

سی سالگی ات هبارگ !!



<p>صاحب امتیاز شورای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر</p>	<p>۳۰ سال با دانشکده</p>
<p>سردیب ارمغان سرور</p> <p>مدیر مسئول پارسا انعامی</p> <p>طراح جلد مینا فریدی</p> <p>صفحه آرا محمد باقر عابدی سقا</p> <p>پارسا انعامی</p> <p>ویراستاران ماهین میرشمس</p> <p>اشکان میرزا حسینی</p> <p>پارسا انعامی</p> <p>امین رشید بیگی</p> <p>علی ایزدی</p> <p>امیرحسین بهشتی</p>	<p>این پاییز غريبههای آشنا چهار سال آزگار اندر خم یک دانشکده مقصدم تهش همین جاست نامهای به فرزند پس از مهمانی چند برش از زندگی شکایت همین چند طومار نیست</p>
<p>۱۷</p>	<p>درجست و جوی بهبود</p>
<p>کاریکاتور آریا بنایی زاده</p>	<p>چه داریم، چه نداریم ما نسل سوخته ایم پنج سال بعد آن کس که نداند و نداند که نداند دروس دانشگاهی به چه درد می خورند؟</p>
<p>۲۷</p>	<p>بشنویم از با تجربه ها</p>
<p>گفتگو با پویا ظفر و فاطمه آزادی</p>	<p>دقایقی با دکتر کلباسی مصاحبه با هادی مشیدی مصاحبه با خانم سمیه قرایی</p>
<p>۳۹</p>	<p>تصمیم و انتخاب</p>
<p>در ستایش و نکوهش روزمرگی تا از کدام پنجره نگاهش کنی از خلاف آمد عادت دیالوگ برای چند دلار بیشتر</p>	<p>دیالوگ</p>
<p>پویش علاقه‌ی ماست به نوشتن، به آگاهی...</p>	<p>دانشکده دریک نگاه</p>
<p>۵۱</p>	<p>معرفی شورای صنفی دانشجویان معرفی انجمن علمی دانشکده معرفی بسیج دانشجویی (فانوس) سخن اساتید و مسئولین دانستنی‌های بهدردخور! دانستنی‌های بهدردخور! رتبه‌ی دانشکده و دانشگاه اساتید دانشکده رؤسای دانشکده ادوار شورای صنفی دانشجویان ادوار انجمن علمی دانشکده فرماندهان فانوس زوج‌های دانشکده</p>
<p>۷۱</p>	<p>کاریکاتور</p>



سخن تیم تحریریه



امیرحسین بهشتی قادری | ورودی ۹۴

نمی‌دانم اولش دقیقاً چه شد که تصمیم گرفتیم از درس و مشق و کارمان بزنیم و دور هم تلاش کنیم تا در این مجله امید را جست‌وجو کنیم. اما می‌دانم چیزی که بعد از آن ما را دور هم نگه داشت یک واژه بود؛ پویش. در لغتنامه‌ی معین معنی شده: «حرکت و فعالیت پیگیر در جستجوی چیزی». اما راستش برای ما چیزی فراتر از این حرف‌ها بود. پویش یک نشانه است. نشانه‌ای از زنده بودن و امید به بهبود داشتن. نمی‌دانم چقدر توانسته‌ایم به اهدافمان برسیم اما در این مسیر پرتلاطم سختی‌های زیادی کشیدیم و تلاشمان را کردیم.

می‌دانیم بسیاری از شمع‌های اطرافمان خاموش شده‌اند. اما نخواهیم گذاشت آخرین شمع، یعنی امید، خاموش شود...

حتی در بیابان خشک هم قلمے که از باران مینویسد  
قدس تر از قلمے است که سراب را تصویر می‌کند

محمد رضا شعبانعلی

کنند بروند آن دورها! ما در ظلمات شب چه کنیم پس؟ یادم می‌آید یکی از همین تازه ستاره‌ها، روزی، مشتی محکم بر دیوار دنیای ما کوبید! هنوزم جایش هست. دنیایمان لرزید. یعنی روزی می‌رسد که بیایید و از دلش دربیاورد؟ یکی دیگر از همین ستاره‌ها، گلف را خیلی دوست داشت. یکبار شنیدم می‌گفت: توب گلف را همان جایی که ول کنی می‌ماند. غیرممکن است از جایش تکان بخورد! توب گلف نباشید. با شمام ستاره‌ها! توب گلف نباشید! وقتی پرت شده‌اید آن دورها، وقتی افتاده‌اید در گودال امتیاز، وقتی در دریاچه‌ی دانش غرق شده‌اید، برگردید. «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش» خواسته‌ی زیادیست؟ اصل خویش‌ستان دارد میان‌سال می‌شود! ۳۰ ساله شده‌است دیگر! زمانش بگذرد، دیگر نمی‌شود پیدایش کرد. دیگر نمی‌شود زنده‌اش کرد!

به ساعتم نگاه کردم. بوته‌های جلوییش، همیشه پر از گل است. در پاییز رزهای سفید، در بهار رزهای قرمز. نهال ۲۵ سالگی اش، انگار زیر ساخت‌مان ریشه کرده است ورنگ سبز پنجره‌ها، بیشتر از قبل به چشم می‌آیند. به سمتش که قدم بر می‌داری، زیبایی‌ها همراهی‌ات می‌کنند، اما فقط تا دم در. داخلش، منتظران دیگر منتظر نیستند. لباس سیاه‌منی پوشند. نگاه خالی دارند. مادریزگم می‌گفت: بدون تو، بچه‌ها گم شده‌اند. بچه‌ها امید به آینده ندارند. بچه‌ها همه می‌روند! ناگهان کسی جلویم را گرفت، پرسید: شما؟ صدایم را صاف کردم و گفتم: فارغ هستم! فارغ‌التحصیل. نگاه پوچش، پر از رنگ سبز شد.



فارغ‌التحصیل،  
اهل جایی با پنجره‌های سبز

ماهین میرشمس اورودی ۹۴



از دروازه‌ها که بیرون آمدم، نور خورشید چشم‌مانم رازد. بوی عطر رز دهانم را پر کرد. کمی زیر لب مزه‌مزاش کردم. باید ساعت بگیرم. مادریزگم همیشه می‌گفت آدم‌ها را باید از روی ساعت‌شان شناخت. ساعت اگر کنه باشد و خراب، زمان نمی‌گذرد. ساعت همیشه باید روی دستت تیک‌تیک بکند و صدایش گوش‌هایت را پر کند؛ انگار که هر لحظه با هر ضربه عقربه‌هایش می‌گوید: بخیر، برو، بخیر، برو... همیشه باید حساب زمان دستت باشد. مثل ماهی داخل رود. گرفتیش به تنها ی سخت هست، حالا فکر کن کنار رود هم خوابیده باشی! جایت راحت است اما همیشه گرسنه‌می‌مانی... از مغازه‌ی ساعت‌فروشی بیرون آمدم. باید جایی می‌رفتم. منتظرم بودند. جایی با پنجره‌های سبز. مادریزگم رنگ سبز را خیلی دوست داشت. می‌گفت امید و جلا می‌بخشد. می‌گفت روزهایی که غمگینی بیشتر سبز بپوش. انعکاس لباس‌ت توی آب، توی چشم کسی که با او صحبت می‌کنی و در شیشه‌های خیابان، همیشه و همیشه پر از امید است. می‌گفت: مبادا سیاه بپوشی‌ها!!! یه وقت چشم بنده خدایی را سیاه کنی.... برای همین انعکاس نور خورشید روی پنجره‌هایش سبز است؟ آخرین تلاش‌هایش برای اینکه چشم‌مان را سیاه نکند؛ حس می‌کنم آسمانم آلوده است؛ در غیر این صورت، صورت‌فلکی‌هایش کجا ممکن است باشند؟ اکثر ستاره‌هایش را نمی‌شناسم. چون خیلی خیلی دور شده‌اند. خیلی‌ی دور. اگر نزدیک بودند چه می‌شد؟ فکر کنم آسمان شبم روشن‌تر می‌شد. راه‌ها را در این ظلمات بهتر پیدا می‌کردم. باید جایی می‌رفتم. منتظرم بودند. جایی با پنجره‌های سبز.

یاد‌حرف‌هایشان افتادم:

وقتی کسی با کوله بار دانش می‌رود، می‌شود داده‌ای پرت در آسمان شب. به دور از دسترس اما در نوع خودش درخشان. در زمان قدیم، این ستاره‌ها را بهم وصل می‌کردند، لابد دلیلی داشتند دیگر! ما هم باید صورت فلکی‌ای از داده‌ها بسازیم و لازمه این کار این است که آسمان‌مان آلوده نباشد. ستاره‌ها بیشتر بدرخشند! وقتی مدرکشان را گرفتند، دمshan را نگذارند روی کولشان و فرار

## فصل اول

# ۳۰ سال با دانشکده

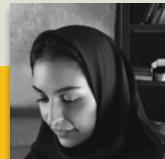


این پاییز  
غريبههای آشنا  
چهار سال آزگار  
اندر خم یک دانشکده  
مقصدم تهش همین جاست  
نامهای به فرزند  
پس از مهمانی  
چند برش از زندگی  
شکایت همین چند طومار نیست

حالی از درگیری‌ها و روزمرگی‌ها می‌شود، با فعالیت‌های دیگرمان هم زمان پیش ببریم، چرا که مطمئناً هیچ‌گاه وقت کافی برای تمام کارهایی که در نظر داریم نخواهیم یافت، مگر آنکه خودمان زمانی را برای آن بسازیم. ماتنها یک بار زندگی می‌کنیم و به قول آتنوان دوستت آگزپری: «آدم‌ها فکر می‌کنند اگر یک بار دیگر متولد شوند، جو دیگری زندگی می‌کنند. شاد و خوشبخت و کم اشتباه خواهند بود. فکر می‌کنند می‌توانند همه چیز را از نوبسازند، محکم و بی نقص. اما حقیقت ندارد! اگر ما جسارت طور دیگری زندگی کردن را داشتیم، اگر قدرت تغییرکردن را داشتیم، اگر آدم ساختن بودیم، از همین جای زندگی‌مان به بعد را می‌ساختیم!» پس هنوز برای این تغییر دیر نیست.

من فصل پاییز را دوست نداشتم، نمی‌دانم، شاید چون استرس دوران مدرسه را در این فصل بیشتر حس کردم. اما حالا فکر می‌کنم مگر می‌توان پاییز را دوست نداشت؟ فصلی که هر منظره‌ی آن، گویای اثری زیبا و لطیف از هنرمندی ماهر است. تابلوی نقاشی که تمام رنگ‌ها را می‌توان در کلمه‌ها جست. با این همه، هنوز هم پاییز را نمی‌توان در کلمه‌ها و جمله‌ها یافت. پاییز در بیان نیز نمی‌گنجد. باید آن را احساس کرد. باید موسیقی خشن‌خش برگ‌هایش را شنید. این پاییز همچون شعر بود؛ شعری نو. اولین پاییزی بود که می‌شد با تمام وجود حسش کرد و دوستش داشت، زرد و نارنجی‌اش را دید، سفر باد را تماشا کرد، صدای باران را شنید، باران را بوبید و در چاله‌های آب باران پرید. گویا هر شبش شب یلدا بود. این پاییز برای مابهار شد. اولین بهاری که شکوفه‌هایش زرد و قرمز بودند و خورشیدش پشت ابرها نظاره‌گر باران!

این پاییز

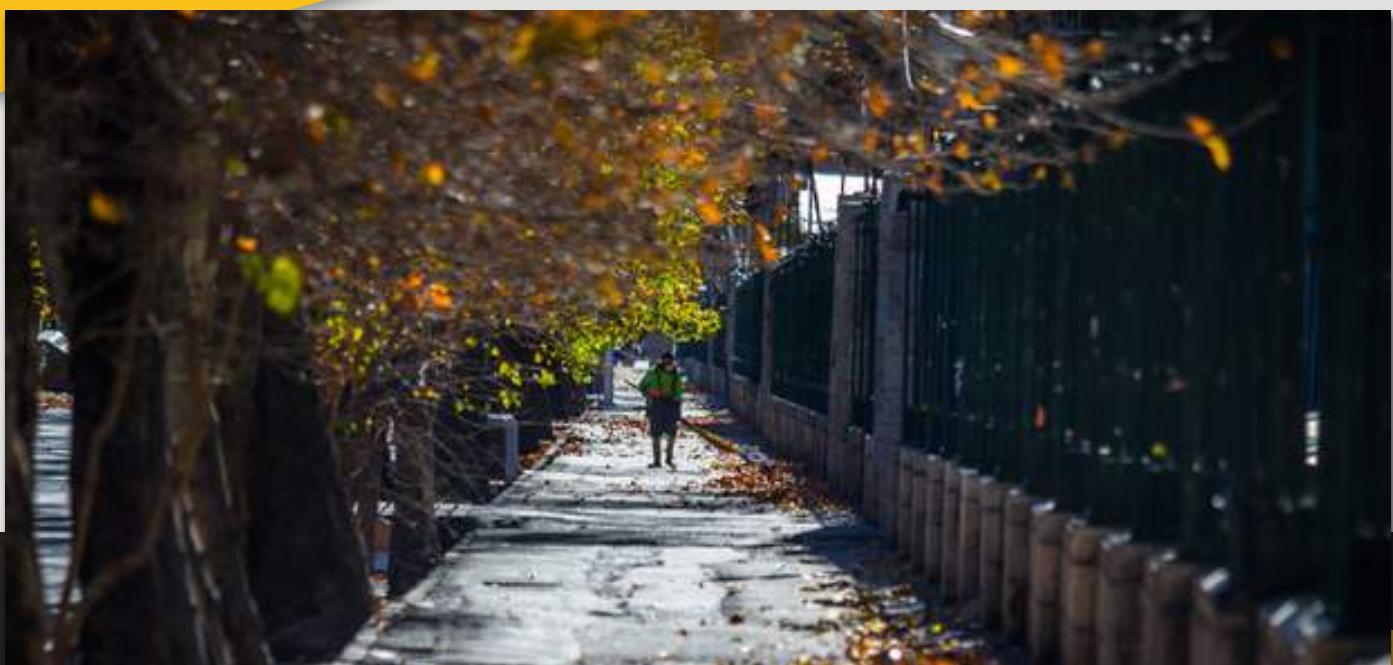


فرانگ حسینی | اورودی ۹۷

روزهای اول چیزهایی برایمان مبهم بود. نمی‌دانم چقدر این ابهام در چهره‌مان آشکار بود که بعد از هر سوال ساده‌ای که از هر کس می‌پرسیدیم در پاسخ می‌گفتند: «نود و هفتی هستی؟» پیدا کردن کلاس‌ها خودش داستانی طولانی داشت. اینکه همیشه کسی در حیاط دانشگاه آشفته و مستأصل سراغ ساختمان خیام را می‌گرفت و دیگری مجسمه رانشانش می‌داد و می‌گفت: «ایشان خیام هستند، این هم از ساختمانشان!» اما از اتفاقات خوب آن روزها که قطعاً به یاد همه‌ی ورودی‌های امسال مانده، جلسه‌ی معارفه‌ی دانشکده است که در آن تشكل‌های مختلف دانشکده، خود را معرفی کردند.

همان شب بود که من با پویش آشنا شدم و آرزو کردم کاش من هم بتوانم روزی برای پویش بنویسم، چرا که همیشه برای خودم می‌نوشتم تا اینکه کنکور آمد و من را از نوشتنهای همیشگی ام دور کرد. فکر کردم که چقدر خوب است که پویش هست و حالا می‌توانم احساساتم، غم‌ها و شادی‌هایم را با همه‌ی دوستانم به اشتراک بگذارم. با خود گفتم شاید حالت وقت آن باشد که خود واقعی‌مان را پیدا کنیم، به آن بیندیشیم و آن را ارتقا بخشیم. سبزی و طراوت روح‌مان را حس کنیم و پرندگی درون‌مان را با بروز علایق‌مان، آزاد.

شاید بهتر باشد کارهایی را که با انجام آنها روح‌مان تازه و ذهن‌مان



آن‌ها بگوییم که «دیروزهای من! این لحظه‌ها بزمی‌گردند، دوستشان داشته باشید.» اما آن‌ها این را نمی‌فهمند همان‌طور که من دیروز زمانی پای حرف‌های دوستان دیروزی نشست، اما هیچ وقت این را نفهمید... کاش می‌فهمید!



## غريبه‌های آشنا



شهرزاد حاجی امین شیرازی اورودی ۹۳

به اطرافیان نگاهی انداختم. چقدر همه غریب‌هاند، چرا در عین این که من احساس می‌کنم از من بزرگ‌ترند، من از اکثر آن‌ها بزرگ‌ترم؟ چرا این صورت‌های مهربان و پرمز و راز کم‌تر رنگ آشنا نیست؟ ترسی عجیب در وجودم رخنه می‌کند... شاید راه را اشتباه آمدهام... شاید من غریب‌هام... امانه در و دیوارها همانند، من همانم توهمنی... پس چیست که دیگر کسی آشنا نیست؟ همه رفته‌اند؟ مگر قرار نبود تو تغییردهنده‌ی زندگی ما باشی؟ آدم‌ها که تغییر بزرگ‌شان را رهای نمی‌کنند... امام مشکلی هست، آدم بزرگ‌ها تغییر می‌کنند... ما هم در تو بزرگ شدیم و تغییر کردیم. توبه جای مقصد، نربانی برای مقصد بعد شدی. اما می‌ترسم می‌گویند آدم بزرگ‌ها فراموش کارند.. نکند تو را فراموش کنند؟ نکند تو فقط یکی از چهار سال‌ها شوی که می‌گذرند؟

قرار بود راجح به تصمیم بنویسم نه؟ پس راجح به آن می‌نویسم امانه راجح به تصمیمی که درس را خوب می‌کند و نمره را بیست... تصمیم امروز فراموش نکردن توست... این که اگر هنوز می‌توانم قدم زدن در تو را تجربه کنم، لحظه لحظه‌ات را غنیمت بشمارم که لحظه‌ها بزمی‌گردند، اگر دیروز بودی دوباره یادت کنم. یاد تو، یاد این که تو باعث شدی چه آمهمایی را بشناسم، چقدر بخندم، چقدر یاد بگیرم و حتی چقدر اخمهایم را در هم بکشم.

یاد روزی که برای اولین بار به تونگاه کردم می‌افتم. روزی که تو، همان ساختمانی که به جای عرش افق را می‌شکافد، را برای اولین بار دیدم... یک بار چشم‌م را می‌بستم و باز می‌کردم.... دیگر تو را نمی‌دیدم... کاش کسی به من هم می‌گفت که چهار سال به سرعت یک چشم به هم زدن می‌گذرد. اما چه اهمیتی دارد؟ هر کس که یک بار با عشق به تو، در تو قدم گذارد همواره عضوی از خانواده‌ی تو می‌ماند.

و تو چقدر همانند ما را دیده‌ای که آمده‌ایم قد کشیده‌ایم و رفته‌ایم... درست بگویم، فکر می‌کنم اولین کسی که در تو قدم گذاشت امروز بیش از نیم قرن سن داشته باشد. عجیب است، نه؟ انگار بگویند که فرزند آدمی از او پیرتر باشد. تو چقدر نیستند و تماسا کردی که فرزندانت یکی یکی می‌روند... . دوباره به غریب‌های نگاهی می‌اندازم. دیگر آن قدرها هم غریب نیستند... چقدر شبیه دیروز من‌اند. چقدر دوست داشتم به

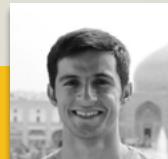
یعنی مغز بیست هزار تخمۀ آفتاب گردان را میان قوطی  
کبریت ریختن...»، مغزهای آفتاب گردان یکی پس از دیگری  
آمدند و رفتند و خواهند آمد و نخواهند ماند و نمانند خواه...  
«و تو! آی تو! ناسلامت کرده مرا و سلامت می کنم»

از پلههایی که لله می زدیم وقتی به طبقه استادیم می رسیدیم  
تا شب بیداریهایی که سر برنامههایی مثل جشنواره  
لینوکس و ای سی ام و امثالهم بود، از خندهها و اخمهای  
شادیها تا اسپانسر پیدا کردنها، از جاری شدن نزولات  
آسمانی از سقف اتاق انجمن علمی تا کولر آبی همایونی اش،  
از شورای صنفی فعال تا دعواهایش و جناحیاتش و انفعالاتش.  
از سیگارهای دم در تا تمیش های «کوول» و رژهای لبشن. از  
استاد تمامها تا پروژهای کارشناسی و دانشجویان ارشدش.  
از انتخاب واحد و خانم رضایپور و قرایی اش. از دانشجوهای  
بین المللش. از ساییتش. از کامپیوتروهای همیشه داغانش تا  
روی میز نشستنها و غذا خوردن هایش. از آمفی تئاتر سبزش.  
از سالن های مطالعه اش. از آکواریوم ساییتش و خانم حسنی اش  
و ماهیهای قبل او  
کدامین گوشه اش رانگوییم؟

احمد خلیلی خویش، آقاخنداب و یعقوب برقوی اش...  
لعنی مردهام دیگر (بخوانید فارغ التحصیل شده ام)...

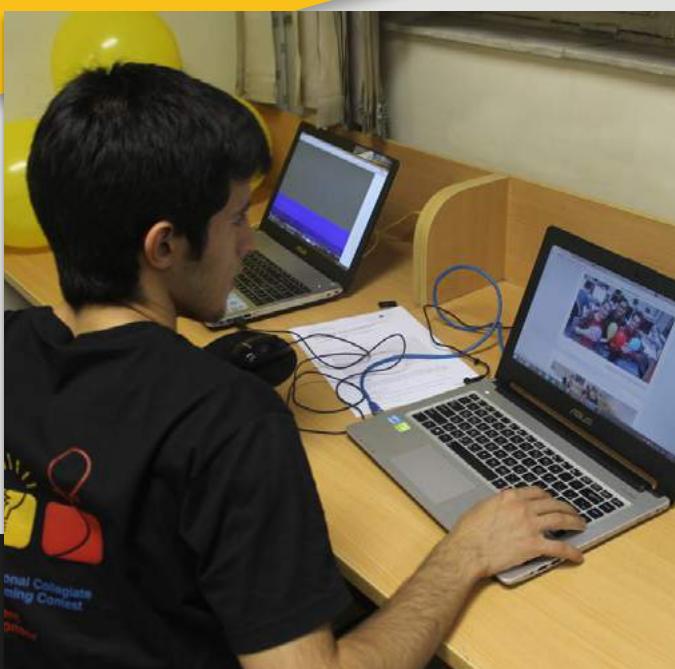
«و تو! آی تو! اصلاً تو خورشیدی! که پشت ابر  
نماندهای و نمیمانی و نخواهی ماند و نمانی خواه...!»  
ورودی ۹۳ هستم؛ ۲۵ تا ۲۹ سالگی ات را ۴ سال آزگار زندگی  
کرده ام؛ قسمتی از من هستی و نمی توانم بدون هیچ سخن  
گفتنی شاهد سی ساله شدنت باشم. تو چهار سال آزگار منی!  
چهار سال اول جوانی ام! مبارکت باشد زیبای کوچکم...

## چهار سال آزگار



امیر حقيقة اورودی ۹۳

ورودی ۹۳ دانشکده هستم. در بدو ورود و با آشنایی های  
محترمی که در ابتدای فعالیت های دانشجویی در انجمن علمی  
و شورای صنفی با دوستان به دست آورده ام، همه اش می شنوم  
از جشن ۲۵ سالگی ای می گویند و خاطره بازی می کنند که  
درست در بهار قبل ما که ما هنوز دانشجو نشده بودیم، برگزار  
شده بود. تابستان ۹۷ بود که فارغ التحصیل شدم؛ از در و دیوار  
شور و انگیزه برگزاری جشن سی سالگی دانشکده می بارید.  
این بار نیز نخواهیم توانست که بزرگ شدن دانشکده را بینیم...  
به راستی چیستند این قراردادهای الکی؟ چرا جشن؟ چرا  
هر پنج سال یک بار؟ اصلاً چرا سال؟ چرا ماه؟ چرا روز؟  
چرا ساعت؟ چرا دقیقه؟ چرا ثانیه؟ چرا مبنای سنجش  
ما از «زمان» شد حرکت وضعی زمین؟ چرا مثلاً رشد یک  
جوانه نه؟ یا چرا مثلاً یک سال مامساوی با زمان مورد نیاز  
برای میوه دادن یک درخت نیست؟ چرا باید یک دوره  
کارشناسی چهار سال طول بکشد؟ چرا باید آدم در این چهار  
سال خالص ترین تجربه ها را داشته باشد؟ چرا آدم باید در  
این چهار سال خانواده اش را کمتر ببیند؟ چرا باید در این چهار  
سال بهترین تجارب را کسب کند؟ چرا آدم باید در این چهار  
سال هم به فکر کار، هم به فکر درس، هم به فکر آینده،  
هم به فکر حال و هم به فکر گذشته اش باشد؟ چرا باید  
آدم در این چهار سال، صرفاً به خاطر یک نام (امیرکبیر) ۷۰۰  
کیلومتر از خانواده اش دورتر برود؟ چرا باید این چهار سال  
در سن ۱۹ تا ۲۲ سالگی اتفاق بیفتد؟ چرا باید که خواسته  
یا ناخواسته شاعر شویم در خیابان ولیعصر و فریادهای  
«پایان نامه، مقاله، ترجمه» میدان انقلاب را هر روز بشنیم؟  
چرا باید برای تحصیل یا کار یا ادامهی زندگی حتی،  
اینجا شب باشد و آنجا در خانه، روز؟ چرا باید تن  
بدهیم به فاصله؟ چرا باید ببریم از دوستان؟ از  
خانواده؟ چرا اینهمه توافق و قول و قرار باخود و بیخود؟  
سی سال از سنگ بنای مکانی می گذرد که شاید (من که  
سنم حتی قد نمی دهد. گفتم شاید!) روزی خودش نیز  
نمی دانسته قرار است خانه ای نقلی، در حدیک قوطی کبریت  
برای اینهمه توافق بیخود و باخود شود و دانش آموختگانی را  
تربیت کند که خالص ترین تجربه هایشان در همان قوطی  
کبریت کوچک بوده. به قول شاعر که می گوید: «عشق





قبل از ما تو این دانشکده سپری شده بود ۳۷ سال های بعد نیز سپری میشه بدون ما. اما تو اون سه سال این وسط که به امید یگانه هنرمند هستی میشه چهارسال، یه سری توشه‌ی سفر برداشتیم، یا بهتره بگم برداشتیم. تو این توشه از شلخته دروشده‌های سال‌های پیشین هم چیزی در بقچه‌مون گنجونده شده. امیدوارم ما هم تو بقچه‌ی بعدی‌ها یه چیزی گنجونده باشیم. از لحظاتی که در هنگام پروژه‌ها ساخته شد و خیلی از مسیرهای سختی که با خیلی از افراد طی کردیم خاطره‌ای مونده که واقعاً خوشحالم بعدها میتونم به عنوان یه افتخار بیانشون کنم. افتخاراتی که خیلی‌ها تو شریک بودن و شما افراد دانشکده عضوهای اصلیش بودین. یادم نمیاد کی می‌گفت اما جمله‌ام رو با جمله‌اش تموم می‌کنم: «آدم برای روزهای بد هم به اندازه‌ی روزهای خوب دلش تنگ میشه. اون چیزی که درنهایت برات خاطره است خود زمانه». زمانتون تو این دوره از زندگی خوش!

اندر خم یک دانشکده



علیرضا حیدری | ورودی ۹۴

محمود دولت‌آبادی در کلیدر میگه: «آرام؟ آرام برای چه باید گرفت؟ وقتی بمیریم، خود به خود آرام می‌گیریم! پیش از آنکه بمیریم که نباید بمیریم!». سی سال رو توی دانشکده نگذرونند. شاید الان بتونم با کلی ارفاق بگم شده سه سال. اما سه سالی که واقعاً نداشت آروم بگیریم، نه اینکه این صلب آرامش به بدی یاد بشه. بلکه واقعاً جنب و جوشی رو پدیدار کرد که خوشحالم تو این مقطع از زندگی تجربه کردم. بعدها می‌تونم یادآور بشم که چه همایش‌هایی که برگزار نکردیم. چه اساتیدی که وقتمنون باهشون سپری نشد و چه کلاس‌هایی که نگذرونندیم. چه دوستانی و دشمنانی که نیافتیم! همونطور که اون ۳۷ سال



## نامهای به فرزند



سید نوید کرمی نژاد | ورودی ۹۴

۷۲ ساعته که نخواهیدم، خوابم نمی‌بره، نه اینکه نخواهیم.  
مدام تو سرم فکر و خیال داره می‌گرده و می‌گرده، تو تمام این  
مدت همیش به این فکر می‌کنم که واقعاً چی شد اونجوری  
شد. حی شد که همه‌ها رهوبه‌هایم، بخت.

کام کم حس می کنم که اشتباه از من بوده؛ این من بودم که کوتاهی کردم.

خاطرات تلخ گذشته داره یکی یکی از جلوی چشمam رد میشه و منو آزار میده. انگار توى آتیش گیر افتادم وجودم رو داره ذره ذره می سوزونه و خاکستر میشه. دیگه چیزی از نمونه. حقیقتیش رو بخواین از خودم بیزار شدم. واقعاً این منم؟! چطور تونستم همچین پدری باشم؟! چطور تونستم همه چیز رو اینقدر راحت و مفت از دست بدم؟! حرکت خون توى رگام رو دیگه حس نمی کنم. نفسم دیگه بالا نمیاد. پنجه رو باز می کنم:

9999999999999999، ہیلیسی ہو 9999999999999999

حالا یکم آرومترم، با دیدن حال و هوای بیرون یاد این جمله می‌فیتم: «هنوزم شهر من زیباست ولی مثل من افسرده‌ست...» دیگه طاقت ندارم، بریدم؛ بغض گلومو گرفته، باید با امید حف بنه ام...

اما نمی‌تونم باهاش روبرو بشم، نمی‌تونم تو صورتش نگاه کنم، حقدر بیش، دوغ گفتم.

آها... آره... فکر خوبیه، براش نامه می نویسم! فقط یه دفتر خودکار می خوام. روپرتوی پنجره می شینم و شروع می کنم. کاغذها .... آله، حقد، بد... محلش، می کنم.

کاغذ دوم... کاغذ سوم... کاغذ چندم.

کلی حرف توی مغزمه‌ها!! ولی نمی‌تونم مرتبشون کنم. مثل یه بچه پیش‌دبستانی شدم که نمی‌تونه چارتا کلمه‌ی ساده رو کنار هم بذاره و یه جمله بسازه. کلافه شدم دیگه. ولی «امید چیز خوبیه» امشب باید حرفم رو تموم کنم، همین امشب... عقریه‌های ساعت هم انگار باهایم لج کردن و نمی‌دونم واسه چی اینقدر عجله دارن. مثلاً جایی دارن نذری میدن، یا کسی مرده می‌خوان برن از جنازش فیلم بگیرن؟! اصن یه سوال پایه‌ای تر. مگه تهش نمی‌رسن سر خونه اولشون؟! به لیوان دیگه قهقهه می‌خواه تا بتونم بیشتر بیدار بمونم.

## مقصدم تهش همین جاست



فاطمه حسین خانی | ورودی ۹۱

واسه‌ی ماهایی که جشن ۲۵ سالگی دانشکده روهمن دیدیم، شنیدن اینکه به جشن ۳۰ سالگی رسیدیم مثل یه سطل آب یخه. مثل اینکه یه و برق بگیرت. مثل اینکه یهواز خواب بپری. یهونگاه می‌کنی می‌بینی پسر! ۵ سال عین باد گذشته. اون موقع‌ها میومدیم سایت PES می‌زدیم، فارغ از زندگی. حالانه سایت اونتپوریه، نه ما، نه زندگی.

روزای اولی که او مده بودم امیرکبیر، هیچ ایده‌ای نداشتم که قراره چندسال بعد، دانشکده بشه مأمن تنهايی‌ها و دلتنگی‌هام. فکر می‌کردم ۴ سال می‌ایم دانشگاه و تمام. ۴ سال گذشت، شد ۵ سال، شد ۶ سال، داره می‌شه ۷ سال و خب تمام؟ شوخيه تموم شدن! هرجا ولمون کنن تهش مقصدمون سایت دانشکده‌ست. قبلاً وقتی می‌ومدم سایت و کسی رونمی‌شناختم، قلیم شرحه شرحه می‌شد. اخیراً ولی می‌شینم و سعی می‌کنم یاد بیاد هرگوشه‌ای چه جوری ایام رو گذرونديم. ردیف آخر دم پنجره PES می‌زدیم، ردیف دوم درس می‌خوندیم، ردیف سوم می‌نشستیم صحبت می‌کردیم و دو ردیف آخر، بازی آنلاین می‌کردیم ():

دو روییت اخر، باری اندیش می‌تردیم (۲۰).  
به تغییرات دانشکده که نگاه می‌کنم، حس می‌کنم دارم  
به بچه‌ای نگاه می‌کنم که جلوی چشمم بزرگ شده. بعد  
یادم می‌فته اگر هم کسی قراره بچه باشه اون منم که ۵ سال  
کوچیکترم از دانشکده. خلاصه نمی‌دونم ما بزرگ شدن  
دانشکده رو دیدیم یا دانشکده بزرگ شدن ما یا پس چی.  
ولی ۷ سال زندگی گذروندیم با هم. ۷ سال خودش یه عمره  
() انقدر که می‌تونم برای تولد ۳۰ سالگی دانشکده اشک شوق  
بریزم. نیاد اون روزی که برای تولد ۳۵، ۴۰، ۴۵ و... نباشیم/  
نخواهیم که باشیم.



باشی همه چی رو خراب کرده باشی. یادم که داشتم این حرفا رو پای تلفن به دوستم می گفتم و یه و فهمیدم که تو تمام مدت پشت من وایساده بودی و وقتی نگات می کردم تو فقط اشک می ریختی و منونگاه می کردی. خیلی شبا بود دوستام رو می آوردم خونه و می رفتم تو اتفاقم و در رو می بستم؛ میومدی پشت اتفاقم و در می زدی و نیمساعت بعدش و نیمساعت‌های بی شمار دیگه.... که فقط بگی بابا شام چی داریم؟ من گشنه، هر وقت تویه دفتر مداد و اسه مشقات می خواستی سرت داد می زدم و می گفتم پول ندارم و... سکوت دوباره از تو. توی جشن آخر سال دوم دبستانت که قرار بود ازت تقدیر کنن هم شرکت نکردم. می دونم که آرزوی هر خانواده‌ای اینه که موفقیت‌های فرزندشوبینه ولی... و مثل همیشه سکوت!!!

و خیلی چیزای دیگه...

تازه فهمیدم که سکوت همیشه هم نشونه‌ی رضانیست!!! تو فقط به یه محبت نیاز داشتی، به یه توجه، خیلی کوچیک، خیلی خیلی کوچیک...

وقتی داری این نامه رو می خونی شاید با خودت بگی چرا بعد از این همه مدت؟! چرا اینقدر دیر؟! ولی... ولی من جوابی و اسه سوالات ندارم، هیچی، هیچی هیچی. فقط می تونم بگم شرمندم، همین» نمی فهمم چرا کاغذ خیس شده!!! مگه هوا صاف نبود؟!... دیگه جواب هیچی رو نمی دونم، دیگه دنیا برام مفهومی نداره. دنیام پر شده از سوالات بی جواب...

الان فقط یه چیز از خدا می خوام، یه چیز کوچولو؛ اینه که امید امشب بهم زنگ بزنه و بگه: «بابا... تولد سی سالگیت مبارک.»

فکر بکنم، فکر، فکر و فکر... . می دونم که اگه خوابم ببره، از فرط خستگی تا روز «شب آفتابی» بیدار نمیشم. دو قدم مانده به صبح،

دو قدم مانده به دروازه پایان شبی سرد و کریه. بعد ساعت‌ها بالاخره داره خوب از آب درمیاد، یه چیز درست و درمون:

«امید جان؛

می دونم خسته و تنهایی، خسته‌ی تنهای‌تنهای، تنهای خسته‌ی خسته؛ خسته از من، از جامعه، بی عدالتی، بی مسئولیتی‌ها، بی احترامی‌ها، بی اعتمادی‌ها، خسته از ... همه چی!! از منی که تو سرما و گرما همراهت نبودم، موقع‌هایی که باید دستت رو می گرفتم و بهت محبت می کردم ولی نبودم، کنارم بودی؛ ولی نمی دیدم، انگار که روح شده بودی. قول داده بودم تا بستون پیار سال با هم بریم سفری به سفر طولانی ولی مثل همیشه فراموش کردم و تو... تو فقط سکوت کردی. اتفاقی که با تمام وجود دوستش داشتی رو ازت گرفتم کردم محل کارم و سکوت کردی. تو تمام این سالای دبستان همیشه شاگرد اول بودی، ولی من یه بارم بهت آفرین نگفتم، یه بارم بهت افتخار نکردم، حتی خوشحال هم نشدم و تو برای صدمین بار سکوت کردی و من نفهمیدم چرا. یه روز خیلی سرد درست و سط بهمن سال پیش بود که اتفاقا برف زیادی هم می‌ومد و تو بهم گفتی امروز سرویس مدرسه نمیاد دنبلامون و من... من یادم رفت بیام دنبالت دم مدرسه چون توی جلسه کاری بودم، یه جلسه‌ی کاری لعنتی... و تو... هر وقت می خواستم برم بیرون تورو با خودم می بردم نه برای اینکه بیشتر پیش تو باشم، به خاطر اینکه از این می ترسیدم که خونه تنها بمونی وقتی برگردم خونه کثیف باشه و تو زده



## پس از مهمانی



محمد قریشی اورودی ۹۰

در مورد نشریه صحبت می‌کنم. یادمِ اون اوایل توی هر جلسه‌ای که با هر شرکت کوچیک یا بزرگی تو حوزه کاریمون می‌رفتیم، بالاخره یکی بود که قبل یا بعد جلسه، زمان خوش و بش کردن علی حاجی‌زاده بهش بگه راستی، محمد هم پلی‌تکنیکیه، یه مدت‌م دیر مسئول پویش بوده و اونم یه برق کوچیکی تو چشماش بزنه. البته خب فهمیدم اون موقع چیز دیگه‌ای برای تعریف کردن من نداشته بگه ولی خب برام خیلی جالب بود که کاری که هیچوقت فکر نمی‌کردم کسی یادش بیاد برای یه سری آدم کیلومترها دورتر از من، کم یا زیاد اهمیت داشته باشه. توی محیط کار خیلی چیزها بیاد گرفتم و نسبت به قبل خیلی رضایت بیشتری دارم، ولی خب معلومه کافی نبوده، چون بهتره از تلاش‌های بی‌پایان که برای راه انداختن یه کار شخصی داشتم نگم براتون. البته می‌گن اسمش رو شکست نمی‌شه گذاشت، تجربه‌اس! (آره، آره) ولی حالا اسمش رو هرچی بذاری قصد نامید شدن ندارم. از نزدیکای شهریور همون سال جریان مهاجرت شروع شد. اول فقط شامل هم‌وروادی‌ها بود و کم‌کم با توجه به لطف مسئولان ذی‌ربط و بی‌ربط، داره تبدیل می‌شه به مهاجرت هرکسی که می‌شناسم. برای من که قصد رفتن نداشتم و ندارم، از یه طرف مهاجرت کسایی که دوستشون دارم خیلی سخته و از طرف دیگه جواب دادن به سؤالات بی‌پایان همه که تو چرا نرفتی؟ مخصوصاً وقتی جواب قابل توضیح دادنی براش نداشته باشی یا اصلًا حوصله توضیح دادن چیزی انقدر شخصی رو نداشته باشی سختترم می‌شه. وارد دنیای کار که می‌شی قشنگ درک می‌کنی که از دانشگاه فقط دوستات برات می‌مونن و وقتی تک به تک با علاقه یا بدون علاقه سوار هواپیما می‌شن و میرن به یه فاصله‌ای که دیگه قابل بغل کردن نیستن، احساس خوبی بہت دست نمیده ولی خب اینم یه چیز شخصیه و نتیجه‌یه تضمیم خودمه. برای اونا هم امیدوارم همیشه احساس خوشحالی بکنن. کارشناسی ارشد رو خیلی بی‌انگیزه گذروندم. همین قدر کوتاه و بی‌اهمیت ولی تنها چیز خنده‌داری که وجود داشت این بود که وقتی با استادی که فاصله‌ی سنی کمتری با خودمون داشت یکم نزدیکتر می‌شدم و می‌گفتیم پلی‌تکنیک درس خوندم، می‌گفتیم اووه با فلانی هم درس داشتی، می‌دونم چه مصیبتی کشیدی! از بچه‌های دانشگاه بخواه بگم یه سری هستن که حسابشون دیگه از دوست فراتر رفته. می‌بینم شون لذت می‌برم. هر وقت باهشون صحبت می‌کنم می‌گم واقعاً من چقدر خوش‌شانس بودم که اینا رو دارم. چقدر به خودم افتخار می‌کنم کنارم

آخر جشن فارغ‌التحصیلی وقتی کلاهی که به هوا پرت کردی هنوز بین بقیه‌ی کلاه‌ها گم نشده به خودت می‌ای که داره تموم می‌شه. اگه از اون دسته‌ای باشی که توی سال‌های دانشگاه زیاد کار کردی احتمالاً آخر شب احساساتی می‌شی. خوشبختانه معمولاً جشن فارغ‌التحصیلی قبل از دفاع‌ها انجام می‌شه چون توی روند پروژه و پایان‌نامه و دفاع سرعقل می‌ای و دیگه رفتن از دانشگاه به جای یه حسرت، تبدیل به یه آرزو می‌شه که براش لحظه شماری می‌کنی. خوب یا بد زمان می‌گذره و تو کاریش نمی‌تونی بکنی. قراره این مطلب توی مجله‌ی جشن سی سالگی دانشکده چاپ بشه و خب فکر کنم معمول باشه بقیه‌ی فارغ‌التحصیل‌ا از خاطراتشون در دوران دانشگاه بگن. خیلی بی‌مزه می‌شه تعریف کردن از خاطراتی که همگی کم و بیش به یک شکل داریم‌شون؛ برای همین می‌خواه بیشتر از بعد فارغ‌التحصیلی خودم براتون تعریف کنم. چهارساله کارشناسیم رو تموم کردم. برنامه‌ای برای اپلای کردن نداشتم، کنکور ارشد دادم و قبول شدم. از سال دوم دانشگاه کار برنامه‌نویسی می‌کردم. تابستان بعد ترم هشتم کیوان من رو معرفی کرد به یه شرکت کوچیک و خیلی دوستانه، که با مدیرش علی حاجی‌زاده-اتفاقاً از هماهنگی‌های جشن بیست و پنج سالگی دانشکده آشنا شده بودیم. یه بارم با امیرحسین پی‌براه- که من بهش می‌گم استاد پی‌براه ولی خودش دوست داره به اسم صدا زده بشه و واقعاً هم خیلی بزرگتر از استاده و بیشتر یه دوسته- سریه کارایی که برای پویش می‌خواستیم بکنیم یه صحبتی با هم کرده بودیم. رفتم اونجا و بعد از یه مصاحبه‌ی حدود سه ساعته، قرار شد باهشون همکاری کنم. علی حاجی‌زاده خودش از اون کسایی بود که تو دوران پلی‌تکنیکش خیلی کار کرده و بعد از این‌همه سال هنوز نسبت به دانشگاه بی‌تفاوت نشده بود. آخر مصاحبه ازم پرسید راستی توی پویش هم یه کارایی می‌کردی؟ من که اون موقع هنوز خیلی توی حال و هوای شورا صنفی و پویش بودم گفتم آره یه مدت مدیر مسئول بودم. یه برق آشنایی توی چشماش زد قشنگ. شروع کردیم یه کم صحبت کردن از شورا و پویش. برام جالب بود که یه جایی کیلومترها دورتر از دانشگاه، داریم با یه کسی که قبل‌ا خیلی نمی‌شناختیم

الان چند وقته دارم به خود زندگی فکر می‌کنم، جدا از همه‌ی تلاش‌ها و رفتن‌ها و دلتنگی‌ها و سؤالاتی بی‌پایان. مهم نیست نظر من در مورد موندن یا رفتن چیه، برای من خیلی مهم نیست ثابت کنم نظر من و کارایی که می‌کنم حتّماً از بقیه درست‌تره و من در جای بالاتری از جدول رتبه‌بندی خیالی بر اساس پول یا معدل یا هر عدد دیگه‌ای که من رو می‌خواه توصیف کنه قرار گرفتم، احتمال اینکه نظر یا تصمیم‌م غلط باشه کم هم نیست. برای من مهمه از چیزی که هستم و از زندگی‌ای که دارم، فارغ از هر رتبه‌بندی، لذت ببرم. برای من زندگی یه جریان دائمیه که می‌شه ازش لذت برد و پایانش خیلی مهم نیست و قرار هم نیست پایان دراماتیکی داشته باشه. یکی می‌گفت پدر بزرگ من از روستا به شهرستان اومد، پدر و مادر من از شهرستان به پایتخت اومدن، من الان اومدم آمریکا و امیدوارم بچه‌ام بره به ماه. اون تصمیم خودش بوده و زندگی رو اونجوری می‌دیده ولی خب من به نظرم این روند پیش‌رفت، یادش رفته به این سوال جواب بده: خب که چی؟ چقدر زندگی کردی؟ یکی دیگه می‌گفت همه جای دنیا مدرسه یعنی بازی، بازی، بازی و دانشگاه یعنی علم و علم و علم. ولی خب شرایط اینجا جوری بود که دانشگاه اولین محیطی بود که ما می‌تونستیم توش کم کم زندگی رو با یه سطح محدودیت کمتر تجربه کنیم و این باعث می‌شه برای ما فقط جایی برای درس خوندن نباشه. چیزیه که ما رو الان برای تولد سی‌سالگی دانشکده کامپیووتر، جایی که زندگی جدید رو توش شروع کردیم دور همیگه جمع می‌کنه.

هستن. چقدر دوستشون دارم. بیشتر از این بخواه بگم دیگه خیلی هندی و شخصی می‌شه و خودشون می‌دونن. از بقیه به غیر از چیزایی که تک و توک به لطف شبکه‌های اجتماعی ازشون می‌شنوم که مثلاً ازدواج کردن یا حتی بچه‌دار شدن یا مشکلی برashون پیش اومده خبر خاصی نداریم و همه‌ی صحبت‌هایی که قرار بذاریم و همیگه رو ببینیم و این حرفایشتریه جور تعارفه که در مواقعي که باهم حرف می‌زنیم و دیگه نمی‌دونیم به هم چی بگیم گفته می‌شه. ولی جالبترین چیزی که اخیراً خودم داشتم کامنت ریحانه پهلوان بود که زیر عکس نارنگی‌ای که گذاشته بودم نوشت: تازرفتی ببینیم.

توى کار هم با یه سری از بچه‌های ورودی‌های بعدِ ما، همکار هستیم یا بعضی وقتا با کسایی که برای ما سال بالایی حساب می‌شن و الان یه گوشه از کار حوزه‌ی بانکی رو انجام میدن، برخورد می‌کنیم و خب اتفاقاً کم هم پیش نمی‌اد. جامعه‌ی کامپیووتری فعال ایران خیلی خیلی کوچیکه. طبیعتاً مثل هر دوتا کامپیووتری دیگه می‌شینیم از خاطره‌ها و کارهایی که کردیم یا مصیبت‌هایی که الان واقعاً برامون تبدیل به خاطره شده تعریف می‌کنیم و می‌خندیم معمولاً هم همه از یه سری اساتید مثل دکتر پدرام به خوبی یاد می‌کنن و بعضی‌ای دیگه هم نه چندان. البته از اونجایی که کار نکرده توی دانشگاه نداشتمن فکر نکنم کسی غیر از سینا اندازه من خاطره داشته باشه. خلاصه چیزایی که بعد از فارغ‌التحصیلی تجربه کردم و یه جورایی به دانشگاه مرتبط می‌شد اینان که ممکنه اگر کسی بخواهد بمنه و کار کنه برash پیش بیاد. خوب یا بد، زمان می‌گذره و تو کاریش نمی‌تونی بکنی. برای من شیب مثبتی داشته و راضیم.



وادرار می‌کند، و بر آن می‌دارد که اجتماع را در همه جا ببینیم و آخرالامر چشم ما را به این حقیقت باز می‌کند که طبیعت به واقع جامعه‌ای نامتناهی است. هنگام قدم زدن در جنگل و احساس همبستگی با درختان کهنسال، با این توهمندی آنان از حضور من آگاهی دارند، صدھا بار این احساس دست داده است که طبیعت، جامعه‌ای است برای خود. تخیل که یک حس اجتماعی است، به بی‌جان جان می‌بخشد و بر همه چیز رنگ انسانی می‌زند. همه چیز را انسانی و حتی با انسان همسان می‌کند. کار انسان، مأواه‌الطبیعی ساختن طبیعت است؛ به عبارت دیگر با انسانی کردن طبیعت آن را الوھی کند و به کوتاه سخن، به طبیعت کمک می‌کند که از خویش آگاهی پیدا کند. گفت: «آیا هستی ما همین نیست که خدا ادراک و احساس‌مان کند؟»

رنج، درد، ناآگاهی، امید:

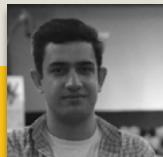
«انسان فناپذیر است... شاید چنین باشد ولی بگذارید مقاومت کنان فنا شویم و اگر نابودی در انتظار ماست آن را سرنوشتی عادلانه نگیریم.»-آلبر کامو-

چاره‌ی رنج - که از برخورد آگاهی با ناآگاهی پیدید می‌آید - در تن دادن به ناآگاهی نیست بلکه در آگاهتر شدن و بیشتر رنج کشیدن است. مرارت رنج، با بیشتر رنج کشیدن و با رنج والاتر کشیدن چاره‌ی شود. جریحه‌ی روح را نباید تخدیر کرد، باید بر آن سرکه و نمک پاشید زیرا وقتی که بخوابی و احساس رنج نکنی دیگر وجود نداری. آنچه مهم است، وجود داشتن و زنده بودن است. در برابر ابوالهول هولانگیز درد، چشمان‌ت را مبند بلکه در چهره‌اش خیره شو و بگذار تورادر کام فرو برد و با صد هزار دندان زهربار بجود و ببلعد. آنگاه پس از آنکه بلعیده شوی شیرینی طعم رنج را خواهی دانست. گفت: «آیا ممکن و محتمل نیست ما که در ازل از غیب عمی، از ناآگاهی مطلق برآمدیم، مدام در حال بازگشت به خدا و تاله باشیم بی آنکه به پایان بررسیم؟»

لاکپیشت‌ها هم پرواز می‌کنند:

ممکن است عشق روحانی به خویشتن یعنی شفقتی را که انسان نسبت به خود احساس می‌کند، خودشیفتگی بدانند

## چند برش از زندگی



مهردی صدوچی | اورودی ۹۰

غروب:

بهش میگم: «آقا جون، چی میشه که غروب میشه، دل ما لامروت جوری میگیره که تو گویی درد ما را نیست درمان الغیاث؟ اصلاً انگار بیانصاف تموم مدت روز، صبر کرده و کمان کشیده و در کمینه که به غمین ترین شکل ممکن از جا دربیاره این قلب لامصب ما رو. آخه مگه نه اینکه ما همین جوش هم از اول ماجرا دلتنگ بودیم؟!»

میگه: «پاشو بیا به این عکس یه نیگا بنداز... عکس‌ها برای ما قصه میگن، فقط قصه. سروته واقعیت را می‌زنند تا باورشان کنیم. و ما باور میکنیم. اما درست بعد از آنکه خود را به ما اثبات کردند، ما را ها می‌کنند و فقط باور ماست که همه چیز را می‌سازد. ولی رازی بین همه‌ی عکس‌های خوب هست که عکس‌های دیگر از آن بی‌خبرند. جمله‌ی اول همه‌ی آن‌ها یکی است: مرا ببین.

عکس‌ها، همین عکس‌های ساکت که فقط از بدیهیات می‌گویند، پرازآواهستند. پراز موسیقی، پراز واژه و پراز کلام. و کلام و از آن مهم‌تر جهان، غرق در صدا و سکوت است. یکی که هست دیگری نیست، و همیشه آن که نیست مهم‌تر می‌شود.»

بعد گفت: «غروب واسه ما همونه که بدیهیه، همونه که بہت میگه منو بیین، همونه که خیلی وقته که باور ما شده، همونه که غرق صدا و سکوت، همونیه که نیست و مهم‌تره.»

آن درخت کهنسال:

اشیاء مادی تا آنجا که می‌توانیم بشناسیم، طبق نیاز و اشتیاق ما به ما شناخته می‌شوند و جهان مادی متعلق به حواس که محسوسات مادی ما در آنجا متمرکز می‌شود نیز از رهگذر این نیاز و اشتیاق ساخته و پرداخته می‌شود؛ و چیزهای آرمانی از عشق پیدید می‌آیند و خدا نیز از عشق پیدید می‌آید و ما این چیزهای آرمانی را چنانکه گویی در آگاهی جهان به ودیعه نهاده‌ایم، در وجود او جمع می‌آوریم. آگاهی اجتماعی و جمعی که زاده‌ی عشق است، زاده‌ی غریزه‌ی بقای نفس است، ما را به اجتماعی کردن و اجتماعی دانستن همه‌چیز

نگاهت. تو بزن آن ساز ناکوک پیر دله را. نه از برای آنکه شب را گشتم نبود همچو تویی در کوچه کوچه های مهتاب آن، بلکه در پس هر لحظه جست و جویم شنیدم آواز آن پسر بچه ای را که زیر لب گفت: «خوشحال و شاد و خندان...» ستاره، خواب چشمش را برد و سحر شیب ملایم شب را طی کرد. فردای ما امروزمان شد. خاطره تمام صفحات زندگی مان را ورق زد ولیکن هنوز دلمان آرام نگرفته است به نگاهی، صدایی، خنده ای. امابه راستی چه می شود که مارانیست خبری از حال قاصدکان... خبر می آورند: «تابستانه وقت شادی و بازی...»

آب دریاها سخت تلخ است آقا [ماه]:

«سر شب بود بی هوا چشمن خورد به روی سرگشته ماه که تو گویی می غلطید و به ساحل شب خاموش می رفت. با خودمون گفتیم آیا انصافانه است ما را در میانه شب این چنین تنها گذاشت و رفت سراغ ستاره دنباله دار؟! اصن اینجور بہت بگم که یه جور قیافه ای به خود گرفته بود که آدم با خودش میگه آن کس که بیند روی او دیوانه گردد عقل او. آشفته گردد خوی او. خیلی وقت بود که ما را این گونه دوای درد درمندان ندیده بودیم. آقا! می خوام اینو بہت بگم که از همون بچگی هم لبخند کفایت هزار سخن تکلف گونه را می کرد اما چه می شه کرد که واژه در اسارت زیان خیلی تنهاست و اطرافیان شوق اهلیت را بر معصومیت آن طفل ترجیح می دادند. آقا! گویی دیگر ما را به تنها ی آشنا شبهای سرگردانی مان بود. اصن معلوم نبود شب را چه بود با این همه دلتگی نهفته در آن... تو گویی ما را در این میانه با شب گفتگویی می رفت این چنین:

بادرد بساز چون دوای تو منم  
در کس منگر که آشنا تو منم  
گر کشته شدی مگوکه من کشته شدم  
شکرانه بده که خون بهای تو منم

شب را چشم خواب آلوه نیازماید به دیده بی خوابان دمی؛ ما را آسایش چه شاید که دیوانه همواره منتظر دیدار روی اوست. همین جور که در خلوتگه خویش حدیث نفس را پذیرا بودیم، یه ویه صدایی او مدد که می گفت: «برو عموجون. برو! برو بخواب! حوصله ای ما اینقدر به تنگ رفته است که دیگه حال این سرخوشی های بی دلیل رو نداریم.» دیدیم کم بی راه نمیگه آخر مارا چه به غم اسارت ما میان تاریکی بیکران غنوده در بی نهایت شب.»

ولی هیچ چیز به اندازه ای عشق، نقطه هی مقابله خودشیفتگی عادی نیست. زیرا این عشق یا شفقت به خویشتن، این نومیدی تلخ که زاده ای این آگاهی است که همان سان که پیش از به دنیا آمدن وجود نداشتی، پس از دنیا رفتن هم فنا خواهی پذیرفت؛ در دلت شفقت یعنی عشق به همه ای هم نوعان و برادرانی که در این جهان خاکی داری، به این سایه های ناشاد که یکیک از صندوق عدم فرامی آیند و به صندوق عدم فرو می روند، به این جرقه های آگاهی که لحظه ای در ظلمت جاودانه بیکرانه می درخشند، پیدا خواهی کرد. و این احساس شفقت را که به سایر انسان ها - به هم نوعان - داری، ابتدا به کسانی پیدا می کنی که به تو نزدیک ترند. یعنی کسانی که با آن ها زندگی می کنی و سپس شفقتی شامل و کامل می شود و به همه می موجودات زنده و شاید موجوداتی که حیات ندارند و فقط وجود دارند گسترش می یابد.

آن خورشید ملتهب که هر روز به امید غروبی دیگر، طلوع می کند و یا آن ستاره دور، که شبها در دل آسمان می درخشند، روزی خاموش و خاکستر خواهند شد و نخواهند درخشید و وجود نخواهند داشت. همه ای آسمان پرستاره چنین سرنوشتی خواهد داشت. چه آسمان بیچاره ای! و اگر محکوم بودن به نیستی، تلخ و غم انگیز است شاید همواره «خویشتن بودن» از آن هم تلختر و غم انگیزتر باشد. آری همواره خویشتن بودن، و قدرت دیگری شدن نداشت، و قدرت همه چیزشدن نداشت، غمناکتر است. گفت: «اگر بتوانی به جهان همانقدر بی فاصله نگاه کنی که به اندرون خود نگاه می کنی - یعنی اگر می توانی چشم دل بگشایی، اگر همه چیز را که از ضمیرت می گزند و بر ضمیرت نقشی در دنک باقی می گذارد، بجای آنکه تامل کنی احساس کنی - به ژرفنای بی پایان ملال، نه فقط ملال حیات، بلکه بیشتر از آن به ملال هستی خواهی رسید؛ به ویل بی پایان باطل اباطیل. بدینسان بر همه چیز شفقت خواهی کرد.»

تابستان، خنده، کودکی:

خنک آن نسیم تموز را که کهنه کهنه هوا این شهر را از برای خنکی آبی در گلوی کودکی می کند تازه، تو گویی که در این بین درخت رخت رخوت می کند تازه. تابستان را دوست دارم از برای اینکه سایبان درختانش می برد مرا به دوری دوران کودکی ولیکن تو بیا... نه از برای اینکه دلمان به تنگ است. نه! همین که شب شد سبب کن اسباب شباب مان را به خلوتگه

است که فقط از ترس توپ و تشرهای تو تحملش می‌کردیم بی‌آنکه جای اجزای صورتمان را با هم عوض کنیم. کاش تو هم کنکور می‌دادی و می‌آمدی اینجا آشیز می‌شدی. عمه می‌شد تنها رقیبیت. احتمالاً بهتر بود این جمله را نمی‌نوشتم اما بهش دست نمی‌زنم. نامه بی‌خط خودگی باشد بهتر است. داشتم می‌گفتم. همین چند وقت پیش بود که جمعیتی چند برابر آن اندازه که پدر همیشه آرزو می‌کند در مراسم ختمش حضور داشته باشند، داد و بیداد راه انداختند و درآمدند که این چه شیری است که این گاو می‌دهد. مخاطبین اعتراض‌ها دست به کار شدند و حالا که دارم می‌نویسم و دقایقی پیش از ضیافت شام برگشتم باید اقرار کنم که دیگر تا آخرین دانه‌ی برنج لوبیا پلوهایمان رنگ گرفته، کباب‌هایمان اگر بیفتند پای کسی را قلم نمی‌کنند، شویدپلو و دیزی را از هم تمیز می‌دهیم و در دوغ را که می‌پیچانیم تا باز شود آن صدایی را که می‌گویند صدای باز شدن پلمنپ است می‌شنویم. این تعداد آدم اگر در مراسم سوگواری باشند قادرند یزید را راهی بهشت کنند. اما همین هم خوب است. این که مجبور نیستیم هر ننگی را تحمل کنیم. این که نوکر خودمانیم و آقای خودمان و حرف حرف ماست مگر گاه در شرایطی خاص که خلاف آن ثابت می‌شود. مثلاً اینکه ما خسته‌ایم و بی‌انگیزه. همانطور که تو بودی وقتی خواهرم سر زارت. بعد از آن اتفاق، هر روز سال به جز دهه‌ی اول محرم بابا را بازخواست می‌کردی که چرا سخت گرفت و چرا خواهرم نمی‌توانست طوری زندگی کند که دلش می‌خواست. ای کاش روزی اینجا باشی و ای کاش وقتی بودی دهه‌ی اول محرم نباشد. راه بیفتهیم. از در و لیعصر شروع کنی. به مسئول و دانشجو و استاد و کارمند توضیح دهی که خیلی چیزها نمی‌ارزد. که وقتی می‌دانند یک روز همه‌ی ماسرزا می‌رویم، دست‌کم اجازه دهنده‌ی نوزادمان کج و معوج و علیل نباشد و زردی نداشته باشد. شاید که فرزند ما نامه‌ی بهتری به ما نوشت.

شکایت همین چند طومار نیست



اشکان میرزا-حسینی | اورودی ۹۵

بعد از مدت‌ها که نامه‌ها را یکی در میان می‌نوشتم و سروته آنهایی را هم که می‌نوشتم با کش دادن جمله‌های کلیشه‌ای ام هم می‌آوردم، حالا می‌توانم بیشتر و بهتر برایت بنویسم. بگذار کمی یادت بیاورم که کجایم. قبل ترها گفته بودم در یکی از بهترین دانشکده‌های یکی از بهترین دانشگاه‌های کشور. حدس می‌زنم باید تصویر از صفت «بهترین» را کمی دست‌کاری کنم. یادم می‌آید عمو کریم گوسله‌هایش را خیلی دوست داشت. هر کدام که ناخوش می‌شند تا زمانی که گوسله‌ی بی‌زبان خوب شود، عمو صبح‌ها بالای سرش چهارقل می‌خواند. جادوش می‌کرد. مال و اموال عمو گوسله‌ای را شامل می‌شد که از همه خوش‌طرح و رنگ‌تر بود. زیبایی یکه‌ای داشت. همه طویله‌ی عمویک طرف، این خوش‌بر و رویک طرف. ناخوشی بین حیوانکی‌ها چرخید و چرخید تا به این دردانه رسید. عمو سنگ تمام گذاشت. صبح‌های بیماری‌اش هم چهارقل می‌خواند، هم آیه‌الکرسی. مایکی از این خوش‌رنگ‌هاییم. بهترین یعنی خوش‌رنگ‌تر. مثل پتوی مسافرتی من در مقایسه با هم‌اتاقی‌هایم. چه خوب که وقت آمدنم به تهران اصرار خودت را به انکار من ترجیح دادی و مجبورم کردی با خودم بیاورم‌ش. حس می‌کنم تصویر از هم‌اتاقی و اتاق هم خوب نیست. هم‌اتاقی، رفیق عمو کریم است؛ رفیق شفیق. به این معنا که شبیه به هم تصمیم گرفته‌اند در برگزیدن گوسله‌ی سوگلی خود. خلاصه اینکه «ما» از بهترین مزروعه‌داران زمان خودمانیم و گرنه گاو‌هایمان گاو است و شیر همان شیر. مزه‌اش ولی چندان تعریفی ندارد. مثل غذایمان. شبیه دست‌پخت سال‌های پیری مادر بزرگ



## فصل دوم

### در جستجوی بهبود

عکس: محمد مهدی صفری

پویسی



چه داریم، چه نداریم  
ما نسل سوخته‌ایم  
پنج سال بعد  
آن کس که نداند و نداند که نداند  
دروس دانشگاهی به چه درد می‌خورند؟

خواهد داشت که در بلند مدت خودشان را نشان خواهند داد. نکته‌ی نسبتاً جالب دیگری هم که به آن برخورد کردیم این بود که معمولاً افرادی که تجربه‌ی بسیاری در این سیستم دارند و سال‌هاست که در آن حضور دارند، نظری استادهای قدیمی دانشکده، بیشتر نقاط قوت و اساتید جوان و دانشجویان، بیشتر نقاط منفی به چشمانشان می‌خورد. البته این موضوع چندان هم عجیب نیست؛ چراکه معمولاً فردی که تازه وارد اتاق شده بیشتر نامرتب بودن آن را حس می‌کند. برخی از نقاط قوت و ضعف بیان شده نیز چندان مربوط به خود دانشکده نبودند. هرچند می‌شد از آنها به عنوان نقطه‌ی قوت و یا ضعف یاد کرد. مثلاً اینکه رتبه‌ها هر سال بهتر می‌شوند نکته‌ی مثبتی است اما چندان ربطی به عملکرد دانشکده ندارد! و یا اینکه دانشجویان می‌روند اما برنمی‌گردند مشکل بزرگی است، اما لزوماً دانشکده مسئول آن نیست. بنابراین سعی کردیم مواردی که به طور مستقیم به دانشکده مربوط‌اند آورده شوند. احتمالاً خواندن این نوشتة برخلاف سایر نوشتة‌ها می‌تواند با حس خستگی همراه باشد. اما این به معنای بی‌ثمر بودن آن نیست. از شما خواهش می‌کنیم تا خواندن آن را به ساعاتی که از لحاظ فکری در آرامش بیشتری هستید موكول کنید. امیدواریم این متن بتواند باعث فکر جدیدی در شما شود و درک درستی از مشکلات به شما بدهد و نیز باعث شود تا دانشکده و دانشجویان و اساتید با فضاهای فکری هم بیشتر آشنا شوند. پیش‌اپیش ضعفهای ما را در نگارش و این پروژه ببخشید. امیدواریم پنج سال آینده نقاط قوت‌مان پایدار و نقاط ضعف‌مان حل و یا کمزنگ شده باشند.

## آموزش و تحصیلات تكمیلی

چه داریم، چه نداریم

تیم تحریریه



دور هم جمع شدیم و فکر کردیم چه بنویسیم که بتواند باعث رشد شود. فکر کردیم باید کاری کنیم که به بهبود منجر شود. پس از آن دیدیم که ما یک قدم قبل از آن هستیم. هنوز مشکلات رانمی‌شناسیم، یا اگر هم بشناسیم تنها دید خودمان است. فهمیدیم باید بتوانیم قبل از اصلاح ساختارها، نقاط قوت و ضعف آن را بشناسیم تا اولویت‌ها را تشخیص دهیم و این شد که برنامه‌ریزی‌ها برای نوشتة این نوشته انجام شد. برای تعدادی از اساتید و دانشجویان ایمیل زدیم و از آنها خواستیم تا سه نقطه قوت و ضعف که به نظرشان اولویت بیشتری دارند را برایمان بنویسند. از تمام دوستانی که برایمان نوشتند و ما را در این امر مهم یاری کردند بی‌نهایت سپاسگزارم. بنابراین این نوشتة حاصل تلاش و نوشتة‌های بسیاری است که ما در چند موضوع جمع بندی کرده و برای شما خواهیم آورد. تلاش ما این بود تا این نوشتة بتواند به درک درستی از نقاط قوت و ضعف منجر شود تا هم برای تصمیم‌گیرندگان کلان که مسئولان باشند و نیز ما دانشجویان که تصمیم‌گیرندگان خرد باشیم، راهگشا باشد. تجربه‌ی ما در این مسیر این بود که چقدر مصدق می‌تواند مهم باشد. گاهی می‌دانیم مشکلی وجود دارد. آن را حس می‌کنیم، اما تا وقتی به مصدقی که باعث شده است تا به این موضوع برسیم فکر نکنیم نمی‌فهمیم مشکل از کجاست و طبیعتاً ایده‌ای برای درست کردن آن نیز نداریم. علاوه بر این موضوع، وقتی به مصدق فکر نکنیم رویکردمان از انتقاد به طلبکاری تبدیل می‌شود. در این شرایط معمولاً نکات مثبت رانمی‌بینیم و نکات منفی را بسیار بدتر از آن چیزی که هستند توصیف می‌کنیم در حالی که شاید می‌توانستیم با اصلاح بخش کوچکی از ساختار کل، آن مشکل را حل کنیم. ما فهمیدیم به نظر می‌آید که تأثیر این گونه فعالیت‌ها بیشتر از استفاده از نتایج آن، برای خودمان است. کسی که به نقاط قوت و ضعف نگاه می‌کند آرام آرام از فضای طلبکاری به عملکرد مثبت می‌رسد. مشکلات را بهتر درک می‌کند و در حد توانش برای رفع آنها انرژی می‌گذارد. بنابراین شاید اکنون که بحث گفتمان مردم و دولت هم داغ است، دانشکده هم بتواند میزگرد هایی با این موضوعات اجرا کند و جلسات پرسش و پاسخ از استادان راه بیندازد احتمالاً تاثیرات نهانی

## فعالیت‌های آموزشی:

که جای تعجب دارد. برای حل این مشکل می‌توان درس‌هایی که در یک ساعت ارائه می‌شوند، امتحانشان نیز در یک ساعت باشد تا شاهد این مشکل کوچک نباشیم.

- عملکرد گروه نرم‌افزار شاهد انتقادات بسیاری است. به طوری که عنوان می‌شود دانشکده چندان قادر به تربیت مهندس نرم‌افزار باکیفیت نیست و درس‌های نرم‌یک و دو با کیفیت خوبی ارائه نمی‌شوند. علاوه بر این موضوع، این گروه در زمینه‌ی پژوهشی کارشناسی نیز شاهد انتقادات فراوانی است. امید است با جذب اساتید جدید این مشکل در این گروه برطرف شود.

- تنوع دروس ارشد پایین است و نیز در دوره‌ی ارشد شاهد افت چشمگیر دانشجویان و نیز معدل‌ها هستیم. این مشکل نیاز به واکاوی بیشتری دارد.

- گاهی انتخاب تدریس‌یار در دانشکده با دقت کافی صورت نمی‌گیرد و این موضوع کل درسی که استاد موردنظر ارائه می‌دهد را تحت شعاع قرار می‌دهد. بنابراین از اساتید تقاضا می‌کنیم تا در این موضوع دقت کافی را داشته باشند. نکته‌ی دیگری که به آن اشاره شده بود این بود که لزوماً نمره‌ی بالا در یک درس به معنای پیدا کردن فرد اصلاح برای تدریس‌یار شدن نیست.

- در بسیاری از درس‌ها خلاقیت و تفکر خلاقانه به طور کلی فراموش شده است. امتحان از مطالب حفظی گرفته می‌شود و این موضوع با ماهیت رشته مهندسی در تضاد است. همچنین در برخی درس‌ها بدون ارائه‌ی پاسخ به «چرا» به دنبال «چگونه» رفته‌ایم که نتیجه‌ی خوبی نخواهد داشت.

- برخی اساتید در دانشکده علی‌رغم اینکه سواد بسیار بالا و کارهای پژوهشی بسیار عالی دارند، دارای عملکرد مفیدی به‌زعم بسیاری از نظردهندگان نیستند که روی این موضوع باید بررسی‌های بیشتری شود.

- + : تقریباً در اکثر نظرات، آموزش به عنوان ویژگی مثبت دانشکده آورده شده است. یعنی در برآیند، عملانه‌ی آموزش و تدریس در دانشکده شرایط مناسبی دارد. این موضوع به خصوص با آمدن استادهای جوان که انگیزه‌ی بیشتری برای تدریس دارند، بسیار بهبود یافته است. بنابراین لازم است از تمام دست‌اندرکاران بابت این امر تشکر کرد.
- + : دانشگاه محل فراغیری زندگی و نیز مسائل صنعت است. اینکه در بسیاری از دروس، پژوهش‌ها را به صورت گروهی قرار می‌دهند باعث تحکیم دوستی‌ها و نیز درک حداقلی از شرایط کار گروهی در صنعت شده است.
- + : عملکرد گروه‌هوش مصنوعی به طور کلی در دانشکده بسیار مثبت بوده و به این موضوع در بسیاری از نظرات اشاره شده است.
- + : تغییر چارت و جسارت برخی اساتید در ارائه‌ی درس‌ها به روش جدید ستودنی است و در این رابطه از مسئول آموزش دانشکده جناب دکتر نیک آبادی بابت جسارت‌های تغییر چارت و عملکرد انتخابی تر دانشجویان در گرفتن دروس تشکر به عمل می‌آوریم! (برای مثال جایگزینی درس ریاضی مهندسی با جبر خطی تغییر مثبتی بود که می‌توانست زودتر هم انجام شود.)
- +/- : در رابطه با نحوه انتخاب واحد نظرات متفاوتی را شاهد بودیم. چیزی که مشخص است این است که اگر دانشجویان طبق چارت جلوبروند، قاعده‌نایید مشکل چندانی برای آنان پیش بیاید. اما گاهی شاهد ظرفیت‌های عجیب برخی درس‌ها هستیم. به خصوص اینکه با یک آمارگیری می‌توان به سادگی فهمید که ظرفیت یک درس بسیار کمتر از تقاضا است. این موضوع به دلیل پیچیدگی، نیاز به بررسی جدی دارد.
- +/- : گاهی تداخل‌هایی در امتحانات مشاهده شده است



بسیار سودمندی است و به نیابت از تمامی افراد انجمن علمی از آقای کرمی نژاد بابت پیگیری‌ها تشکر می‌کنیم. امیدواریم این نقطه‌ی قوت بتواند پایدار بماند و دانشجویان کمک به دانشکده را جزو وظایف خودشان بدانند.

- گاهی شاهد انجام کارهای زشتی به خاطر نمره گرفتن هستیم که قابل قبول نیست.
- دانشجویان گاهی انتظارات بیجایی از سیستم و اساتید دارند، درحالی‌که خودشان عملکرد قابل قبولی ندارند. گاهی دانشجویان با اساتیدی که به خوبی عمل می‌کنند رفتار بد و با استادی که همان روال‌های قبلی و بی‌اعتمادی را در پیش می‌گیرد خوب رفتار می‌کنند که لازم است در برخی از این رفتارها تجدیدنظر کنند، چون این رفتارها عموماً نه در دوره‌ی خود ما که در دوره‌ی بعد از ما باعث تغییر رویه‌ی استاد خواهد شد.
- دانشجویان دانشجو نیستند! بلکه دانش‌آموز هستند. فعالیت‌های آموزشی به نمره محدود شده است. امیدواریم دانشجویان در این زمینه دید خود را وسیع‌تر کنند.
- در زمینه‌ی فعالیت‌های جانبی نظیر رباتیک، گیم و acm شکل عملکرد، فرد محور است و روالی وجود

### فعالیت‌های اساتید:

در رابطه با عملکرد اساتید شاهد انواع گوناگونی از نظرات بودیم که اولاً حاکی از دور بودن فضای دانشجویان و اساتید از هم بوده و ثانیاً ناشی از تفاوت‌های زیاد اساتید با هم است. به این معنا که دانشجویان معمولاً از مشکلات اساتید خبر ندارند. برخی اساتید وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام می‌دهند و برخی نیز در قبال وقتی که از دانشجو می‌گیرند مسئولیت‌پذیر نیستند. بنابراین استاد به استاد صحبت‌ها متفاوت بود و طبیعتاً نمی‌توان نتیجه‌ی کلی گرفت. اما چیزی که واضح است این است که شرایط کاری اساتید با وجود قوانین دانشگاه و مسائل مالی باعث شده است که اساتید نتوانند روی مسائل آموزشی تمرکز کنند. برای حل این مشکل راه حلی از دست دانشکده و مادر آینده‌ی نزدیک برخواهد آمد. برخی از اساتید با وجود مشغله‌های فراوان کمک شایانی به یافتن علاقه در دانشجویان کرده و می‌کنند و برخی اساتید نیز با وجود فرصت‌های مالی خود را وقف دانشکده کرده‌اند که لازم است دست‌بوس آنها در این وضع بد اقتصادی باشیم.



ندارد. هرچند دانشکده نیز در ندادن اتاق برای این گونه فعالیت‌ها مقصراً است اما لازم است این انتقال تجربه به نحو بهتری صورت گیرد و جریان سازی به صورت زنجیره‌ای هر بار توسط دانشجویان با تجربه‌تر انجام شود.

- جای خالی یک نشریه‌ی علمی در دانشکده به شدت حس می‌شود. این فعالیت نیازمند یک عزم جدی از طرف تعداد زیادی از دانشجویان و پیگیری انجمن علمی است. کار سختی است اما در صورت انجام، درخت ماندگاری خواهد شد.

### فعالیت‌های دانشجو:

- + همکاری و صمیمیت و دوستی‌ها در دانشکده عموماً عمیق‌اند و این جواز نقاط قوت دانشکده است. فعالیت‌های دانشکده نظیر پویش، مسابقات و سایر موارد از سوی دانشجویان پیگیری می‌شوند و در این زمینه باید تشکر ویژه‌ای نیز از شورای صنفی و انجمن علمی بکنیم. هرچند این جو در بین دانشجویان ارشد کمتر مشاهده می‌شود.
- + فعالیت جدید انجمن علمی در زمینه UnderGradTalk



شدن از دانشگاه امیرکبیر و گاهی از کشور می‌شود.  
- برخی رفتارها که از قدیم در دانشکده بوده‌اند، نیاز به اصلاح دارند. تمام سیاست‌ها در جهت جدا شدن کادر اجرایی از دانشجوها بوده است که مناسب نیست. برای مثال با عرض تشکر بابت آسانسور شرقی و استفاده‌ی مشترک، آسانسور غربی همچنان برای استفاده‌ی اساتید مشترک، آسانسور غربی همچنان برای استفاده‌ی اساتید است که این سیاست در دانشگاه‌های برتر جهان دیده نمی‌شود. این رویکرد در قبال سرویس‌های بهداشتی هم صادق است. هرچند مشکل کوچکی به‌نظر می‌آید، اما سیاست مهمی در نحوه‌ی تکریم دانشجو و استاد است.

#### فضای آموزشی:

در زمینه‌ی فضای آموزشی نظرات زیادی داشتیم که همه در یک چیز مشترک‌اند: «فضا کم است». امیدواریم دانشگاه بتواند در سال‌های آینده این مشکل را حل کند. این مشکل باعث بروز بسیاری مسائل شده است. البته طبیعتاً در این شرایط به‌خاطر کمبود منابع فضا باید در نظر داشته باشیم که چه چیزی اولویت بیشتری دارد. تنها نکته‌ای که می‌تواند در این زمینه اصلاح شود قرارگیری درها در پشت کلاس‌های است تا با ورود دانشجویان به کلاس حواس سایرین پر نشود.

امیدواریم توانسته باشیم در حد توانمان کمک کرده باشیم...  
به امید دانشکده‌ای بهتر...

#### سیاست‌های دانشکده و مسئولین:

- + : حضور اساتید جوان‌تر به‌خصوص در شاخه‌ی هوش مصنوعی باعث بهبود چشمگیر عملکرد این شاخه شده است. به‌خصوص اینکه به‌زعم دانشجویان اساتید جوان‌تر رفتار بهتری نیز با دانشجو دارند.
- + : در زمینه‌ی کارهای آموزشی لازم است تا از رفتار برخی مسئولین دانشکده به‌خصوص خانم سبزعلی، سلیمانی و قرایی تشکر کنیم. و نیز امید داریم تا برخی رفتارهای زننده با دانشجو به‌خصوص در روزهای انتخاب واحد را دیگر شاهد نباشیم.
- + : به‌کارگیری اساتید خانم در گروه آموزشی از نکات اشاره شده بود که اتفاق مثبت و رو به رشدی تلقی شده است.
- +/- : اخیراً شاهد مبارزه‌ی جدی برخی اساتید با تقلب بودیم که شایان ذکر است. در این زمینه با سرقت علمی و پژوهش‌های بی‌ارزش باید برخورد جدی‌تری صورت گیرد.
- : برخی سمت‌ها در دانشکده ثبات زیادی دارند و این موضوع باعث کاهش عملکرد دانشکده در برخی زمینه‌ها شده است.
- : رفتار مسئول کارپردازی با اساتید و دانشجویان نامناسب است. هر چند ایجاد تغییر در این زمینه کار دشواری است.
- : برخی پارتی‌بازی‌های عجیب در دانشکده بسیاری را آزده است. امیدواریم شاهد این موضوع واقعاً تلخ در دانشکده نباشیم.
- : از دانشجویان فارغ‌التحصیل استفاده نمی‌شود. در حالی که آنها با تجربه‌ی خودشان می‌توانند زمینه‌ساز بسیاری از تغییرات مثبت در رویکرد دانشجویان باشند. برای مثال برگزاری هم‌اندیشی و یا کنفرانس‌های آموزشی می‌تواند از این زمینه‌ها باشد.
- : در یکی از نظرات عنوان شده بود که برخی رفتارهای زننده به‌خصوص در پژوهه‌ی کارشناسی باعث زده

این انتخاب را بکنیم. فکر می‌کنم برای انتخاب باید به یک پرسش مهم پاسخ دهیم. دوست داریم نهالی در بیابان بکاریم و ذره‌ذره به آن آب بدهیم یا این‌که این نهال را در گلخانه سرسبزتری بکاریم؟ در گلخانه که گل بکاری خلاقیت بیشتری داری هر چند رقابت بیشتری در اطرافت حس می‌کنی اما در هر صورت در محیط راحتی نفس می‌کشی اما در بیابان همیشه بیم خشک شدن و آب نرسیدن هست. گاهی هم کاری از دستتان برنمی‌آید و باید نهال‌تان را به طوفان حوادث بسپارید. اما یکچیز هست. اگر درخت به بار نشست و بزرگ شد می‌تواند منبع «امید» بسیاری دیگر باشد که از هر پدیده‌ی دیگری برای زندگی در بیابان واجب‌تر است. شاید هم روزی جویی به آن کشیدند و آیندگان از آن به عنوان نماد امید در هزاره‌ی آینده گفتند. با تمام این اوصاف انتخاب با شماست که کجا را برای زندگی انتخاب کنید. همه این نوشه‌ها را نوشتتم و شما را مجبور به خواندن کردم که به این پرسش برسم:

### «آیا مانسل سوخته‌ایم؟»

واقعاً چرا باید این همه بلا سرمان بیاید؟ چرا میراثی که پدر و مادرمان برایمان گذاشت‌هایند تا این حد شکننده است؟ اما دقت که می‌کنم می‌بینم من یک دهه هفتادیم. دهه شخصی‌ها دوره جنگ‌اند و شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» هنوز در گوششان زمزمه می‌شود. دهه چهل و پنجاهی‌ها هم دهه انقلاب اند و تعطیلی دانشگاه را دیده‌اند. قبل از آن هم اوضاع بهتر نبوده. کودتا، جنگ، خشکسالی. این‌ها را گفتم که بگوییم این حرف که بگوییم مانسل سوخته‌ایم، حرف کاملاً درستی نیست و صحیح‌تر این است که بگوییم اینجا کشور سوختگان است. همه این حرف‌ها برای این بود که بگوییم اگر بار دیگر به معصومیت چهره‌ی کودکی خردسالی و خنده‌های بر لب‌ش نگاه کرده به چیز دیگری فکر کن:

### «چه کنم که او خودش را سوخته ننامد؟»



## مانسل سوخته‌ایم



تیم تحریریه

حرف‌هایم آرمانی نیست. یعنی نمی‌خواهم آرمانی باشد، که شعار دادن عادتم (مان؟) شده است. اساساً وقتی شعار می‌دهیم به این معنی است که آن حرف در فتارمان متبادر نیست و مجبوریم با حرف زدن اثباتش کنیم. همان‌طور که شیرین شدن چایی با محوشدن دانه‌های شکر، در یک‌زمان انجام می‌شود. در حقیقت اگر دیدید جایی شعارهایی موجود است باید بدانیم که آن‌جا آن خبرهایی نیست و هنوز در مرحله «شعار» است. این‌که در دانشگاه برای ورودی‌های جدید فریاد می‌زنیم ارتباط با صنعت تا نظرشان را جلب کنیم تنها یک نتیجه دارد: ارتباطی با صنعت نداریم. این وضعیت درباره بسیاری از موضوعات دیگر نظیر عدالت آموزشی، بانکداری اسلامی و... نیز صادق است. و این می‌شود که می‌بینیم در مجلس شانزدهم محمد مصدق شغلش را «دهقان» و سید ضیاء‌الدین طباطبایی «اصلاح مردم» معرفی می‌کند. این حرف‌ها را گفتم که بگوییم نمی‌خواهم آرمان‌گرایانه بنویسم که بمانید و فلان که برعکس. علاقه شخصیم و عمل منطقی و نه قلبی ام این است که از سختی‌های این روزهای جوان بنویسم و بگوییم بروید! از همه مسائلی که باید تحمل کنیم. از همه غرهای بهجا یانابجایی که می‌زنیم بگوییم. از گرانی‌ها. از سختی‌ها. و از همه بدتر از تلخی انتخاب‌هایی که پیش رو داریم. با خودم فکر می‌کردم راستی چرا این قدر انتخاب‌هایمان تلخ‌اند. تلخ به این معنی که هر تصمیمی برای بعداز کارشناسی بگیری تلخی خاصی دارد و انتخاب هر کدام حس تلخ شکست را به همراه می‌آورد. بروی تو می‌مانی و ریشه‌ات که جای دیگر است. بمانی باید بروی سربازی و کارهایی کنی که لائق در زمان خودت ثمری نخواهد داد. خلاصه که به قول شاملو:

قصه‌نیستم که بگویی  
نغمه‌نیستم که بخوانی  
صدانیستم که بشنوی  
من در داشتکم  
مرا فریاد کن ...

جبر جغرافیایی پدیده تلخی است. انتخابی است که ما نکرده‌ایم. و تنها می‌توانیم با شرایط فعلی برای فرزندمان

## پنج سال بعد



سینا شیخ‌الاسلامی | ۹۰ سالگی

تداوم روزهای خوب و روشی، در بالاترین حد خودش بود. الان که تقریباً پنج سال گذشته، وقتی به روند اتفاقاتی که از اون موقع افتاده نگاه می‌کنم، به جزیکی دومورد استثنای احساس ناامیدی می‌کنم. ارتباط ساخت‌یافته‌ی دانش‌آموخته‌ها با دانشکده به برگزاری چندتا جلسه‌ی بی‌حاصل تا چند ماه بعد از جشن ختم شد که از اول هم معلوم بود همون چندتا جلسه هم به خاطر هیجان ناشی از خود جشن بوده و کسی به اون صورت پیگیر ادامه‌ی کارهای ناشد. به بچه‌ها و دوره‌ی ما نمی‌شخورده گرفت، چون معتقدم همون کارهای کوچیکی که انجام شد هم به خاطر پیگیری مستمر دوره‌های ما بوده. همین جشنی که این دوره هم برگزار شده به خاطر پیگیری و استمرار بچه‌های فعلی و تعدادی از بچه‌های قدیمی بوده. این‌ها رو با ناراحتی و ناامیدی زیادی می‌نویسم. بعد از این‌همه سال آزمون و خطا، ما هنوز وابسته به «افراد» هستیم. نتونستیم به «نهاد» و «ساختار» هرچند کم‌رمق، برای ارتباط دانش‌آموخته‌ها با دانشکده ایجاد کنیم. حتی نتونستیم تغییری هرچند مختصر در آخرین مرحله‌ی دوران دانشجویی -فرآیند فارغ‌التحصیلی- ایجاد کنیم. فرآیندی که فساد و ناکارآمدی انباسته شده در اکثر مراحلش، اکثر دانشجوها را از دانشگاه دل‌زده می‌کنه. باید اسم چند نفر از سال‌بالایی‌ها، هم‌دوره‌ای‌ها و سال‌پایینی‌ها رو بیارم که آخرین حسی که به دانشکده و دانشگاه داشتن «خلاص شدم!» بوده، تا مسئولی‌ی دانشکده و دانشگاه قبول کنن که وضع خیلی خرابه؟ مگه همیشه نمی‌گیم دانشگاه متعلق به دانشجوها و دانش‌آموخته‌هایست؟ چطور شده که کسی رغبتی به شرکت در انتخابات جامعه‌ی دانش‌آموختگان دانشگاه، با اون‌همه سر و صدا و تبلیغات نداره؟ آیا کسی هیچ‌وقت نشست بشمره بیینه چند نفر از بچه‌هایی که فارغ‌التحصیل می‌شون، به عضویت جامعه‌ی دانش‌آموختگان درمیان؟ ارتباط دانشکده و دانش‌آموخته‌هاش به کنار. هیچ‌وقت فکرش رونمی‌کردم روزی برسه که بعد از شنیدن مشکلاتی که ساختار جدید فعالیت‌های دانشجویی دانشگاه ایجاد کرده، به دبیر پرلاش و لایق انجمن علمی بگم «نترسین از این که انجمن رو تعطیل کنین، با این وضعی که درست کردن نمیدونم آیا واقعاً ادامه‌ی فعالیت به صلاحه یا نه». هیچ‌وقت فکرش رونمی‌کردم برای فعالیت دانشجویی توی دانشگاه امیرکبیر نرخ تعیین کنن و بچه‌های انجمن علمی دانشکده‌ی ما رو هم تحت فشار بذارن که کارها رو به خاطر پول و نفع شخصی انجام بدن و مسئولین دانشکده هم از بچه‌ها حمایت نکنن. هیچ‌وقت فکرش رونمی‌کردم که جدی جدی انتخابات

پانزده اردیبهشت ۱۳۹۳، یعنی تقریباً پنج سال پیش، جشن بیست و پنج سالگی دانشکده در آمفی تئاتر مرکزی دانشگاه برگزار شد. من عضوی از تیم برگزاری جشن بودم و به همین دلیل از چند ماه قبلش بخش خوبی از وقتمن به برنامه‌ریزی و فعالیت برای برگزاری هرچه بهتر اون جشن اختصاص یافته بود. البته توی اون اردیبهشت ما چند تا رویداد دیگه هم داشتیم: کنسرت چارتار (که اولین کنسرت موسیقی در اون ابعاد بعد از سال‌ها بود)، جشنواره‌ی لینوکس امیرکبیر و همین‌طور کلی رویداد بزرگ و کوچیک دیگه. منتها بیشتر از همه فکر مادرگیر جشن بیست و پنج سالگی بود. حتی ایده‌ی برگزاری کنسرت چارتار هم از جلسه‌های برگزاری جشن بیرون اومد و اول می‌خواستیم از گروه پالت یا چارتار دعوت کنیم توی جشن اجرا داشته باشن. جشن بیست و پنج سالگی برای ما از همه مهم‌تر بود چون دانشکده رو خیلی دوست داشتیم و این جشنی بود برای بزرگداشت دانشکده، دانشکده و خونواهی بزرگی که توی تمام اون سال‌ها دور خودش جمع کرده بود. خیلی از ما همیشه دلمون میخواست مثل خیلی از دانشگاه‌های بزرگ دنیا یه جامعه‌ی دانش‌آموختگان قوی داشته باشیم که به واسطه‌ش بتونیم همیشه با دانشکده، همکلاسی‌ها و استادهای قدیم و بچه‌های جدید ارتباطمون رو حفظ کنیم. در دوران تحصیل ما جشن بیست و پنج سالگی بهترین فرصت فعالیت در این راه رو فراهم می‌کرد و به خاطر همین عزمون رو جزم کردیم که بهترین استفاده رو ازش ببریم. جدا از تمام کارهای روتینی برگزاری مراسم‌ها ماسعی کردیم تا جای ممکن با دانش‌آموخته‌های بیشتری ارتباط برقرار کنیم، پای صحبت‌ها و خاطره‌هاشون بشینیم و اگه در ارتباطشون با دانشکده خلی ایجاد شده بود، بهشون نشون بدم که دانشکده همیشه خونه‌ی اون‌ها بوده و خواهد بود. اردیبهشت ۱۳۹۳، «آن اردیبهشت» جزو بهترین روزهایی که به یاد دارم. تمام دور و رونمایش بود. توی دانشکده که می‌رفتی همه یه شور و شوق وصفناپذیری داشتن. کلی برنامه‌ی بزرگ پیش رو داشتیم که شاید هر کدومشون برای یک سال کافی بودن ولی همون‌طور که گفتیم مهم‌ترینشون برای ما جشن بیست و پنج سالگی بود. جشن تولد دانشکده، با حضور کلی از همراه‌های قدیمی و جدیدش. میزان امید ما به آینده، به

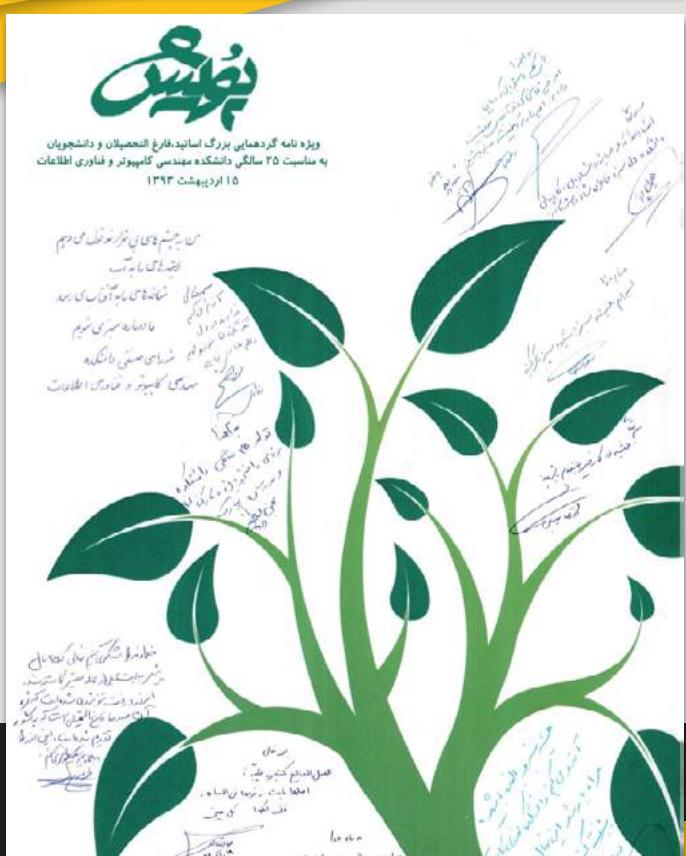
۲۰۱

آن کس که نداند و نداند که نداند

تیم تحریریه

پیش نویس: نویسنده‌ی این متن می‌داند که موضوع تکراری است، اما معتقد است اگر این متن بتواند نقطه‌ی شروع فکر کردن حتی برای یک نفر بشود، او و این مجله به هدفش رسیده است. موضوع این مقاله صحبت درباره‌ی ارزش‌آفرینی و نیز نمره‌گرایی است. بنابراین اگر درباره‌ی این موضوع ها اطلاعات کافی دارید نیازی به خواندن این متن ندارید. در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که ابزارهای ارتباطی بسیاری از روابط قدیمی را بر هم زده‌اند، نحوه‌ی تعامل‌ها را تغییر داده‌اند. کسب و کارهای جدید آفریده‌اند و بسیاری از کسب و کارها را نابود کرده‌اند. این ابزارها به آموزش نیز رحم نکرده‌اند. زمانی تنها راه کسب دانش حضور فیزیکی در کنار استاد و داشتن کتاب فیزیکی در دست بود. امروز نه نیازی به استاد هست و نه نیازی به کتاب. با چند دکمه سایتی را می‌آورید و بهترین کلاس‌ها در یک موضوع را می‌یابید. راه کسب دانش‌های عمومی بسیار ساده‌تر شده است. در این شرایط یک سؤال است که ذهن را درگیر می‌کند: پس توجیه حضور من در دانشگاه چیست؟ امروز دانشگاه به کارخانه‌ی یکسان سازی تشکیل شده است در حالی که چیزی که در صنعت مورد نیاز است تمایز است. امروز می‌بینیم بسیاری از افراد موفق در کسب و کار کسانی هستند که زمانی از دانشگاه انصراف دادند و دنبال راه تمایز و دنبال کردن رؤیاها یشان گشتند. البته اشتباه نکنید. این حرف‌ها به معنای این نیست که منکر فایده وجود دانشگاه شویم، بلکه دانشگاه همان جایی است که من به واسطه آن اکنون می‌نویسم. اما می‌خواهم ادعا کنم باید عملکردمان وابسته به عصرمان تغییر کند که در غیر این صورت جزو حذف‌شدن خواهیم بود. امروز مدرک شما در دانشگاه در بهترین حالت، شرط لازم برای موفقیت شماست و هنر، دیگر کسب نمره‌های خوب برای درج در مدرک نیست که این زمین برای بازی کردن کوچک شده است (نه این که لازم نباشد). هنر امروز یافتن زمینه‌ی تمایز و سرمایه‌گذاری و برداشت از آن است. تمایز در شکل‌های ساده‌ی آن شامل این می‌شود که وقتی استاد فقط نیمی از کتاب را درس داد، من نیم دیگر را خودم بخوانم و در شکل پیچیده‌تر آن یافتن زمینه‌ای مرتبط است که حرکت در آن بتواند پس از چند سال باعث ارزش‌آفرینی شود. شاید لازم باشد منظور از ارزش‌آفرینی نیز بیان شود. ارزش‌آفرینی به معنای کارآفرینی نیست. کارآفرینی عموماً به عنوان راهکاری برای کسب ثروت و شهرت و نیز به عنوان راه حلی برای حل

شورای صنفی به حدنصب نرسه و به تعویق بیفته. آیا کسی هست که فکر کنه این اتفاق‌ها با هم بی ارتباط هستن؟ سال آخری که دانشجوی دانشکده بودم، درسی داشتیم که یکی از استادهای قدیمی دانشکده ارائه می‌کرد. کلاس‌ها هشت صبح شروع می‌شد ولی به واسطه‌ی «حضور و غیاب» استاد، اکثر بچه‌ها سر کلاس حاضر می‌شدند. با اینکه شاید چیز خاصی نمی‌فهمیدن؛ زوری که نمی‌شیه! ولی من یه خاطره‌ی خیلی روشن از اون کلاس یادمه. استاد داشت گلایه می‌کرد که «ما کمبود استاد داریم ولی کسی نمی‌داد عضو هیئت علمی گروه ما بشه». فکر نمی‌کنم استادها و مسئولین هنوز که هنوزه فهمیده باشند که مشکل از کجاست. بارها نامه نوشته‌یم و صحبت کردیم و راهکار ارائه دادیم؛ یعنی حتی لازم نبود از ما بپرسن. ولی گویا عزمی برای تغییر وجود نداره. حرفش خب همیشه هست - حرفای قشنگ هنوز خیلی خردبار داره - ولی عزمش نه. توى این پنج سال به چشم خودم دیدم که نیست. و این غم‌انگیزه که می‌بینیم جایی که خیلی از چیزهای دوس‌داشتنی زندگیمون رو بهمون داده و مديونش هستیم، روز به روز بیشتر به سمت زوال پیش میره. پنج سال از امید نوشتیم، در تک تک مطالب پوییش، در تک‌تک پست‌ها و استنوس‌های فیس‌بوک. با هرگذوم از بچه‌ها که هم کلام می‌شدم از امید گفتم. ولی الان نمیدونم اگه همین روند بخواه ادامه پیدا کنه، واقعاً باید به چی امید بست؟ دیگه حتی نمی‌شیه از امید نوشت. شاید پنج سال بعد بتونیم از چیزهای بهتری بنویسیم. البته اگه بساط نوشتیم اصلًا باقی مونده باشے.



یعنی افرادی که کمال‌گرا هستند معمولاً درون خودشان به کمال‌گرایی افتخار هم می‌کنند و این دقیقاً همان لباس طلایی است که نمی‌گذارد به واقعیت کمال‌گرایی پی ببریم. گاهی نمره می‌تواند همگرا با هدف‌های ما نباشد (به علت‌های مختلف)، در چنین شرایطی معمولاً افراد مبتلا به کمال‌گرایی بدون توجه به این که مسیر تغییر کرده، به راه خویش ادامه می‌دهند و درون خود هم چنان در حال افتخار کردن به این هستند که بله من نمره‌ای که می‌توانستم کسب کنم را بیشینه کردم. در حالی که در واقعیت باید بگویند من این قدر نفهمیده‌ام که نمره، من را از مسیر اصلی دور کرده است و این نکته‌ای است که نباید آن را دیر بفهمیم و خلاصه: آن کس که نداند و نداند که نداند درجهل مرکب ابدالدھر بماند به عنوان حرف آخرم هم باید بگویم روزگاری استعمارگران به آفریقا می‌رفتند و به زور برده‌هایی را برای کار به کشورهایشان می‌بردند. امروز اما این ماجرا شکل دیگری به خود گرفته است. مجبورمان می‌کنند برایشان درس بخوانیم، برایشان نمره‌های خوب بیاوریم و با منت به ما پذیرش می‌دهند که تا آخر عمرمان برایشان کار کنیم. ای کاش استعمار در همان شکل قبلی اش بود تا حداقل تیرگی و سیاهی اش کمتر دیده می‌شد. زیاده‌گویی‌هایم را ببخشید. امیدوارم در دنیایی که ارزش فروش منابع زیرزمینی روز به روز در حال کاهش است بتوانیم راه پیشرفت و ارزش‌آفرینی را بیابیم تا بتوانیم بخشنی از مشکلات این مرز و بوم را حل کنیم.

مشکل کسب و کار در جامعه‌ها معرفی می‌شود. هر چند بسیاری از موارد گفته شده بر روی کاغذ درست‌اند اما در عمل اگر همه بخواهند کارآفرین شوند پس چه کسی کار کند؟ این می‌شود که ارزش‌آفرینی مطرح می‌شود تا بتوانند راه حل جامع تری را رایه کنند. ارزش‌آفرینی لزوماً پول درآوردن نیست اما پول درآوردن بخشی از آن است. ارزش‌آفرینی کارآفرینی نیست اما کارآفرینی می‌تواند یک ارزش‌آفرینی بزرگ باشد. ارزش‌آفرینی به معنی طلبکار شدن از محیط نیست اما انتقاد کردن از محیط در مسیر ارزش‌آفرینی است. ارزش‌آفرینی ایجاد تأثیر مثبت در محیط است، هر چند گام کوچکی باشد.

درس خواندن اگر گام اولیه‌ای برای بهبود محیطمان باشد ارزشمند است اما اگر درس برای درس باشد ارزشی ندارد. فهم و خلاقیت مهندسی ارزشمند است چون باعث تغییرات و نتایج مثبت می‌شود اما حفظ کردن به دلیل اثر کوتاه مدتیش ارزش کمتری خواهد داشت. شاید یکی از معیارهای ارزش‌آفرینی برای یک استاد این باشد که ببیند آخرين بار اسلامیدها و نحوی تدریسش را کی تغییر داده است و برای من که دانشجو هستم یادگیری، بدون قید و شرط نمره باشد. این مثال‌ها را گفتم که بگوییم ارزش‌آفرینی می‌تواند مسیر رشد برای ما و جامعه‌ی اطرافمان باشد. این که مسیر ارزش‌آفرینی‌های بزرگتر را هم پیدا کنیم شاید بتواند به عنوان هدف کارشناسی معرفی شود. امروز دانشگاه یکی از بهترین جاهای برای یافتن انسان‌های همفکر برای تشکیل گروه‌های پیشرو در صنعت است.

حلقه‌ی گمشده‌ی این روزهای دانشکده‌ی ما مفهومی است به نام هم‌افزایی. باید کارهای علمی-صنعتی بیشتر باب شوند تا مهندسی بتواند به هدفش که رفع نیازهای صنعت است برسد. از این حرفهای کلی که بگذریم خلاصه‌ی حرفم این است که گروه تشکیل دهید و کارهای علمی و صنعتی راه بیاندازید. اولش سخت است. اولش شکست است اما ابتدای مسیری است که می‌تواند به نفع همه تمام شود. باید بتجربه‌ترها (سال بالایی‌ها) خودشان را متعهد بدانند تا اگر چیزی بلند منقل کنند که انباشت تجربه شود. به این ترتیب این موضوع باعث کوتاه شدن روندهای پیشرفت افراد تازه وارد شود و نیز دانشکده باید فضایی برای این انتقال تجربه مهیا کند که اگر نکند دانشکده با دبیرستانی که در آن درس خواندیم تفاوت چندانی نخواهد داشت. دو سال پیش دانشکده چندین اتاق در زیرزمین دانشکده برای اتاق‌های رباتیک، acm، iot، game داشت که چند سالی است از برخی از آنها خبری نیست. بنابراین از دانشکده انتظار می‌رود که برای احیای این اتاق‌ها و نیز زمینه‌های جدید تلاش جدی‌تری کند. در دانشگاه آفتی وجود دارد به نام کمال‌گرایی. کمال‌گرایی معمولاً خودش را در زیر پوست طلایی پنهان می‌کند.



## نفر بعدی کیه؟

انجمن علمی دانشکده از شما دانشجویان کارشناسی دعوت می‌کند که نفر بعدی برای اراده‌های undergrad talk پوشید!

موضوع اراده می‌توانه هرچیز کاربردی و مفید درسی، کاری، پژوهشی و ... باشند.



فرابگیرد. علاوه بر آن تعدادی از استادان، قسمت عملی درس را در قالب تمرین و پروژه به دانشجو آموزش می‌دهند، اما چند نفر از ماین تمارین و پروژه‌ها را به اندازه‌ای که باید جدی می‌گیریم؟ گرچه باز هم در این قسمت می‌توان ایراد دیگری به استادان گرفت. از این جهت که غالباً تمارین و پروژه‌ها هدف‌مند طراحی نمی‌شوند!

در جواب سوال دوم: متأسفانه صنعت کشور ما توسط تکنیسین‌ها اداره شده و بهای بسیار اندکی به دانش‌حرفه‌ای داده می‌شود! شاید یکی از دلایلی که درس دانشگاه برای دانشجویی اهمیت تلقی می‌شود، این است که دانشجو به محض ورود به صنعت با حجم زیادی از مطالبی که باید یاد بگیرد تا بتواند وارد محیط کار شود مواجه می‌شود و بعد از مدتی این تفکر در ذهنش بوجود می‌آید که چرا این مطالب در دانشگاه تدریس نمی‌شوند؟ پس از آن تمامی سختی‌های دوران دانشجویی را در ذهن مرور کرده و تمامی آن‌ها باطل می‌شمارد. اما این نکته را فراموش می‌کند که هدف دانشگاه یاد دادن دانش آکادمیک است و این کمبود و یا مقتضی صنعت است که از این دانش استفاده نمی‌کند، و نه کمبود دانشگاه!

حرفی که در نهایت می‌خواهم به آن اشاره کنم: این تصور اشتباه است که درس دانشگاه برد نمی‌خورد. یک دانشجو تجت عنوان کسی که صاحب دانش‌حرفه‌ای است، از یک تکنیسین طرز تفکر بهتری دارد. برای مثال موردی که چندین بار در اطراقیانم مشاهده کردم سرعت یادگیری مطالب است. اگر حس می‌کنید قرار است پس از درس دانشگاه در یک شرکت مشغول به کار شوید، شاید بهتر باشد بیشتر از آن چه که صنعت از یک مهندس انتظار دارد آگاه باشید. بسیاری از مطالب در حیطه‌ی درس دانشگاه نمی‌گنجد و وظیفه‌ی شماست که آن‌ها را دنبال کنید. برای خیلی از افراد از جمله خودم، دو مورد درس دانشگاه را شیرین می‌کند: دیدن دانش اندوخته شده در عمل و یادگیری نحوه عملکرد یک موضوع. در واقع ترکیب «چه» و «چگونه». پیشنهاد من برای افراد این دسته این است که سوای آنچه که استاد به شما آموزش می‌دهد، به دنبال کاربرد مطالبی که می‌آموزید هم باشید. ممکن است این سوال برایتان پیش بیاید که اگر بخواهم از دانشی که دارم استفاده کنم، چه راهی را پیش بگیرم؟ و یا اگر نخواهم در یک شرکت مشغول به کار شوم چه؟ در جواب باید بگوییم که به شخصه هنوز هم به دنبال جواب این سوال‌ها هستم! راه حل‌هایی هم که همان اول به ذهن خطور می‌کنند، راه انداختن یک استارت آپ و یا کار در قسمت تحقیقات یک شرکت است.

دروس دانشگاهی به چه دردی می‌خورند؟



رامتین شاکری | ورودی ۹۴

اخیراً یک سری سوال برای من به وجود آمده که ذهنم را مشغول کرده بود؛ سؤالاتی که از حرفه‌ای نزدیکانم نشأت می‌گرفت. غالب حرفها اکثراً به این صورت بود: درس دانشگاه درون کار به درد نمی‌خورد!

دانشگاه هیچ چیزی به من اضافه نکرد!

پذیرش این حرفها برای من خیلی سخت بود. به همین علت تصمیم گرفتم به دنبال جواب این سؤال کلی بگردم که چه عاملی باعث به وجود آمدن این طرز تفکر در اطراقیانم شده است. در انتهای می‌خواستم نتایجی که بدست آورده‌ام را با شما هم در میان بگذارم. ابتدا به این موضوع بپردازیم که دانش به سه بخش تقسیم می‌شود:

چه؟ (Knowing What) چگونه؟ (Knowing How) (Knowin Why)

قسمت اول مربوط به تکنیسین‌ها می‌شود. مجموع قسمت‌های اول و دوم که اصطلاحاً به آن دانش‌حرفه‌ای گفته می‌شود به مهندسین اختصاص داده می‌شود. در نهایت تمامی قسمت‌ها مربوط به دانشمندان و افرادی که به دنبال گسترش علم هستند می‌شود. حرفه تعاریف زیادی دارد. یکی از آن‌ها شخص‌حرفه‌ای را با داشتن چند ویژگی تعریف می‌کند که یکی از آن‌ها دارا بودن دانش‌حرفه‌ای است. حال نگاهی به وضعیت دانش و کاربرد آن در دانشگاه و صنعت ایران بیاندازیم. اول از همه به این سوالات جواب دهیم: آیا در دانشگاه به «چه» پرداخته می‌شود؟ و یا فقط دانش مربوط به «چگونه» و یا «چرا» به دانشجویان آموخته می‌شود؟

صنعت کشور به کدام بخش از دانش نیاز دارد؟

در جواب سوال اول: وظیفه‌ی دانشگاه، آموزش هر دو جنبه دانش‌حرفه‌ای به دانشجویان است اما در انتهای خروجی دانشگاه‌ها همچین چیزی را نشان نمی‌دهد. در این مورد می‌شود به دانشجویان و استادان ایراد گرفت. به استادان از این جهت که انتظار ما از یک استاد آن است که تمام جنبه‌های علمی و کاربردی یک مبحث را دیده، مشاهده و مطالعه کرده و هردوی آن‌ها به دانشجویان آموزش دهد! اما در واقعیت، چنین چیزی کمتر اتفاق می‌افتد. به دانشجویان از این جهت می‌توان ایراد گرفت که با توجه به اسم دانشجو (جوینده دانش)، وظیفه‌ی دانشجوست که قسمتی از دانش را چه از نظر علمی، چه عملی در محیط دانشگاه و یا خارج از آن

## فصل سوم

### بشنویم از تجربه‌ها



گفتگو با پویا ظفر و فاطمه آزادی  
دقایقی با دکتر کلباسی  
صاحبه با هادی مشیّدی  
صاحبه با خانم سمیّه قرایی

+ خوش گذشته یادتون نمونه دیگه! (خنده حضار)

+ از ACM چی تو ذهنتون مونده؟ اون گروه ACM الان چه وضعیتی داره؟

- ACM که همیش خاطره هست. اون موقع همه با هم رفتیم ارشد شریف. الان یکی شون شریف داره دکترا می خونه و سال آخر شه. یکی دیگه بعد ارشد رفت گوگل و خب بعد از یک سال به دلایل شخصی برگشت و الان داره در استارت آپ های مختلف نابود میشه! منم خودم یه مقدار فاصله افتاد و بعد دکترا شروع کردم. الان هم تو همکاران سیستم. یه ذره هم با همون بچه ها کارهای R&D داشتیم که به خاطر اشتباها خودمون به موفقیت نرسید و به ایران ربط نداشت. الان ACM برای من همیش درده. چون یه سری خاطرهای جذابه و خاطرات شیرین اشک تو چشم آدم میاره و خب امیدمون هم همین اتاق تو دانشکده بود که گرفتن. یعنی وضعیت چند سال بعد از ما کلآن زولی بود دیگه. این وضعیت برای ما که خیلی دوستش داشتیم بسیار دردناک بود.

\* از بچه های هم تیمی من یکی شون برای ارشد و دکترا رفت آمریکا. یکی شون ارشد شریف خوند که تازه تموم شد و در ادامه معلوم نیست چی کار کنه. خاطرهای خاصی باز یادم نمیاد! (خنده حضار) ولی من یادم بعده از این که تصمیم گرفتم ACM را بذارم کنار، یه مدت میدیدی طول کشید تا ترک کنم. الان بعد از اون مدت دوست دارم دوباره تغیری حی برم مسابقه بدم؛ ولی دیگه نمیشه.

- آخرین خاطرمان از ACM هم همین یه ماه پیش بود. رفتیم یه مسابقه و له شدیم برگشتیم! یعنی قشنگ پیر پیر شدیم. (خنده حضار)

+ سؤال بعدی این که چه تصمیم هایی بعد از کارشناسی گرفتیم و فکر می کنیم چالش ها و دستاوردها ش چی بوده؟

- البته خودم از اون آدم ها بودم که خیلی تصمیم نگرفتم. یا این قدر سستی کردم که زندگی برای تصمیم گرفت. ولی مدل ارشد رفتن ما در ادامه ACM بود یعنی تصمیم نگرفتیم ارشد بخونیم تصمیم گرفتیم یک سال دیگه contest بدیم. البته داستانش مفصله. یکی از بچه ها اپلای کرده بود. یکی کنکور داده بود و منم هنوز واحد داشتم (خنده حضار) خلاصه بعد از این وضعیت وقتی ویزای آمریکا مون برای مسابقه نیومد هم مون switch کردیم رفتیم شریف. بعد ارشد هیچ کدوم مون این مدلی نبودیم که بریم توی شرکتی کار کنیم. من شدیداً مدرک ستیز شده بودم. یعنی به طرز

گفتگو با  
پویا ظفر و فاطمه آزادی



آقای پویا ظفر از بچه های ورودی ۸۵ هستند. گروه ACM ایشان توانست سهمیه‌ی جهانی به دست بیاورد و در مسابقه‌ی منطقه‌ای غرب آسیا نیز اول شوند و اکنون نیز در حال دکترا خواندن در ایران هستند. خانم فاطمه آزادی همسر ایشان نیز ورودی ۸۷ دانشکده هستند و همین‌جا هم ارشد را ادامه دادند و اکنون در دانشگاه تهران مشغول تحصیل در مقطع دکترا هستند. از آقا پویا و همسرشان بابت قبول زحمت تشكر فراوان می‌کنیم.

+ واقعاً خوشحال‌مون کردید که تشریف آوردید. تلاش‌مون این بوده که بتونیم از کسایی که با تجربه‌ترند استفاده کنیم و در مجله ثبت‌ش کنیم تا بتونه انگیزه‌ای بشه.

(پویا ظفر) - خواهش می‌کنم.

+ از دوران دانشجویی چی به یاد دارید؟ اون دوران چه طور به ذهنتون مونده؟

(فاطمه آزادی) \* دانشجو که هنوز هم هستیم (خنده حضار)

- کلآن که تو خونه بحث زیاد میشه. یعنی برای ما تو خونه هم کشیده شده (خنده حضار) ولی من حافظه‌م خیلی داغونه! بعضی چیزها رو خانم میاد که من اصلاً یاد نمیاد. ولی واقعاً لذت‌بخش‌ترین دوران زندگیم، لاقل تا ۳۱ سالگیم، همون دوران کارشناسی بوده. چون از محدودیت‌های بچگی خلاص میشی. از اون سمت سختی‌های بزرگ‌سالی هنوز گردنت نیفتاده. من به شخصه تجربه همون زیزمیں ACM بوده و نمره‌های بد و کلاس پیچوندن و... (خنده حضار)

\* پیرو چیزی که گفتن، من هم کارشناسی اینجا بودم و هم ارشد. با اینکه فضای کی بود و اتفاقاً خیلی از دوستانی که کارشناسی باهم بودیم تو ارشد هم باهم بودیم؛ ولی خب عملاً اون آزادی و وقت کارشناسی خیلی بیشتر بود. یعنی دو فاز متفاوت زندگی من بود. کارشناسی خیلی بیشتر خوش گذشت. چون بیکارتر بودیم. همون ACM مثلًا. توی ارشد دیگه ACM رو گذاشته بودم کنار. کلآن توی کارشناسی همون ACM خیلی جذاب‌تر بود. و خب چیز خاصی واقعاً کارشناسی ACM الان یادم نیست (خنده حضار) کلآن خوشی بود دیگه.

- البته من یه دونه داشتم ها. ACM.

+ که البته تو ش موفق هم شدین.

- آره. من از دوره المپیاد آشنا شده بودم با این فضا. اینجا که اومدم دنبال نیم بودم. یادم که دقیق سه تا هدف گذاشته بودیم. اولیش این که سهمیه بگیریم. دومی این که توی **region** قهرمان بشیم. سومیش این که مدار بگیریم. که البته به سومی نرسیدیم ولی دو تا رو زدیم. و خب چه بعد از اون چه قبل از اون من دیگه هیچ هدف مشخصی نداشتیم. البته این که هدف بذاری یه بحثه. این که براش وقت هم بذاری یه بحثه. مثلًا من همیشه دوست داشتم معلم بالا باشه. حالانمیگم چنده ولی جزو دو سه درصد پایین فارغ التحصیل اعه (خنده حضار) خلاصه این که در طول مسیرش هی **switch** نکنی مهمه.

+ این روزها انگیزه تون چیه؟

- شما [رو به همسرشون] بگو، من بگم نامید میشن!  
(خنده حضار)

\* من تصمیم گرفتم که بیشتر وقتم رو سر دکترا بذارم و دکترا خوبی بگیرم. از اولش که یه تردیدی وجود داشت. نخونم. اینجا بخونم. برم اونور بخونم. چیکار کنم. و خب وقتی تصمیم گرفتم اینجا بخونم می خواستم که خوب بخونم. الکی مدرک نگیرم. به خاطر همین اکثر وقتم رو اونجا می ذارم. و خب زندگی هم که داریم می کنیم. (خنده حضار)

- این که داریم زندگی می کنیم یه کارهها. الان شما درک نمی کنیم (خنده حضار) این طوری بخواهیم حساب کنیم من الان پنچ تا کار دارم همزمان می کنم. یکیش زندگی. یکیش دانشجویی. یکی همکاران سیستم. یکی دفتر پدرم خدمات IT و اینا و یکی دیگه هم **cryptocurrency**. و خب یه ور پولم پریده، یه ور شرکت بابا سیستم ها همه رو هواست، یه ور هر هفته تو شرکت دارم به مدیرم جواب پس میدم. دانشگاه نزدیک مشروطیم. حالا زندگی امیدوارم خیلی بد نباشه. (خنده حضار) خب **n** تا کار با هم بکنی این طوری میشه. البته بیرون اومدن هم سخته. الان محل کارم چند ماه هست که می خواه بیرون بیام ولی نمیشه. سوال اصلی چی بود؟... آها انگیزه بین اینها توی کار اینه که تو همکاران سیستم دارن سعی می کنن **ERP** شون رو هوشمندتر کنن. به جای این که ثابت باشه. و خب می تونه مسئله هایی رواز صنعتی حل کنه. یعنی چیزایی که توی تئوری یاد گرفتیم

غیر منطقی ای مدرک ستیز بودم. بعد از اون شروع کردیم پروژه های R&D طوری. یعنی OCR می خواستیم بنویسیم. اسمش رو گذاشته بودیم استارت آپ ولی واقعًا یه پروژه R&D بود. وقت نصفه نیمه گذاشتم، ولی وقت گذاشتم. توی **accelerator** های مختلف هم **reject** شدیم هر کدوم به یه دلیلی. بعد از این ماجراها من کم کم مسیرم رو به سمت زندگی آینده و تأهل تغییر دادم.

+ یعنی ضد مدرک ستیزی شدید اینجا؟ (خنده حضار)

- من رفتم سمت تأهل. سریا زیم رو هم تو ارشد انجام داده بودم. بعد که متأهل شدم مجبور شدم درس بخونم و سر کار برم. تصمیم دیگه ای هم نگرفتم یعنی نمی تونستم تصمیم بگیرم. یه نکته ای که خودم همیشه مشکل داشتم و به بچه ها میگم اینه که تصمیم گیری سخت شده. یعنی این قدر سیگنال می گیرند بچه ها که تصمیم گرفتن سخت میشه. بعد این قدر تو فاز تصمیم گیری می مونیم که کل فرصت از دست میره. یا همه چی از دست میره یا یه تصمیم می مونه همون رو باید ادامه بدم. اگه تو این فاز تصمیم گیری، بشه آدم وقت بذاره تصمیم بگیره و بعدش همه سیگنال ها رو بزیزه دور به نتیجه می رسه، که البته خیلی کار سخت و بزرگیه. مثلًا خودم الان درس می خونم یه سری سیگنال میاد که «دکترای اقتصاد به درد کشور می خوره» و خب وسوسه میشم **switch** کنم! با اینکه این تجربه رو دارم و میاد حتی وقتی راه رو انتخاب می کنیم، وسطش سیگنال میاد که «عوض کن، راه بهتر اینوره» و خب از این شاخه به اون شاخه پریدن از بدترین اتفاق هاییه که می تونه بیفته.

\* چیز اضافه تری ندارم بگم. این مشکل تصمیم گیری رو منم داشتم. تقریباً هیچ وقت نهایتاً به اون جانرسیدم که بگم الان تصمیم گرفتم این کار رو بکنم. من آخرهای کارشناسی یادم ارشد مستقیم اومدم اینجا و خب اکثر آدم هایی که ارشد اینجا می خوندن خیلی بد می گفتن. می گفتن نیا اینجا، بد، فلان. برویه دانشگاه دیگه. یا این که چرا اپلای نمی کنی. کلاً همیشه این درگیری توی ذهنم بود. ولی خب تهش همون کار رو کردم. ناراضی هم نیستم البته. ولی هیچ وقت این طوری نبوده که بگم یه تصمیمی گرفتم و رفتم انجامش دادم همیشه تو لحظه ای انجام شک داشتم که این کار خوبه، بد؟ انجام بدم، ندم؟

نگاه کن. اونجا طرف صبح میره تا ۵ و ۶ عصر. از نظر مالی، بالاخره دانشجویی. ماشین نداری ولی هزینه‌ی رفت‌وآمد و خوردخوارک رو داری. البته غربت و ایناش به کنارها. بحث‌تم رکزیه که می‌ذاره، یعنی ۸ ساعت در روز وقت می‌ذاره. اینجا ولی شما تصور کن پس‌ری که متأله و بالاخره باید کار کنه، خونه و ماشین هم داشته باشه باید یه جا کار کنه که ماهی ۱/۵ رو بگیره همین‌طوری دوروزش می‌پره. در کنار این، دغدغه‌هایی که تویک‌ساعتی که از خونه میری تا دانشگاه (همه‌مون دیدیم دیگه) هزارتا فشار به آدم می‌اره. و خب دیگه نمی‌تونی ایده‌های قشنگ بزنی. من فکر می‌کنم یک فرق عمدی دکترای اینجا و خارج احتمالاً این باشه.

+ سؤال بعدی این که فکر کنم شما هر سه دانشگاه شریف و تهران و امیرکبیر بودید، درسته؟

- بله.

+ می‌تونید یه مقدار از فضاهای اتفاوت‌های شون برآمون بگید؟

- اول این که مطمئنم این قضیه در طول زمان فرق داره. مثلًاً قبل از ما خیلی فوق برنامه‌ای بودند. دوره‌ی ما این تعداد کمتر شد و خیلی‌ها به اپلای متمایل شدند. دوره‌ی بعد از ما یه مقدار فضا استارت آپ و اینا شد. الان خب دوباره فضا اپلای شده. نکته‌ی بعد این که مقطع هم خیلی مهمه. یعنی وقتی ارشد می‌خونی نمی‌تونی فضای کارشناسی رو حدس بزنی. مخصوصاً دانشگاه تهران که من اصلاً با کارشناسی در ارتباط نیستم. ولی بخواه از اون موقع که ما بودیم بگم، امیرکبیر جوش فوق برنامه‌ای بود و بچه‌ها خیلی با هم گرم بودن. یه نقطه‌ی مهم هم سایت بود که خیلی با هم بودن.

+ دوستی‌ها قوی‌تر بودن.

- آه چون نزدیکه و کوچیک و اینا در سطح دانشگاه خروجی‌ها خیلی متراکم‌تر و با هم‌تر بودند. شریف چیزی که من توی سایت و آسانسور و جاهایی که در ارتباط بودم می‌دیدم، این بود که جو درس و معدل و اپلای واقعاً شدید بود. مثلًاً یکی از بچه‌ها که المپیادی بود یه درسی رو بلد بود بعد این درس رو دوباره برداشته بود تا معدلش بالا بره. ته ترم نمره‌ش شده بود ۱۹ و نمره‌ی دوم ۱۶ بود. بعد استاد نمرات رو برد بود رو نمودار. این ۱۹ اش شده بود ۲۰ و اون ۱۶ شده بود ۱۹ و این ناراحت بود که چرا فاصله‌ها رو کم کردیم.

در عمل به کار بیاد. انگیزه‌ی کاریم که اینه و انگیزه‌ی شخصیم هم اینه که تحلیل تکنیکال یاد بگیرم و بتونم خودم cryptocurrency ها رو تحلیل کنم.

+ سؤال بعدی این که دکترا خوندن تو ایران رو چطور می‌بینید؟

- فکر کنم فاطمه بهتر بتونه جواب بده ولی نظر من اینه که به هدفت بستگی داره. با کمال شرمندگی هدف من مدرکه. به خاطر همین یه دانشکده‌ی راحت انتخاب کردم و همه دور هم خوشحالیم و اینا (خنده حضار) ولی بازم می‌گم به هدف خیلی ربط داره این که بعدش می‌خواهی مدرکت رو استفاده کنی که محقق و هیئت علمی بشی یا می‌خواهی مدرکت رو استفاده کنی که پروژه بگیری یا هر چیز دیگه‌ای. باید بینی اون هدفه چیه.

\* من معتقد بودم به خود آدم ربط داره این که طرف چقدر وقت و انرژی بذاره. ولی حقیقت اینه که بستگی به محیط اطراف هم داره. خودم تو ارشد خیلی بهم سخت گذشت البته خودم هم خیلی آدم بالانگیزه‌ای نبودم و مشکل از خودم بود تو ارشد. من که خارج رو تجربه نکردم ولی فکر می‌کنم اینجا سخت‌تره. تصویری که من دارم اینه که در کشور یه حس تنبیلی‌ای نهادینه شده و همه‌ی اطرافی‌ها و حتی خود من این طوریم که یه چیزی انجام بدم برم. الان مثلاً اینجا ۲۴ ساعت وقت نمی‌ذارن تز رو جلو ببرن. **n** تا کار دیگه هم زمان دارن انجام میدن. و خب فکر می‌کنم خارج از کشور این طوری نیست، یعنی میرن توازن‌مایشگاه‌های صبح‌تاشب و...

+ اینجا فاند هم نمیدن درسته؟

\* آره اتفاقاً به خاطر همینه که مجبورون برم چند تا کار دیگه انجام بدن که زندگی‌شون رو بگذرون.

- البته فاند میدن ها!!!. ماهی ۷۰۰ تومن به صورت وام اونم با کلی شرایط و ضامن. ته فارغ‌التحصیلی هم باید پسش بدی. چقدر می‌شیه؟ ماهی ۵۰ دلار درسته؟ (خنده‌ی حضار) بعد جایی هم نباید کار کنی و کلی امضا می‌گیرن که شما قراره فول تایم بیای دانشگاه و خب علناً هیچ‌کس تمرکزش اون دکترا نیست. این بحث تمرکز خیلی مهمه. وقتی مدت زیادی به یک مسئله فکر کنی مغز راهش رو پیدا می‌کنه. حالا شما فرق دکترا خوندن توی ایران و خارج رو

\*نه، من جهتی هم ندارم! (خنده‌ی حضار)

- واقعاً دغدغه‌ای که فاطمه قبل ازدواج داشت هم همین بود. می‌گفت هیچ‌کدام نمی‌دونیم می‌خوایم چیکار کنیم در آینده. و اگه ترکیب بشه فاجعه می‌شه. و من اصرار داشتم که جهت می‌گیره. الان من جهت گرفتم چون اصرار داشتم، شما بدتر شدی! (خنده‌ی حضار)

+ خب فکر کنم باید تمومش کنیم تا دعوا نشده! (خنده‌ی حضار)

\*یه ذره آشیزی یاد گرفتم.

-!!! این رونگو بدتر می‌شه! (خنده‌ی حضار)

- ولی ما الان کمتر از یک‌ساله ازدواج کردیم. سخته واقعاً. یه چیزهایی از تفاهه‌ها سخته. یه چیزهاییش از بیرون که سخته. یعنی شما یک کلونی تشکیل دادی و ارتباطاتش با بیرون سخته و دو تاش با هم به علاوه‌ی سایر کارها واقعاً سخته. (خنده‌ی حضار) سوال نپرس دیگه! (خنده‌ی حضار)

+ سوال آخر این که برای دانشجوهای کارشناسی الان توصیه‌ای دارید؟ یا مثلاً اگه برگردین به خودتون چی می‌گین؟

- راستش همون حرفهایی که قبل زدم. ما سال آخری که از امیرکبیر رفتم داشتیم افسوس می‌خوردیم. اول این توضیح رو بدم ما خیلی وقت گذاشتیم و اسه ACM و اگه همین وقت رو اصولی می‌ذاشتیم مثل روس‌ها، رتبه‌های بهتری می‌گرفتیم. سال آخر می‌گفتم ای کاش اصولی تمرین می‌کردیم تا شانس داشته باشیم برای مдал. و خب سال بعدش که شانس آوردیم شریف دوباره با هم بودیم باز هم همین فکر رومی‌کردم. یعنی فهمیده بودم راه درست چیه اما اجرایش نکردیم. می‌خوام بگم این که هدف بذاری برای زندگیت خیلی مهمه، این که هدفت چیه هم مهمه. ولی خیلی مهمه‌ترش اینه که بری سمت اون هدف. یعنی اگه یه هدف دریتی انتخاب کنی و بهش برسی و حتی نرسی و فقط به سمتیش بری بهتر از هدف والا یه که هی Switch ش کنی یا این که فقط بهش فکر کنی. من فکر می‌کنم باید هدف‌شون رو بپیدا کنن و بچسبن بهش. سیگنال‌های زیادی هست مثلاً خانواده، دوستان، آدم‌هایی که تو شبکه‌ی اجتماعی هستن و تویه زمینه موفق شدن و ... این سیگنال‌ها تو عصر ارتباطات واقعاً قوی شده. این که یک مسیر انتخاب بشه و روش وایستان، به نظرم توصیه‌ی مفیدی برای تمام زمان‌هاست.

یعنی فضای نمره و اینا رو می‌دیدم. یا مثلاً اون موقع تو سایت‌شون که می‌رفتم همه‌شون راجع به این که چند جا اپلای کردی و کجا اپلای کردن بحث‌شون بود. در مورد تهران واقعاً بین‌شون نبودم و اطلاعی ندارم.

+ سؤال بعدی یه مقدار سؤال خوبی نیست اما پیش‌زمینه‌ی سؤال بعدی هست. سؤال اینه که چطور با هم آشنا شدین؟!

- خیلی راحت، رفتم مسابقه هم دیگه رو دیدم. (خنده‌ی حضار) عشق در یک نگاه که نداشتیم! (خنده‌ی حضار) من ورودی ۸۵ ام و فاطمه ۸۷ ام. فاطمه از اون بچه‌هایی بود که ترم ۱ براشون کلاس ACM می‌ذاشتیم. البته این کلاس این طوری بود که بعد از ۴ هفته معمولاً می‌رسید به ۵-۴ نفر. بعد انتخاب می‌شدن و می‌رفتم اتاق ACM. به خاطر همین، آشنایی‌مون از همون‌جا بود. با هم تمرین می‌کردیم. شما [رو به همسرشون] اگه مدل دیگه‌ای آشنا شدی بگو! (خنده‌ی حضار)

+ سؤال بعدی سخت‌تره! فکر می‌کنید چطور ازدواج تو طی کردن مسیر زندگی کمکتون کرده؟

- اووه اووه. (خنده‌ی حضار)

+ به هر حال سختی‌هایی داشته و دستاوردهایی. فکر می‌کنید چه طور کمکتون کرده؟

- جهت داده دیگه. من مثلاً ارشد و سربازیم که مهر ۹۲ تموم شده بود. کی عقد کردیم؟ دی ۹۵. تو این سه سال و نیم نمی‌تونم دقیق بگم هر ماه داشتم چیکار می‌کردم اما می‌تونم بگم اون سه سال و نیم داشتیم روی OCR کار می‌کردیم. البته این طوری نیست که حتماً باید ازدواج کنیم تا جهت بگیریم. من به شخصه مسئولیتی نداشتیم و از اون طرف هم اگه می‌خواستم برم جایی کار کنم خانواده بهم می‌گفتند برویه کاری راه بنداز. تبلیغی هم بود و کار که می‌خواستم راه بندازم رو شل می‌رفتم و به نتیجه نمی‌رسید. و خب وقتی داشت هر ز می‌رفت. هنوز تلاشم روی ACM هم بود. و خب این که دقیق نمی‌دونم چیکار کردم به خاطر این بود که از هر دری سخنی بود و خب ازدواج یه جهتی بهم داد بالآخره. الان دو سال سابقه کار دارم. با این که مجبور شدم درس بخونم، کمکی که به من کرد جهت دادن به زندگیم بود. هر چند سخت بود. کمکی به شما نکردم؟

دقایقی با دکتر کلباسی



دکتر امیر کلباسی عضو جدید هیئت علمی دانشکده مهندسی کامپیوتر هستند که از ترم اول سال ۹۷ به جمعبنده اضافه شده‌اند. ایشان بیشتر مدت زندگی‌شان را در خارج از ایران سپری کرده و به تازگی به ایران بازگشته‌اند. از ایشان بابت انجام مصاحبه‌باما، تشکر می‌کنیم.

+ به عنوان اولین سؤال ازتون می‌خوایم خودتون رو معرفی کنید.

- سلام علیکم و رحمت‌ا...

از اول اول بخواه برآتون بگم، دبستان رو داخل ایران گذروندم، راهنمایی رو بیشترش داخل ایران بودم و بعد خارج از ایران زندگی می‌کردم. دبیرستانم رو در مدرسه‌ی ایرانی خوندم و بعد در مدرسه‌ی آمریکایی شارجه (امارات متحده‌ی عربی) دوره کارشناسی رو خوندم. بعد از اون رفتم برای ادامه تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه کلگری کانادا. اونجا کارشناسی ارشدم رو گرفتم و دوره‌ی دکتری رو هم همونجا گذروندم. یک دوره پسادکتری هم با شرکت هواوی در کانادا انجام دادم. چون از ابتدا قصدم بود که انشا... بتونم به کشور و مردم خدمت بکنم، اقدام کردم که بیام دانشگاه امیرکبیر به عنوان عضو هیئت علمی. توفیق شد که الان اینجا هستیم. ترم اول هست و دیگه از وسطش هم گذشته و مشغول کار هستیم و اگر خدا بخواهد خوب به کاری که وظیفمون هست عمل بکنیم،

+ پس دلیلتون برای برگشت به ایران در واقع همین خدمت به کشورتون بوده؟

- بله. با اینکه شرکت هواوی مایل بودن ادامه بدیم کار رو باهشون و همچنین از سمت دیگه دانشگاه کلگری هم برای تدریس از من درخواست کرده بودند، همین ترم که با موافقت دانشگاه امیرکبیر مواجه شدم درخواست اونها رو رد کردم و برگشتیم. خیلی هم سریع زندگی‌مونو جمیع و جور کردیم. سال‌ها بود من کانادا زندگی می‌کردم و به هر ترتیبی برگشتیم و اومدیم ایران.

\* من علاوه بر این موضوع یه توصیه دیگه‌ای که داشتم اینه که دوره‌ی کارشناسی دوره‌ی خوبیه. کل‌نهایت استفاده رو از در کنار دوستان بودن ببرن و خوش بگذرون. چون دوره‌های بعدی این‌طوری نیست. شاید دوستانی هم اطراف آدم باشند ولی آدم دیگه اون وقت رو نداره. شاید هم شرایط سنبه. یعنی اگه بزرگ بشید دیگه اون خوشی رو ندارید.

- مسائل دیگه ای پیدا می‌شه دیگه. به‌حال وقتی دهه‌ی سوم زندگیت به نصف برسه دغدغه‌هات زیاد می‌شن. تو کارشناسی دغدغه‌ی زیادی نیست و چون دغدغه‌ی خاصی نداری و وقت داری می‌تونی از بین گزینه‌ها امتحان کنی و انتخاب کنی. مثلًاً من ۶ ماه درس بخونم ببینم معدلم بالا می‌شه یا نه؟ ۶ ماه برم کار کنم ببینم فضای کار تو ایران رو دوست دارم یا نه؟ یعنی این نشه که کل‌برن خوش باشن. از این آزادی عمل می‌شه در راستای گرفتن تصمیم‌های زندگی استفاده کرد.

+ چه جوابی می‌شه گفت هدف کارشناسی هم پیدا کردن هدفه!

- بله بله.

+ خیلی ممنون که وقت گذاشتید. دست شما درد نکنه.

- دست شما هم درد نکنه.

\* دست شما هم درد نکنه.

+ انشا... که توجشن هم بشه دوباره ببینیم‌تون.

- انشا... .



دانشجویان سعی و تلاششون رو بکنن. روش‌های اساتید ممکنه باهم متفاوت باشه ولی از دانشجوها توقع هست که با اشتیاق سعی و تلاششون رو بکنن. بیرون از زمان حضورشون در دانشگاه، خودشون هم پیگیر مفاهیم و موضوعاتی که مطرح میشه باشن و خودشونو محدود به مطالبی که در کلاس گفته میشه نکنن. چون واقعاً این علوم محدود به مطالبی که داخل کلاس گفته میشه نیست و گستردگتره. اینجوری اون موضوعاتی رو که مورد علاقه‌شونه رو پیدا میکنن و ممکنه این بعداً در آینده تخصصی بشه براشون یا در دوره‌ی کارشناسی ارشد منجر شه زمینه رو فراهم بکنه که اگر بخوان تحصیلات تکمیلی رو ادامه بدن در اون زمینه فعالیت کنن. اگر نخوان در تحصیلات تکمیلی ادامه تحصیل بدن، می‌تونن با اشتیاق توی اون زمینه‌ها کار بکنن و کاری هم که انسان با اشتیاق انجام بده، برکتش خیلی زیاده و راحت پیش میره و در نتیجه راحت‌تر پیشرفت می‌کنه.

+ حالا که بحث درس و استادش شد، شما چالش‌های استادی رو برای خودتون توی چه مواردی دیدین؟

خب من قبل‌اً تجربیات تدریس داشتم اینجور نبود که اولین بار باشه. شاید جواب من به این سوال، اولین بار که می‌پرسیدین متفاوت می‌بود. خب انسان میاد جلوی یک جمعی قرار می‌گیره برای اولین بار و می‌خواهد صحبت بکنه، باید بدونه چطور بتونه هم مدیریت بکنه کلاس رو و هم بتونه محظا رو خوب بیان بکنه. اینها کارایی هست که آسون نیستن و لازم به از قبل فکر کردن هست. اینکه داستان کلاس دریک جلسه به چه صورت ممکنه طی بشه، برای اون باید فکر شده باشه و روش برنامه‌ریزی شده باشه، تا بشه کلاس جذاب‌تر و همچنین یک ساختار مناسب‌تر برای فهم بهتر مطالب توسط دانشجو فراهم کرد. معمولاً درس جدید ارائه کردن، آمادگی برash زمان خیلی زیادی می‌بره و در نتیجه یک استادی که می‌خواهد درس جدید را ارائه کنه نیاز به زمان زیادی هم داره. خب با توجه به شرایطی که بوده دوست داشتم زمان بیشتری داشتم و بعضی ایده‌ها رو که بعداً انشا... بشه بیشتر روش کار کنیم، زودتر پیاده می‌کردم.

+ خیلی خوشحالیم که شماره‌این ترم داریم پس با این شرایط! توی مدت کمی که در دانشگاه و دانشکده بودین، شرایط رو چطور دیدین؟ انتظاراتی داشتین که برآورده نشده؟ و یا چیزهایی بوده که انتظارشونداشتن و دیدین اتفاق افتادن و سورپرایز شدین؟

- خب عرضم به حضورتون که من تو دانشگاه‌های ایران درس نخونده بودم و یک مقدار خب با فضاش آشنایی ای که ممکنه دیگران داشته باشن رو نداشتم. البته پرس و جو کرده بودیم و سال‌های قبل هم که میومدم اگر می‌تونستم سری به دانشگاه می‌زدم. الحمد لله دانشگاه امیرکبیر مخصوصاً دانشکده‌ی کامپیوتر بهترین دانشجوهای کارشناسی واردش می‌شن و خب این فرصتیه که لازمه روش سرمایه‌گذاری ویژه‌ای بشه. اون اعتمادی که دانشجوها به ما می‌کنن روما به عنوان فرصت قلمداد کنیم و براش برنامه‌ریزی کنیم و بتونیم اونجوری که متوجه هست با اونها (هردو باهم) کار رو جلو ببریم و انشالله زمینه‌ی موققیت و پیشرفت رو برای اونها ایجاد کنیم.

+ خیلی ممنون. حالا با توجه به تجربه‌ی تدریسی که هم داخل ایران داشتید هم خارج، ترجیح می‌دادین که کلاستون رو چطور اداره بکنین و چطور اداره کردید؟ به طور کل چه تفاوتی بین نحوه‌ی ارائه کلاس‌های ایران و خارج ایران هست؟

- حالا درباره‌ی اینکه دیگران چطور کلاس‌هاشون رو اینجا اداره می‌کنن باید گفت که انواع مختلفی ممکنه باشه، که همچو رو ممکنه من ندونم ولی دوست دارم کلاسی که ارائه میشه دوطرفه باشه، مشارکت داشته باشن دانشجوها. تا حدودی وظیفه‌ی استاد هستش که بتونه اینو ایجاد بکنه و دانشجویان رو به مشارکت بطلبه. وقتی که مشارکت شکل بگیره، یادگیری راحت‌تر اتفاق می‌فته. حالت یک طرفه در گفت‌وگو نباشه. خب معلومات به طبع قراره از استاد به دانشجو منتقل بشه ولی در عین حال این اشتیاق رو هم بتونه ایجاد بکنه که با گفت‌وگو و با مطرح کردن بحث‌هایی که جذاب هست، دانشجوها بتونن به رشته‌شون، به درسی که میخونن علاقه‌مند بشن و علاقه‌مند بمونن.

+ در کنار این اوصاف، توصیه‌ای هم برای دانشجوها دارید که بتونن بهتر در درس‌هاشون پیشرفت بکنن؟

- کل‌اً در زندگی هرچه انسان سعی و تلاش بکنه، نتیجه می‌گیره، «لیس للإنسان إلا ما سعى»، پس نیاز هست

بودن قرعه به نام ایشون افتاده بود و برگه‌ی ایشون هم کپی‌ش موجود بود. استاد گفت من دیدم مثل اینکه کپی‌ش رو دارم. آوردم و دیدم همه‌ی جوابا رو پاک کرده دوباره نوشته!! (خنده حضار) خب خوب شد کپی‌ش رو داشتن و این مستندی که بتونن ثابت بکن بود و پیگیری کردن.

+ خیلی ممنون دکتر. من سؤال‌ها رو یکم مختصر کردم. اگر سخن آخری چیزی با مخاطبین هست، بفرمایید.

- از چیزایی که دوست دارم انشالله انجام بشه، اینه که دانشجوهای رشته رو که دانشجوهای خیلی خوبیم هستن، بیشتر علاقه‌مند بکنیم به رشته، بیشتر آشناسون بکنیم. فقط این دوره، دوره‌ی خشک تحصیلی نباشه، این علاقه‌مندی درشون ایجاد بشه و رشته‌ی مهندسی کامپیوترا به صورت عمومی مورد علاقه قرار بگیره و بهش علاقه‌پیدا بکنن! نه به عنوان اینکه بخوان مدرکی ازش بگیرن بهش نگاه بکنن. هم کار برآشون راحت‌تر میشه و هم انشا... بازده کارشون بیشتر میشه. آشناتر بشن با اتفاقایی که در سطح دنیا تو رشته‌شون و حالا گروههای ریزتر مثل هوش، نرم‌افزار و غیر این‌ها میفته و پیگیری بکن. به صورت کلی هم دوست دارم ادامه بدم تحقیقاتم رو در زمینه‌ی کارایی سیستم‌های کامپیوترا، گسترش بدم از لحاظ تحقیقاتی زمینه‌های تحقیقم رو، یک تیم خوبی هم انشالله اینجا در یک آزمایشگاه تشکیل بدیم و برای برآورده کردن نیازهای کشور، تحقیقات رو انجام بدیم.

+ انشا... موفق باشید در این زمینه. حالا با توجه به اینکه در سیستم آموزشی سه تا کشور متفاوت فعال بودیم، به نظرتون توی امیرکبیر تا پنج سال آینده چه کارایی میشه انجام داد که بروز باشیم؟

- خب مفاهیمی که تدریس میشه، خیلی‌اش بروز هست، از این باب شاید مشکلی نباشه، اما یه سری زیرساخت‌ها ممکنه نیاز باشه که بشه بهتر اونها رو انجام داد، جذاب‌تر انجام داد. اونها رو اگر بشه فراهم کرد، می‌تونه قدم مثبتی باشه. حالا با توجه به تعداد دانشجوه‌اش، یک مقدار این کامپیوترا داره نسبت به این نیازهایی که داشتید این کار مشکل شده. حالا انشا... اونطور که من شنیدم، جزو اولویت‌ها هست که دانشکده رو توسعه بدیم و یک فضای جدیدی رو انشا... دانشجوها داشته باشن که این خیلی می‌تونه کار رو آسون‌تر بکنه.

+ امیدواریم سال‌های بعد بتونین این ایده‌هارو پیاده‌سازی بکنین! اگر به عقب برمی‌گشتين، همین تصمیما رو می‌گرفتیم؟ در مورد تحصیل خارج از ایران، برگشت به ایران، پرداختن به تدریس در دانشگاه و...

- قالب کلیش به همین صورت بود ولی یقیناً اگر انسان علم کامل از همه چی داشته باشه، مثل‌اش معاصر داشته باشید که کجاها می‌تونین اپلای کنین، کجاها سریع بهتون جواب مثبت میدن، می‌تونه برنامه‌ریزی‌تون رو متفاوت بکنه ولی خب سوالیه که به واقعیت نزدیک نیست ولی کلیاتش در همین محدوده می‌بود.

+ خیلی خوبه! در آخر هم اگر خاطره‌ی جالبی دارید که دوست دارید ما بدونیم، خوشحال می‌شیم بشنویم.

- (پس از چندین ثانیه سکوت) والا خاطره‌ها هم‌ش ممکنه شادکننده نباشن ولی خاطره‌اس. من مسئول هماهنگی کارگاه برای درس برنامه‌نویسی بودم در دانشگاه کلگری، یکی از دانشجوها که یمنی بود، اومد می‌خواست اجازه بگیره که تمرین‌ها رو با تأخیر تحويل بده. پرسیدم شرایط چیه و چرا می‌خوای این کار رو بکنی؟ گفت که بمباران کردن توی یمن و پدریزگم کشته شده و پدرم مجرح شده و این چند رو نتونستم درس بخونم و از این باب تحت فشار بود. ما هم بهش اجازه دادیم تمرین‌هاش رو با تأخیر بفرسته. یه خاطره‌ی دیگه هم برآتون می‌گم در زمینه تقلب. اونجا شرایط خیلی خاص بود، باید با مدارک صدرصد متقن می‌شد گفت که یکی واقعاً تقلب کرده و خیلی وقتا دانشجوها از این فرصت استفاده می‌کردن و نمی‌شد جلوی تقلب رو گرفت. اوایلی که رفته بودم کانادا، تدریس‌یار درس برنامه‌نویسی بودم. استاد خاطره‌ای تعریف می‌کرد که شنیدنش خالی از لطف نیست. من یک سری تقلب گرفته بودم بهشون دادم، استاد هم در رابطه با تقلب گرفتن‌ها، گفت که امتحان میان‌ترم یا پایان‌ترم گرفته بوده، بعد یکی از دانشجوها اعتراض کرده به نمره‌اش، برگه‌اش رو آورده و گفته من بیشتر می‌شدم. استاد نگاه کرده بود دیده بود این نمره‌هایی که داده شده با این جواب‌هایی که تو برگه هست، همخونی نداره. اونجا در دانشگاه کلگری از اساتید می‌خواستن که سه تا برگه رو به عنوان نمونه نگه دارن، کپی می‌گرفتن و نگه می‌داشتن. یک برگه‌ی قوی، یک برگه‌ی متوسط و یک برگه‌ی ضعیف. اتفاقاً برگه ضعیف ایشون رو هم کپی گرفته بودن! بین پنجاه‌شصت نفری که تو کلاس

درس می‌داد و خب من یه مدت خوبی هم درس نمی‌خوندم و شبکه هم یه بار افتادم! یکی دوتا رو افتادم و یکی رو هم سر امتحان نرفتم . شدم! (خنده‌ی حضار)

+ تصمیم‌هایی که بعداً گرفتی در روح طور دیدین؟ چه چالش‌ها و دستاوردهایی برآنون داشتند؟

- من برای دانشگاه اپلای نکردم. اول ها سر کار که می‌رفتم معیار اصلیم پولی بود که می‌دادند و شرکت‌هایی که می‌رفتم تقریباً هم‌شون غیر کامپیوترا بودند و یه برنامه‌نویس لازم داشتند که وب سایت‌شون رو درست کنه. البته این تصمیم خوبی نبود چون من بی‌تجربه بودم و تنها یه نمی‌دونستم یه برنامه بزرگ رو چه طور باید بنویسم. می‌نوشتم کار هم می‌کرد اما ۶ ماه بعد که می‌خواستم تغییرش بدم پدرم در می‌ومد! یا وقتی می‌خواستم از یک سرور به یک سرور دیگه ببرم خیلی سخت بود. به خاطر همین احساس کردم که اگه اول کار شرکتی می‌رفتم که تیم مهندسی قوی‌ای داشت و می‌تونستم کار رو از آدم‌های اونجا یاد بگیرم بهتر بود تا جایی برم که تنها مهندس هم کامپیوترا نبود. یه مدتی هم پاره‌وقت کار می‌کردم هم‌زمان با درس خوندن. یک سال ایران کار کردم بعد شروع کردم به دنبال کار گشتن در خارج از کشور. اون موقع تو آمریکا دنبال کار می‌گشتم. تو آمریکا یه دوره‌ای هست برای استارت‌آپ‌ها به نام **YCombinator**. دوره‌ای که استارت‌آپ‌ها یک سری کلاس می‌گذروند. یه دوره‌ای هست و آخر دوره هم از پروژه‌ای که دارن یه دموی میدن و اونجا سرمایه‌گذارها هستند و این‌طوری سرمایه‌ای اولیه این‌ها جور می‌شود و هزینه‌ی استارت‌آپ اونها برای یکی دو سال اول جور می‌شود. مثلًاً اوبر و چند تا شرکت دیگه از اونجا در امده‌اند. حالا اون موقع یه شرکتی تو این دوره حضور داشت ولی خب چون می‌خواستن خرچشون کم باشه برگشته بودند ترکیه. منم در همین دوره دنبال کار می‌گشتم و یه نفر به من این شرکت رو معرفی کرد و من مصاحبه کردم. اکثر شرکت‌ها مصاحبه حضوری هم نیاز دارند و ویزا گرفتن طول می‌کشید برای آمریکا و کشورهای اروپایی؛ اما برای این شرکت که تو ترکیه بود و بی‌راحت بود و برای شروع کار خوب بود. سه سال و نیم اونجا بودم. خودم تبریزیم، زیون ترکی رو می‌فهمم چی می‌گذرد، ولی نمی‌تونم صحبت کنم. خانم ولی اصفهانی بودند و برآشون خیلی سخت شده بود و خودم هم انگیزه نداشتم که زبان ترکی

مصاحبه با هادی مشیدی



هادی مشیدی از بچه‌های قدیمی و ورودی ۸۲ دانشکده هستند. دوره کارشناسی را همین جا طی کردند. از فعال‌های ACM در سالیان دور بودند و توانستند سهمیه‌ی مسابقات جهانی ACM را به دست بیاورند و برای مسابقات ژاپن رفتند. ایشان سابقه حضور در گوگل را دارند و اکنون در شرکت **citus data** فعالیت می‌کنند. این مصاحبه از طریق تماس تصویری انجام شد و تلاشمان این بود تا بتوانیم از تجربه‌های ایشان استفاده کنیم. از ایشان بابت قبول این زحمت تشکر می‌کنیم و آرزوی توفیق برای ایشان داریم.

+ از روزهای دانشجویی‌تون چیزی به خاطرتون مونده؟ از اون روزها چه طور یاد می‌کنید؟

- روزهای دانشجویی که خیلی خوش می‌گذشت به نظر. (خنده‌ی حضار) مثلًاً اردوی پیش‌دانشگاهی. حالانمی‌دونم شما هم دارید یا خیر؟ یا مثلًاً اون موقع که رفتم تیم ثبت‌نام. از دوران دانشگاه آن موقع برای مسابقات ACM تمرین می‌کردم. چیزی که یادم‌های اینه که معمولاً مسابقه‌های تمرینی صبح زود بود و یکی از چیزهای خنده‌داری که یادم‌های اینه که یه روز صبح زود پاشدم برم دانشگاه برای تمرین و این‌قدر خوابم می‌ومد که تو راهرو که داشتم می‌رفتم دستشویی صورتم رو بشورم یه تو همون راهرو خوابم برد! چند دقیقه بعد پاشدم دیدم تو راهرو خوابیدم! (خنده‌ی حضار) اون موقع خوابگاه هم اینترنت نبود! یعنی بود، ولی فقط در یک اتاقی به نام کافی‌نت اینترنت داشت. به خاطر همین اگه می‌خواستم صبح زود یا اعصر تمرین کنم دانشگاه بودم و دانشگاه هم ساعت ۱۰ به بعد نمی‌شد خارج بشیم و از اون طرف زودتر از ۶ نمی‌تونستیم وارد بشیم. به خاطر همین خیلی اوقات شب دانشگاه می‌موندم. (خنده‌ی حضار) دانشگاه هم که بهداشت مناسبی نداشت و خب موش و سوسک و همه‌ی اینا... (خنده‌ی حضار)

+ از استادید کسی رو به خاطر دارید؟

- مهندس پوروطن رو خوب یادم مونده. دکتر فلاح که ریاضی گستره درس می‌دادند و خوش می‌گذشت! دکتر صادقیان خوب یادم مونده. دکتر صادقیان شبکه

+ زندگیتون به عنوان یه مهاجر اون جا چه شکلیه؟

- من چه اینجا و چه هر جای دنیا رفتم مردم خوب بخورد می کردنند چه در ترکیه چه اینجا و چه ژاپن هم که برای مسابقه رفته بودیم خوب بود حالا شاید تجربه همه این طوری نباشه ولی تجربه‌ی من این شکلی بوده. در هر صورت واسه مهاجر تو کانادا شهر به شهر فرق داره. مثلًاً شهری که من هستم شرکت کامپیوتري زیاده و جمعیت دانشجوها هم زیادند به خاطر همین آدم‌های مثل خودم خیلی زیادند. مثلًاً وقتی میرم مرکز شهر شاید نصف آدم‌هایی که می‌بینم مثل خودم‌اند. شاید اطراف شهر یک دست‌ترند ولی مرکز شهر از فرهنگ و نژادهای مختلف هستند.

+ یعنی این حسی که از بقیه جدا هستید خیلی کمتره.

- آره آره. مثلًاً بعضی بچه‌ها که دانمارک رفته بودند کار کنند، مثل اینکه این طوری نبود، احساس جدا بودن می‌کردنند. اما در کانادا، در شهرهایی که شرکت‌های کامپیوتري دارند و یا دانشگاه دارند، آدم احساس غریبیگی نمی‌کنه. اون اولش چند ماه سخت بود ولی خب بعدش...

+ دیگه افتاد رو غلتک دیگه

- آره ولی خب بازم ایران نمی‌شه (خنده) کلی دوست و فامیل و...

+ سؤال بعدی این که تحصیلات آکادمیک رو چطور می‌بینید؟ چطور می‌تونه کمک کنه؟ شرکت‌هایی که شما دیدید چطور بوده؟

- من که خودم فوق لیسانس خوندم دو مقطع هم ایران بودم. گوگل خب فارغ التحصیل دکترا زیاد داشت و خب اگه دکترایی که می‌خونیم مسئله‌ای باشه که خیلی رو بورسه می‌تونه خیلی کمک کنه. توی یک زمینه صاحب نظر می‌شید و وقتی کار پیدا کنید وارد شرکتی می‌شید سطح‌تون نسبت به بقیه فرق داره و صاحب نظرید. اگه یه موضوعی باشه که آدم خیلی علاقه داره و دوست داره چند سال در اون زمینه تحقیق و تفکر کنه فکر کنم جای خوبی باشه ولی به صرف این که یه مدرک بگیره همون بهتر بره کار کنه! (خنده‌ی حضار) یه چیزی هم که شنیدم اینه که دکترا بیشتر از دانشگاه‌ش به این ربط داره که با کی کار می‌کنید. اگه اون فرد در اون زمینه قوی نباشه شاید چیز خوبی تهش در نیاد.

استانبولی رو بیاد بگیرم؛ و به همین دلیل تصمیم براین شد که به کانادا برمیم. این شرکت دفتر در کانادا نداشت، به خاطر همین شروع کردم کانادا دنبال کار گشتن. اون موقع خیلی جاها اپلای کردم ولی خیلی از جاها جواب نمی‌دادند. فقط گوگل و آمازون و اینا جواب دادن. شرکت‌های کوچیک برآشون سخته آدم از جای دیگه آوردن و به خاطر همین جواب نمی‌دهند. گوگل مصاحبه کردم و قبول شدم البته یک سال قبل که مصاحبه کرده بودم رد شده بودم. بعد از قبولی اومدم کانادا. کانادا با مجوز کار اومده بودم و بنابراین فقط می‌تونستم برای گوگل کار کنم. گوگل شروع کرد کار کردن. گوگل ورودش سخته ولی کار کردن تو ش خیلی آسونه. احساس می‌کردم اگه یه هفته نباشم کسی نمی‌فهمه. احساس می‌کردم چیزی یاد نمی‌گیرم. کانادا وقتی یکی دو سال بمومنی می‌توانی اقامت دائم بگیری. اقامت دائم هم به این معنیه که لزوماً لازم نیست کار یا تحصیل کنی برای موندن که خب یه مرحله قبل از شهرهوندیه. بعد از اقامت دائم دیگه لازم نبود گوگل بمومن و بیرون اومدم! اون شرکتی که در ترکیه بود دفتری هم در سانفرانسیسکو داشت و تصمیم گرفتم از راه دور با همون شرکت کار کنم.

+ شرکت **citus data** درسته؟

- بله بله. اون موقع اولین کارمند **citus data** بودم. فعلًاً از کانادا فقط منم که برای این شرکت کار می‌کنم. اینجا دانشگاه‌ها هم خب خوب هستند. مثلًاً دانشگاه واترلو یا تورنتو دانشگاه‌های خوبی محسوب می‌شوند. من به شرکت گفتم تا اینجا هم دفتری بزنیم و از این دانشگاه‌ها هم استخدام کنیم گفتند باشه و شروع کردم دنبال آدم گشتن و مصاحبه کردن که به شرکت ما بیایند. دانشجوهاشون قوی‌تر از دانشجوهای ما نبودند؛ یعنی می‌خواه بگم آدم وقتی ایرانه از گوگل و دانشگاه واترلو چیز غولی تو ذهنی هست اما وقتی می‌آید اینجا می‌بینه درسته گوگل آدم قوی زیاد داره اما خب آدم غیرقوی هم زیاد داره؛ و خب فکر نمی‌کنم دانشگاه واترلو و تورنتو سطح متواتر شون از سطح متواتر امیرکبیر بالاتر باشه. یکی از دوستام بود که لیسانس رویک سال شریف خونده بود و برای ادامه اومده بود تورنتو و می‌گفت سطح کلاس‌ها این قدر پایین بود که خسته می‌شدم! (خنده‌ی حضار)

مهمان ولی من خوب نخوندم مثل سیستم‌های عامل و شبکه و کامپایلر و این چیزا. اگه برمی‌گشتم بیشتر وقت می‌ذاشم. حالا مثلاً خوب خوندن نه این که فقط کتاب رو بخونم، این که پروژه‌هایی رو انجام بدم در کنارش. مثلاً بدونم اگه قراره کامپایلر بنویسم، طرح کلیش اینه، اجزاش اینه. یا مثلاً شبکه؛ فرض کن اینترنت نیست قراره از اول اختراعش کنم. تئوری این طوریه که یه چیزی حفظ می‌کنی سر امتحان میری، بعدش هم یادت میره ولی به صورت یک چیز عملی، خیلی یادگیریش بیشتره.

+ خیلی ممنون از وقتی که برای ما گذاشتید. امیدوارم که موفق باشید.

- خواهش می‌کنم. همچنین.

مسابقات برنامه نویسی ۲۰۰۷



+ پس انتخاب استاد خیلی مهمه.

- آه مثلًا شاید استادی باشه که توی یه دانشگاه معتبر نباشه اما خود استاده در اون زمینه خیلی شناخته شده باشه.

+ یه سوال سخت دارم! اتفاقی هست که بتونه باعث بشه ایران برگردید؟ یعنی بهش فکر می‌کنید ایران برگردید روزی؟

- من خودم آدمی نیستم که دنبال رابطه بازی و اینا باشم. نه این که بگم خوبه یا بد اما حوصله‌اش روندارم. توایران حس کردم رابطه بازی مهمه تا آدم بتونه موفق باشه. یا مثلاً اگه مشکلی بین دونفر پیش می‌آمد توایران به جای این که با قانون حل بشه با ماشای... و این جور چیزها حل می‌شه (خندی حضار) و خب اگه این مشکلات نبود که می‌شد فقط روی کار تمرکز کنیم خوب بود. ته ذهنم خب همیشه هست ولی نه این که بگم دو سال دیگه حالا برمی‌گردم. از بچه‌های اینجا بعضی‌ها هستند که مثلاً گوگل کار می‌کنند و می‌خوان چند سال دیگه برگردن. البته نمی‌دونم با اتفاق‌های اخیر نظرشون عوض شده یا نه. اینجا ملت خیلی‌ها پا شدن اومدن ولی خیلی‌ها دلشون با ایرانه.

+ سرتون رو خیلی درد آوردم فقط سؤال آخر این که واسه‌ی دانشجوهای امروز توصیه و یا تجربه‌ای دارید که بخواید با ما در میون بذارید؟

- خیلی چیزها هست که دوست داشتم موقع دانشجویی انجام بدم و ندادم. دوره‌ی دانشجویی این‌طوریه که جامعه ازت انتظار نداره بری کار کنی و پول در بیاری و خب کلی وقت داری که می‌شه ازش استفاده کرد. یه سری کارها هست که لزوماً ازش پول در نمی‌داد ولی آدم کلی ازش یاد می‌گیره. مثلاً من الان بخوام مبحث سیستم‌های عامل رو بگیرم این که بشینم سیستم عامل تجاری بنویسم تقریباً امر محالیه ولی اگه یه سیستم عاملی بنویسم برای این که یاد بگیرم کاریه که خیلی وقت می‌بره، پولی هم ازش در نمی‌داد ولی خیلی چیزها یاد می‌گیرم؛ و اگه کامپیووتر بینم می‌فهمم اون پشت داره چه اتفاقی می‌فته. خیلی وقت خوبیه که پروژه‌هایی انجام بدی که باهاشون یاد بگیری. مثلاً لینوس توروالدز این پروژه رو تو دانشجوییش شروع کرد شاید اون اولش فکر هم نمی‌کرد که این قراره چیز بزرگی بشه ولی خب وقت گذاشت نوشته، بقیه هم خوش‌شون اومد و چیز بزرگی شد. به‌حاظه‌ی همین دوره‌ی دانشجویی پروژه‌هایی که برای یادگیریه خیلی می‌شه انجام داد. بعضی درس‌ها هم هست که خب

+ چه توصیه‌ای به دانشجویان دارید؟

- رعایت نظم و انصباط در زندگی و درس و کار، احترام به پدر و مادر و تمام کسانی که در زندگی آن ها تأثیر مثبت دارند و همیشه این موضوع را در نظر بگیرند که در دنیا نتیجه تمام کارهای مابه خود ما بر می‌گردد، پس سعی کنیم همیشه مهربان باشیم.

+ به نظرتون در پنج سال آینده دانشکده چطور خواهد بود؟

- انشااا... که دانشکده‌ای پویا و موفق در همه‌ی امور باشیم مثل همیشه و من شخصاً امیدوارم که احساس هم‌بستگی و احترام بین تمام مجموعه‌ی دانشکده، اساتید، کارمندان و دانشجویان به بیشترین حد خود در تاریخ دانشکده برسد.

+ چه انتظاری از بچه‌ها و دانشکده دارید؟

- انتظار من این است که بچه‌ها شرایط کاری کارشناس آموزش را درک کنند و اینکه کارشناس آموزش دانشکده فقط یک نفر می‌باشد و راضی کردن و رسیدگی به امور همه دانشجوها در یک زمان امکان پذیر نیست و اینکه بچه‌ها برای انجام کارهای ایشان صبر بیشتر داشته باشند و مطمئن باشند که برای من هم موفقیت همه آن‌ها مهم است. در کل وقتی احساس می‌کنم بچه‌ها و دانشکده تلاش‌ها و آموزش‌ها را می‌بینند و قدر می‌دانند تمام خستگی من از بین می‌رود.

+ یه خاطره برآمون تعریف کنید.

- در طول این مدت که در دانشکده مهندسی کامپیوتر بوده‌ام، در اکثر ثبت‌نام‌های ورودی‌های جدید حضور داشته‌ام. حضور دانشجویان زمان انتخاب واحد در کنار خانواده‌های ایشان و شور و شوق آن‌ها ورود به دانشگاه، همیشه در ذهن من می‌ماند. در طی این مدت خاطرات خوب و بد زیاد وجود داشته‌است. یکی از این خاطرات برای من حضور پدری در آموزش و انجام کارهای مربوط به پسرشان بود. بغض ایشان واقعاً برای من ناراحت‌کننده بود. یکی دیگر از این خاطرات بر می‌گردد به زمان‌های شلوغ انتخاب واحد ترم دوم سال گذشته (سال ۹۶). من اغلب تاسعات پنج عصر در دانشکده بودم. چند روز هر روز عصر صدای آواز می‌شنیدم که من و همکارم، خانم علی‌پور، فکر می‌کردیم کسی موزیک انگلیسی گوش می‌دهد؛ تا اینکه یک روز وقتی می‌خواستم پنجره آموزش را باز کنم متوجه شدم صدای آهنگ از زیر پنجره‌ی آموزش بوده است و یکی از دانشجویان ورودی ۹۳ با حس آن‌جا نشسته بود و یک آهنگ انگلیسی را زمزمه می‌کرد. یک مرتبه هم من مجبور شدم روی سر بچه‌هایی که سیگار می‌کشیدند یک لیوان آب سرد خالی کنم؛ البته بعد از اینکه تذکر دادم و توجه نکردند!!

مصاحبه با خانم سمیه قرایی



سرکار خانم سمیه قرایی کارشناس آموزشی دانشکده در بخش کارشناسی هستند که اول هر ترم اکثر دانشجویان برای گرفتن واحدهای خود حداقل یک بار به ایشان مراجعه کرده‌اند! از ایشان برای قبول مصاحبه وقتی که در اختیار ما قرار دادند، تشکر می‌کنیم.

+ خودتون را معرفی کنین

- سمیه قرایی، سال ۹۲ به دانشکده مهندسی کامپیوتر آمدم. (البته به اصرار و انتخاب شخص خودم)

+ مسئولیت و وظایف شما چیه؟

- کارشناس آموزش دانشکده در بخش کارشناسی هستم.

+ یکی از چالش‌های شغلتون روبگید.

- بزرگترین چالش برای من شلوغی اول ترم و مخصوصاً زمان انتخاب واحد است و تلاشم برای بیشتر کردن صبر و توانم در این زمان هاست.

+ آیا بچه‌ها شماره درک می‌کنند؟ کمکتون می‌کنند؟

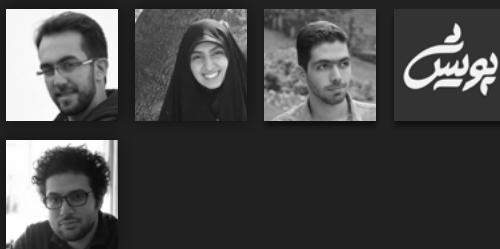
- همه‌ی بچه‌ها در این مدتی که من در آموزش دانشکده بوده‌ام به من لطف داشته‌اند و اکثراً شرایط کاری من را درک می‌کنند و من به خاطر این همه لطف و محبت و انرژی مثبت از همه متشرکم.

+ یکی از مشکلات و یکی از نکات خوب آموزش دانشکده رو عنوان کنید.

- یکی از مشکلات، زمان‌های شلوغی، مخصوصاً انتخاب واحد است؛ خصوصاً ترم‌های اول که به علت وجود کارهای متعدد، که همه تایم مشخص و محدودی دارند، رسیدگی به درخواست همه‌ی دانشجوها و راضی کردن همه بسیار مشکل می‌باشد. البته در مواردی بچه‌ها ناراحت می‌شوند و این موضوع را در نظر نمی‌گیرند که من باید طبق زمانبندی آموزش کل همه‌ی کارهای را انجام دهم و اولویت بندی کارها را در نظر بگیرم. برای من نکته‌ی بسیار خوب در آموزش کار با دانشجویان کارشناسی است که همگی پر انرژی و با نشاط هستند و واقعاً به من انگیزه می‌دهند.

## فصل چهارم

### تصمیم و انتخاب



در ستایش و نکوهش روزمرگی  
تا از کدام پنجره نگاهش کنی  
از خلاف آمد عادت  
دیالوگ  
برای چند دلار بیشتر

بازی کردن و نزدیک صبح دست به دامن بچه‌ها شدن برای گرفتن حداقل نمره، ترس و فرار از برنامه‌نویسی. درگیر شورای صنفی شدن، بیانیه‌ها. فکر کردن به تک‌تک کلمات توى بیانیه‌ها، انجمن علمی. شب‌هاتا دیروقت برای برنامه‌های انجمن توى دانشکده موندن، توى اتاق ۱۱ سابق و دفتر امور انجمن. خسته شدن از رشته‌ی کامپیوتر و هرچی که هست. شناختن رشته‌ی HCI. تصمیم به اپلای. تصمیم به اپلای به کانادا. مهاجرت. عزم برگشتن. فکر برگشتن. و صدھا انتخاب روزمره و به‌ظاهر کوچیک دیگه. شاید اگر هر کدوم از این تصمیم‌ها روجور دیگه‌ای گرفته بودم، امروز آدم متفاوت‌تری بودم. نه لزوماً بهتر و نه لزوماً بدتر. ولی این مطلب یه تلنگری بود به خودم. که یادم بیاد «امید» امروز، حاصل تک‌تک اون انتخاب‌های ریز و درشت گذشته‌اش هست، نه لزوماً فقط انتخاب‌هایی که سر «بزنگاه‌های تاریخی» زندگی گرفته میشن.

و در نهایت...

مدت‌ها بود ننوشته بودم، در حالی که آدمی بودم که زمان دانشجویی منتظر بیونه بودم برای نوشتمن برای پویش. ممنونم از اون دانشکده‌ی کوچولو و آدم‌هاش و دانشجوهاش برای این فرصت دوباره. از دست دادن فرصت دور هم جمع شدن با هم‌دانشکده‌هایی قدمی و جدید توى این جشن بزرگ، بدون شک بزرگ‌ترین حسرت امسالم خواهد بود. احتمالاً این هم نتیجه یکی دیگه از انتخاب‌های سال‌های اخیرم بوده:

انتخاب تن دادن به روزمرگی!

شادوپویا باشید.

به سان رود  
که در نشیب دره سر به سنگ می‌زند  
رونده باش  
امید هیچ معجزه‌ای زمرده نیست  
زنده باش!

در ستایش و نکوهش روزمرگی



امید فکورفر | ورودی ۸۹

«آقای فکورفر می‌خواستم ازتون دعوت کنم متنی رو برای نشریه‌ی سی سالگی دانشکده بنویسید.» و این شروع حمله‌ی یه سری سوال به ذهنم بود. «چرا به من گفتن؟ بچه‌های جدید چه تصویری از من دارن؟ من رو آدم موفقی می‌دونن؟ اصلاً چطور من رو می‌شناسن؟»

یه حساب کتاب سرانگشتی کردم. از همین حساب کتاب‌ها که خیلی هامون بارها کردیم. ولی اعتراف می‌کنم چند سالی بود این حساب از دستم در رفته بود. برای ورودی‌های جدید دانشکده، امید فکورفر ورودی ۸۹، مثل ورودی‌های ۸۱ زمان خودمون می‌مونه. چقدر اون موقع‌ها فکر می‌کردیم ۸۱‌ای‌ها «بزرگ» هستن. ولی چقدر زود خودم یه «۸۱‌ای» شدم.

قراره از «انتخاب» بگیم. از اینکه انتخاب‌های دوران دانشجویی چطور مسیر زندگی‌مونو هدایت کردن. دو سه روز سعی کردم به انتخاب‌های خودم فکر کنم ولی چیزی به جز تصمیم‌های به‌ظاهر بزرگ «سر بزنگاهی» به ذهنم نرسید. ولی آیا واقعاً امید فکورفر سال ۹۷، فقط به خاطر اون انتخاب‌های به‌ظاهر بزرگ، شده چیزی که امروز هست؟ چه خوب، چه بد، چه معمولی؟

قرار بود از تصمیم‌گیری‌های سخت و بزرگ بنویسیم. اما وقتی دست به قلم بردم، هزارتا انتخاب کوچیک زمان دانشجویی از ذهنم عبور کرد. انتخاب‌هایی که شاید زمان خودشون بی‌اهمیت یا اشتباه جلوه می‌کردن. سروکله‌زدن با پروژه‌ی اول مبانی کامپیوتر به جای کپی کردنش. کپی کردن پروژه‌ی آخر مبانی و به‌جاش درگیر شدن توى کارهای صنفی برای اولین بار. عوض کردن گروه‌های دوستی. رفاقت نزدیک‌تر با سال بالایی‌ها و سال پایینی‌ها. «شاد» رفتن به جای کافه رفتن. خوابگاهی شدن. شب امتحان معماري تا دیروقت فیفا



این بود که در دانشگاه چیزی که خیلی اهمیت دارد اعتماد به نفس (حتی اگر لازم شد به سقف) است. گفت مثلاً همان ترم‌های اول که ما هیچی بلد نبودیم، یک سری از بچه‌ها اقدام به برگزاری کلاس برنامه‌نویسی کردند. بعد ما همین طور مانده بودیم که بابا اینها چقدر خفن هستند اما بعدترش فهمیدیم که اصلاً خودشان هم بلد نبودند و کلاً از روی اعتماد به سقفشان بوده که کلاس گذاشته‌اند. می‌گفت این موضوع علی‌الخصوص درباره پسرها خیلی صدق می‌کند. طوری رفتار می‌کنند که انگار خیلی بلدند اما این طور نیست. و خلاصه اینکه اصلاً خیال نکنم چیزی از کسی کمتر بلدم.

القصه چندم مهر شد و من پس از گذراندن جلسات توجیهی کمی با ترس و البته هیجان وارد دانشگاه شدم. از همان ابتدا دیدم دروس توجیهی چقدر مهم بوده. اولین تمرین‌ها که داده‌می‌شد می‌دیدم که دوستام و حشت زده شده‌اند و برایشان توضیح می‌دادم که در دانشگاه باید اعتماد به سقف خود را شدیداً حفظ کنند و می‌دیدم که آن‌ها یک‌هو کارهای خیلی عجیب و غریب را انجام می‌دهند. تمرین‌ها و پروژه‌ها (صد البته با هزار بدیختی) انجام می‌شوند. ترم دوم که با یکی از اساتید برنامه نویسی برداشتیم وقتی که ما کلاً هیچ ایده‌ای از برنامه نویسی شیگرا نداشتیم و استاد داشت درباره مولتی‌اینهریتنس (وراثت چندگانه) در آبجکت‌ها می‌گفت من به یاد درس‌های توجیهی، از خنده ریسه می‌رفتم (راستش زیاد کار دیگری از دستم برنمی‌آمد). اما شاید اگر به دید دیگری نگاهش می‌کردم عصبانی می‌شدم.

به نظرم اینکه آدم چطور نگاه کند خیلی اثر دارد. درباره‌ی اکثر چیزها یک پنجره‌ای هست که می‌توان از آن زیبا دید. درباره‌ی این دانشکده یک نفر آمد و آن پنجره را به من نشان داد. و من از بودن در آن با همه‌ی خوبی‌ها و بدی‌ها و همه‌خنده‌ها و سختی‌هایش لذت بردم. دیدم درست است که سر خیلی از کلاس‌ها درس‌ها آنقدر واضح داده نمی‌شود. اما در عوض در این دانشکده به من یاد داده شد که خودم بروم و چیزی را که لازم دارم پیدا کنم و یاد بگیرم. و این شاید خیلی مهم‌تر از یاد دادن آن موضوع خاص بود. بهترین مثالش هم کلاس برنامه‌نویسی پیش‌رفته است. وقتی پروژه پایانی اش را تعریف می‌کند زمین تا آسمان با چیزی که سر کلاس یاد گرفته‌ای فرق دارد. اصلاً به فکرت نمی‌رسد که بتوانی انجامش دهی. اما اگر تصمیم به انجامش بگیری و از ترس نمره و این حرف‌ها از خواب شب‌هایت بگذری (و یک چند شب ناقابل بی‌خوابی بکشی) انجام می‌شود. و بعدش تویک چیز خیلی مهم باد گرفته‌ای. که اگر بخواهی هرکاری را می‌توانی انجام دهی...

## تا از کدام پنجره نگاهش کنی



فاطمه سادات هاشمی گلپایگانی | ورودی ۹۴

فکر می‌کردم کنکورم را بهتر بدهم. از اینکه می‌خواهم رشته کامپیوتر بخوانم تقریباً مطمئن بودم ولی درباره دانشگاه‌ها نتوانسته بودم به نتیجه‌ی خاصی برسم. بسته به اینکه با چه کسی صحبت کنم نظرم از این رو به آن رو می‌شد. یکی می‌گفت: یک وقت نروی شریف‌ها. آنجا همه دیوانه‌اند خودکشی می‌کنند فقط بلدند درس بخوانند. یا مثلاً می‌گفتند شریف فرودگاه است و فقط به درد خارج رفتن می‌خورد. فردایش با یکی دیگر صحبت می‌کردم و می‌گفت: معلوم است که برو شریف. بدیهی است که دانشگاه خیلی بهتری است. اگر یک وقت بعداً خواستی اپلای کنی هم خیلی بهتر است. دانشجوهایش چقدر قوی‌ترند. و خلاصه من ماندم گیج، و هزار حرف ضد و نقیض.

رتیه کنکورم که آمد انگار دقیقاً برای آی‌تی امیرکبیر فیت شده بود. اگر کمی بهتر بود احتمالاً دانشگاه تهران یا شریف قبول می‌شدم و اگر کمی بدتر می‌شد اینجا قبول نمی‌شدم. گزینه‌های پیش رویم به صورت اتومات محدود شده بود. اما هنوز آنقدر بود که مرا گیج کند. یک لیست درست کردم از خوبی‌ها و بدی‌ها و بالاخره بعد از هزار بدیختی تصمیم گرفتم و فقط خداخدا کردم که بعداً پشیمان نشوم. قبل از شروع دانشگاه یکی از آشناهای محترم که از قضا او هم چند سال پیش دقیقاً در همین دانشگاه و همین رشته تحصیل کرده بود یک سری جلسات توجیهی از دانشگاه و استادها برایم گذاشت. توضیحاتی که می‌داد عجیب، وحشتناک و حتی خنده‌دار بود. مثلاً تعریف می‌کرد یک استادی دارید می‌باید با ماژیک چن‌تا رو تخته می‌کوبه یه چیزایی می‌نویسه که بیشتر به خط میخی نزدیکه تا زبان فارسی و کلا هیچ‌کس نمی‌تونه بخونه چی نوشته بعد می‌گه این درستون بود بردی بازی اسینیک رو بنویسید. همه اولش متحیر نگاه می‌کنن ولی یک هفته بعد همه بازی اسینیک رو می‌نویسند. من مات و مبهوت به آن آشنا نگاه می‌کردم و او با خنده ادامه می‌داد: اصلاً دانشگاه عالیه. هیچی بهتون یاد نمیدن ولی تو خیلی چیزا یاد می‌گیری. و من باز با چشمانی گشادتر خیره نگاهش می‌کردم. از دیگر نکاتی که او به صورت خیلی جدی به آن اشاره کرد

## از خلاف آمد عادت



کسری فرخی اورودی ۹۳

تین ایجر که بودم عاشق این بودم که یک روز رئیس جمهور بشم! حتی با اون سن کم م برنامه هایی هم برای دولت آینده ام چیده بودم. می خواستم باعث رشد سطح تفکر اجتماعی بشم و بعضی تابوهای سنتی موجود در جامعه می عوض کنم. دوست داشتم اونقدر سفت اقتصاد ایران رو به تجارت جهانی گره بزنم که پاره کردن اون و منزوی کردن ملت می برای ابرقدرت های جهانی سخت تر و در دسر ساز تر بشه. بعد از یه مدت متوجه شدم که برای رسیدن به هدفم خیلی جوونم و اگر واقعاً قصد دارم که یک روز مسیر تاریخ رو عوض بکنم باید برنامه هی جدید تری برای خودم داشته باشم. با خودم فکر می کرم که اگر در دوره کارشناسی رشته مهندسی صنایع و در مقاطع بالاتر اقتصاد رو ادامه بدم، حداقل نیازمندی های تحصیلی لازم رو برای رسیدن به هدفم کسب کردم. اما قرعه فی فال تمامی تلاشش رو می کنه که به تو ثابت کنه زندگی مطابق با آرزو های دراماتیک تو پیش نمیره. روز کنکورم رو تا اون لحظه هایی که نفس می کشم هیچ وقت فراموش نمی کنم. چند دقیقه قبل از شروع امتحان، مدادام رو به دست گرفتم و با اینکه آدم خیلی مذهبی ای نیستم، به خدا توكل کردم. در همون لحظه بر قی از ذهنم گذشت که حتی اگر امروز شکست بخوری باز هم حاضری که خودت رو به خدا بسپاری و من با شجاعت قبول کردم. اما حقیقت اینه که امروز فکر می کنم آمادگی شونداشتم. اواسط امتحان و بعد از اینکه دفترچه های عمومی رواز ما گرفتن، یکی از مراقبین امتحان دچار تشنج شد. یه و دیدم که از یه اتاق چند نفریه مرد چاق رو به زور می کشن. صدای کشیده شدن صندلی و خرچرکردن شنونم توی گوشمه. بعد از اینکه اون آقا، که بعدا فهمیدیم مشکلات دیابتی داره، رو دقیقاً در سه متری من برای معالجه قرار دادن دیگه نتونستم درست امتحان بدم. صحنه معالجه ای اون فرد یکی از سینمایی ترین تجربیات واقعی زندگیم بود. فکر کنید حدود بیست نفر آدم دورش جمع شده بودن و با هم سر اینکه کدوم آمپولو بزنند بدون توجه به شرایط امتحان بحث می کردن و خوب تحمل وضع موجود نه برای من بلکه برای هر کسی خیلی ساده نبود. داشتم سنگینی قلبم توی سینم احساس می کردم. حتی نشستن روی صندلیم برای سخت شده بود. خدا رو

حالا این دانشکده سی ساله شده است. مثل خیلی سی ساله ها کلی خوبی و بدی دارد. خیلی ها فحشش داده اند و خیلی ها دوستش داشته اند و خیلی ها هم فحشش داده اند و هم دوستش داشته اند. و فکر می کنم این دانشکده سی ساله از دید بیشتر همراهانش با وجود همه فلاکت هایی که به همراه مان داده است بالاخره اش دوست داشتنی است. و من از تصمیم می برای آمدن به این دانشکده با همه وجود راضی ام و خدای را شاکر...



خوبی داره رو به عنوان رشته تحصیلی دانشگاهی انتخاب کنم. اما به قول دایی کوچیکم که تقریباً تمویت دیوان حافظ رو حفظه «در خلاف آمد عادت بطلب کام که من / کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم». من در ترم چهارم موفق شدم که به واسطهٔ تلاش‌های تحسین برانگیزم تغییر رشته بدم و امروز که شما از نعمت وجود من بهره می‌برید و از نور وجود من تغذیه می‌کنید همه و همه به واسطهٔ حضور اون آقای دیابتی در یک بنگاه تاریخیه.

احتمالاً اگر تا الان این متن رو دنبال کردید، به این فکر می‌کنید که خب همه‌ی اینا که چی؟ یا اصلاً تو که قیافت شیوهٔ دمپایی و شلواره، چطور می‌خواستی رئیس‌جمهور شی وقتی دزدم دست نمیدن؟! حقیقت اینه که همه ماماً اگر تا امروز برامون اتفاق نیفتاده یک روزی برامون پیش میاد که تو زندگی شکست بخوریم در حالی که اصلاً حقمن نیست. این برهه‌های تراژدیک می‌تونه در زمینه‌های مختلفی مثل درس، کار، روابط عاطفی یا... اتفاق بیفته. اون موقع ناراحت می‌شیم و فکر می‌کنیم که این اتفاق حق من نیست و چرا باید من دچار این درد بشم. مسیر من برای رسیدن به کرسی ریاست جمهوری از همون اولم فاصله چندانی با غیرممکن نداشت اما امروز که به خودم نگاه می‌کنم که کجای این دنیا وایستادم، حقیقتاً می‌بینم که پیروز بودم. من اگر روال عادی کنکور رو طی کرده بودم به احتمال قریب به یقین جایی پایین‌تر از این دانشکده قبول می‌شدم و با توجه به شخصیت سر به هوای که دارم به لحاظ درسی اینقدر موفق نبودم. اگر بخوام به عنوان یه برادر به شمایه نصیحت بکنم می‌گم که برای رسیدن به اهدافتون شجاعانه تلاش کنید اما اگر شکست خوردید دل‌شکسته نباشید، چون معلوم نیست که اون چیزی که در نهایت به دست می‌ارید به ضرر شما باشه. خیلی دوست داشتم که داستان این بخش از زندگی‌مو تعریف کنم چون به فرموده حضرت علی(ع): «من خدا رو زمانی یافتم که من عزم می‌کردم و او برهم می‌زد».

شکر اون آقا سلامتیشو پیدا کرد ولی من هیچوقت اون یک سالی که از خودم زدم تا تو کنکور موفق بشم رو دوباره نیافتم. یه اتفاق مسخره باعث شد تا چهره‌ی خودم در میان‌سالی با موهای جو گندمی و لبخند دیپلماتیک در حالی که برای سیل خروشان جمعیت دست تکون میدم و جمعیتی که با شعار و اهتزاز پرچم‌ها، من رو برای ایجاد یک تغییر عمدت تشویق می‌کنن از بین بره. حتی آینده‌ی خودم به عنوان یک مهندس یا فردی که قصد داشتن یه زندگی نسبتاً نرمال رو داره هم از بین رفت. من در اولین چالش زندگیم به شدت شکست خورده بودم و این فراتر از حد تصور دردنگ بود.

شیبی که نتایج کنکور او مدد و فهمیدم رتبم دوهزار شده حتی با قرص آرامبخش هم خوابم نبرد. بعد از اون تقریباً همه فامیل بسیج شده بودن که به من دلداری بدن که تو تازه اول راهی و این زندگی از این بازیا زیاد داره و حتماً در این شکست مصلحتی هست و خب طبیعیه که در دل تنگی من اثر نمی‌کرد. یه روز که باغ عموم جمع شده بودیم، پسر عموم که در خانواده به حاج علی معروفه (که البته نباید جلوی خانومش بهش بگید «حاج علی» چون دوست نداره) و پسر عموم که مابهش می‌گیم جلال دریپیت (که خوشبختانه از نعمت خانوم تلاش‌شونو می‌کردن که سنگینی این شکست رواز دل من دربیارن و خب واقعاً در بازی بالغات تبحر ستدنی داشتن. در بین همه‌ی حرف‌ای جمله‌ی آقای دریپیت خیلی به دلم نشست که می‌فرمودند: «زندگی فقط بازی با کارتای خوب نیست، بلکه بعضی اوقات قصه‌ی خوب بازی کردن با کارتای بد»». امروز که همه‌ی اون اتفاقاً تمویت شده می‌فهمم این جمله سنگین‌تر از اونه که از زبان یه دریپیت بیرون بیاد و آقای دریپیت با اینکه مرد رند متلک‌اندازیه اما همین جملش کافی بود که اسم خودشو به عنوان سلطان بی‌همتای دُر افشاری برای همیشه در ذهن من ثبت کنه. در نهایت تصمیم همگان این شد که رشته علوم کامپیوتر که به زعم دوستان آینده



بحث داره ولی به طور کلی می‌پذیرم که منطقاً دافعه‌های اینجا و جاذبه‌های اون ورآب باعث می‌شه آدم اون وررو انتخاب کنه ولی فقط به این شرط که من فقط خودمو ببینم و هیچ احساس مسئولیتی نسبت به جامعه‌م نداشته باشم، جامعه‌ای که توی اون بزرگ شدم و به اینجا رسیدم، نسبت به مردمم که به زبان حال، نه به زبان قال، به شدت درخواست و حتی التماس برای کارگزاران و مسئولان خوب، خوش‌فکر و تلاشگری مثل شما رو دارن، همه‌ی اینا رو نادیده بگیرم. بذار یه خاطره از دوران دانشجوییم برات بگم. دوره‌ی لیسانس، توی خوابگاه با سه چهار نفر هم‌اتفاقی بودیم. یکی از اینا خیلی آدم رند و زرنگی بود ولی در عین حال خیلی ساده و صادق بود. هر چند وقت یه بار دکوراسیون اتاق رو عوض می‌کردیم. یه بار می‌خواستیم جای تخت‌ها رو مشخص کنیم. اون اصرار داشت طوری که خودش می‌گفت، بچینیم. گفتیم آخه چرا این جوری؟ گفت آخه به نفع منه! خیلی جدی می‌گفت. اصلاً دیگران رونمی‌دید. فقط منافع خودش رو می‌دید. اگه آدم توی محاسباتش و تصمیماتش فقط خودش رو در نظر بگیره، خیلی بد می‌شه. حالت خیلی بد و نهاییش رو بگم؛ در این صورت، اون دکتری هم که به خاطر منافع خودش، تشخیص میده بیمارش باید جراحی کنه، در حالی که می‌دونه نیازی نیست، کارش توجیه پیدا می‌کنه.

د: یعنی می‌گین ایرانیای مقیم خارج...

ا: نه، اشتباه نشه. به هیچ وجه نمی‌خواه بگم دوستانی که خارج از کشور، فقط خودشونو می‌بینن. نه، اونا پارامترهای دیگه‌ای هم برای تصمیمشون دارن و شرایط هر کدام با دیگری فرق می‌کنه. من در پاسخ به چیزهایی که شما گفتین و تفاوت‌هایی که مطرح کردین که مبنا و توجیه ترک وطن باشه، گفتم که اگه فقط این موارد باشه، خیلی از لحاظ ماهیت فرقی با این مثال‌ها نداره....

د: خوب من هم اگه در خارج خدمت کنم، به بشریت خدمت می‌کنم. فقط خودم رو که نمی‌بینم. خدمت به بشر فقط منحصر به ایران که نیست....

ا: بله، اگه چشممون رو روی مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود در دنیا ببندیم، حرف شما صحیحه. (به قول یکی از دوستان، صد در هزار درسته!) هر وقت جهانی‌سازی به طور عادلانه و درستی انجام شد، اگه رهبران یک کشور علیه مردم کشور دیگه تصمیم‌گیری نمی‌کردن، اگه تهدید و لشکرکشی به کشورهای دیگه واقعیت نداشت، شاید حرف شما درست بود. حالا بگذریم که متأسفانه بعضی هموطننا تو کشورهایی مثل آمریکا ندانسته یا دانسته روی پروژه‌های نظامی کار

دیالوگ پولیس

متن چاپ شده در مجله‌ی ۲۵ سالگی

دانشجو: استاد! یه توصیه‌نامه می‌خواستم. می‌شه برام بنویسین؟

استاد: مسئله‌ای نیست. برای کی می‌خوای؟

د: تا ۳۰ دسامبر مهلت داره.

ا: عیبی نداره. فقط شرطش اینه که وقتی درست تموم شد برگردی ها!

د: صادقانه بگم، آن نمی‌تونم قول بدم چون نمی‌دونم اون موقع وضعیت چه جوری باشه.

ا: وضعیت کشوریا وضعیت اونجا یا وضعیت خودت؟

د: همه‌ش. می‌دونین؟ کاملاً بستگی به شرایط داره. اگه شرایط اون موقع مثل حالا باشه که خیلی سخته. وضعیت جامعه رو ببینین.

ا: آره وضع زیاد خوب نیست، ولی این بار مسئولیت رو سنگین‌تر نمی‌کنه؟ واقعاً کشور به وجود شما نیاز داره.

د: ولی اصلاً این طور به نظر نمی‌اد. من اصلاً اینو احساس نمی‌کنم. مسئولان و اداره‌کننده‌های کشور که به قیافه‌شون نمی‌بینند درخواستی از ما داشته باشن. مردم هم که به نظر نمی‌بینند احتیاجی به امثال ما داشته باشن و هیچ کدوم از این سیل مهاجرت به خارج فارغ التحصیلها خم به ابرو نمی‌ارan. ا: قبول دارم که خیلی‌هایی که گفتی عین خیالشون نیست اما کسایی هم هستن که می‌بینن که بهترین استعدادها دارن می‌بینند و در آینده‌ای نزدیک مملکت دچار کمبود نیروی انسانی متفكر، مدیر و باهوش می‌شه.

د: آخه خودتون قضاوت کنین. من نوعی این همه درس خوندم. بعد از تموم شدن درس، اینجا چه قدر از توان من استفاده می‌شه؟ در حالی که اگه برم در جامعه‌ای که بهتر از لحاظ علمی ارضا می‌شم بهتر نیست؟ از طرف دیگه وضعیت اقتصادی رو که می‌بینین. به جوونی مثل من چه قدر حقوق میدن؟ با این گرونی خونه و غیره، من چه طوری می‌تونم تشکیل خانواده بدم؟ تازه وضعیت اجتماعی رو نگاه کنین. کافیه یه کار اداری براتون پیش بیاد... حالا شما خودتون بگین؛ با این وضعیت، من حق ندارم جای دیگه‌ای رو برای زندگی انتخاب کنم؟

ا: در مورد مشکلات اینجا تا حد زیادی قبول دارم ولی حالا اینکه توی اون کشورها خیلی همه چیز روبه‌راهه خیلی جای

می‌گفت. می‌گفت وقتی آمریکا بودم، یه نفر به من گفت اینجا مثل یه بطیریه که مهاجرها مثل یه بچه موش اول راحت میرن توش. اگه یه مدت طول بکشه و بزرگ بشی دیگه اگه بخوای هم نمی‌تونی ازش در بیای.... تازه یک نکته‌ی دیگه هم هست که شما اگه خوب دقت کنین اونو هم می‌بینین. اگه فقط به مهاجرایی که همسن و سال خودتون هستن نگاه نکنین، و شرایط اونایی که حدود ده پونزده سال یا بیشتر از شما بزرگترن رو هم خوب نگاه کنین، شاید متوجه بشین. من افراد متعددی رو می‌شناسم که ممکنه از نظر اقتصادی در شرایط خیلی خوبی باشن ولی با بچه‌هاشون مشکل دارن. خود آمریکایی‌ها به این میگن شکاف فرهنگی. یعنی یه بچه مهاجر اونجا نمی‌تونه به راحتی با پدر و مادر خودش ارتباط برقرار کنه. فرقی نمی‌کنه که شما اصلیت کجایی باشه و از کجا اومده باشی، به هر حال فرهنگت صد در صد با فرهنگ جامعه‌ی میزبان یکی نیست. در حالی که بچه‌ت داره تو اون جامعه بزرگ میشه و اون فرهنگ رو عیناً می‌گیره، چه شما موافق باشی و چه نباشی. ممکنه دیر یا زود با بچه‌ت دچار مشکل بشی. خب ممکنه بگی با بچه‌م صحبت می‌کنم و یادش میدم که چی درسته و چی غلط. اما توجه کن که بخشی از چیزایی که یاد بچه‌هات میدن اینه که کشور تو، فارغ از این که مال کجایی، یک کشور عقب‌افتاده است با مردمی عقب‌افتاده و عقایدی عقب‌افتاده. پس اصلاً بچه‌ت حاضر نیست حرف تو گوش کنه. بعد می‌بینی که شما با این همه ادعا و نخبگیت، بچه‌ت اصلاً قبولت نداره، مسخره‌ت می‌کنه. مثلاً شما بهترین مهندس ناسا شدی و فکر می‌کنی خیلی موفقی، ولی بچه‌ی ده ساله‌ت بہت میگه که لهجه داری.... برای همین هم خجالت می‌کشه که به دوستاش معرفیت کنه... نمی‌دونم چند درصد اینجوریه ولی دیدم مواردی رو که طرف تو بیست سالگی رفته و خوش بوده، تو سی سالگی ازدواج کرده و بچه‌دار شده، اما تو چهل پنجاه سالگی دچار سرخوردگی، احساس یأس و پوچی، یا حتی تنفر از کشور میزبانش شده. بعضی از این آدم‌ها به خاطر رودروایی‌هاشون یا ترسیشون مجبور می‌شن تظاهر کنن که اونجا خوش اماته دلشون از خودشون و بچه‌های خودشون بیزارن. بعضی‌هاشونم که جرأت شکستن این تابور دارن، زندگی اونجا و بچه‌هاشونو ول می‌کنن و تو سنهای بالا برمی‌گردن به کشورشون. اما دیگه نه این ورین و نه اون وری. برگردم به موضوع بحثم، یه نفر می‌گفت ما تو این سی و چند سال با اینهمه تنش و مسائل مختلف، خیلی شانس آوردیم آمریکا به ما حمله‌ی نظامی نکرد و کشورمون روتصرف

می‌کنن و اسلحه‌ی اونا رو برای ملت‌های دنیا تیز می‌کنن. این شاید برای اینه که بودجه‌های خوبی برای این جور پروژه‌ها اختصاص میدن یا برای جذابیت علمیش این کار رو می‌کنن. ولی به هر حال وضعیت برخورد دولت‌های بزرگ با ملت‌ها اصلاً با بحث شما در مورد خدمت به بشریت سازگاری نداره. د: می‌بخشید ولی من اینا رو زیاد قبول ندارم و معتقدم بیشترش تبلیغات رادیو تلویزیون ماست...

ا: خوب، در این مورد قضاوت رو به عهده‌ی خودت می‌ذارم. اما یه نکته‌ی مهمی رو می‌خواه بگم که به این قضیه تا حدی ارتباط داره و اون اینه که هر کشوری نسبت به تجاوز به تمامیت ارضیش به شدت حساسه... جنگ هشت ساله‌ی خودمون که در هر عملیات برای پس گرفتن یک شهر یا حتی چند صد متر خاک بایر، تعداد زیادی از جوون‌های ما جوونشون رواز دست می‌دادن. حالا اینکه چرا خیلی از مسئولان کشور نسبت به از دست رفتن سرمایه‌های انسانی انقدر بی‌تفاوت، واقعاً جای تأسف و تعجب داره. ببینید، دوست عزیز، ارزش شما برای این کشور به مراتب بالاتر از خرم‌شهر و آبادانه. قدر خودتون رو بدونین هر چند کیلومتر خاک بایر که کمتر نیست که این جوری برای اون سینه سپر می‌کنن ولی برای رفتن شما عین خیالشون نیست.

د: ولی خاک کشور انتخاب نداره؛ هرکی بگیرش مال اونه. ولی استاد، ما آدمیم، عقل داریم، فکر داریم، آزادی داریم، حق انتخاب داریم. آیا نمی‌تونیم سرنوشت خودمونو خودمون انتخاب کنیم؟

ا: چرا می‌تونین ولی درست به خاطر همین آزادی و فکر و حق انتخابه که میگم نباید بدون احساس مسئولیت عمل کنین. اگه این عقل و فکر و آزادی و اختیار نبود که می‌گفتم، هر جا راحت‌ترید، هر جا شما رو بهتر جذب می‌کنه، همون جا برید. هرجا بیشتر در رفاهید. البته درباره‌ی همین در رفاه بودن هم بعضی‌ها که هم اون ور آب رو دیدن، هم این ور آب رو درباره‌ی همین هم خیلی حرف دارن و قبول ندارن و دلایل و مثال‌های متعددی برای حرفشون دارن....

د: ولی تا جایی که من می‌دونم اصلاً این جور نیست. من خود بعضی‌را می‌شناسم اونجا از همین لحظه‌ها وضع بهتری دارن. اگه این جوری بود که اونها میگن، پس چرا اینهایی که میرن برنمی‌گردن؟

ا: خوب، من شاید جواب قانع کننده‌ای برای این سوال نداشته باشم چون هر کی شرایط خاص خودشو داره. ولی الآن یاد یه حرفی افتادم که یکی از دوستان از قول آمریکایی‌ها

هویت نشدم.... د: ببخشید استاد! اشتباه نشه. اونایی که رفتن، این احساسات ملی و وطن پرستیشون کم نشده... تو فیسبوک یه سری بزین خودتون می بینین. یه بازی تیم ملی که میشه همه ایرانیا تو همه کشورای جهان غوغایی کنن.

ا: خودم میدونم؛ یه وقت یه اتفاقی میفته اسم خلیج فارس رو مثلث تو گوگل درست نمی نویسن، همه یکپارچه صداشون درمیاد، پتیشن امضا می کنن و... در مورد اون دوستان هر کسی برای خودش پارامترا و شرایط خودشو داره که من نه دوست دارم اونا رو سرزنش کنم و نه حتی قضاوت. بحث من با شمام است و با این فرض که همه اونا به دلایل کاملاً درست و قابل توجیهی موندن. البته واقع بینانه اگه بخوایم نگاه کنیم، بالاخره تعدادی هستن که توجیه قابل قبولی از لحاظ بحثی که من کردم ندارن. فقط مشکل اینه که در این باره به طور جدی فکر نکردن... حتی این انتقادهایی هم که بعضی وقتها از ایران و ایرانی می کنن (و به نظرم گاهی افراط می کنیم)، به نظر من به خاطر علاقه‌ی زیاد به کشورمونه. شاید بدونی من حدود هفت سال خارج زندگی کردم. خیلی وقتها تعجب می کردم که مشابه خیلی از این اشکالاتی که توی ایران باهاش مواجه می شیم و ناراحت‌مون می کنه، اونجا راحت از کنارشون می گذشتم. شاید یکی از علت‌هایش این باشه که اینجا روحونه‌ی خودمون می دونیم و چون دلمون برای مملکت‌مون می سوزه، برای همین اذیت‌مون می کنه که آخه چرا باید این جوری باشه. ولی توی خارج انگار ناهنجاری ای اگه می بینیم این قدرها ناراحت نمی شیم...

یه موضوع دیگه که دلم می خواد بگم، بحث خونواه است که البته خیلی هم بی ارتباط با بحث خدمت به وطن و دینی که به اون داریم نیست و همین طور به اون نکته‌ای که درباره خدمت به بشریت گفتی. بین، بالاخره وقتی پدر و مادر آدم این همه برای بچه‌هایشون زحمت کشیدن، از اون بدو تولد از همه چیشون گذشتن به خاطر بچه‌هایشون، اینا موقع از کار افتادگی و پیری خیلی نیازها دارن که لازمه بچه‌هایشون دم دستشون باشن... حال آیا به نظرت درسته که این فرزند با همه امکاناتی که والدینش برای فراهم کردن تابه اینجا برسه، یه دفعه بگه خدا حافظ من رفتم جایی که... برای خودم بهتره؟ همین حقی که والدین به گردن ما دارن رو میشه درباره حقی که مملکت و مردمش به گردن آدم دارن گفت. د: ولی استاد، خود همین پدر و مادر هیچ مشکلی با رفتن من ندارن.... حتی ببابی خودم اگه بگم نمی خواه برم، دعوام می کنه...

نکرد... به طنز بهش گفتم نیازی نداره. ما به این خوبی نیروی متخصص برآشون تربیت می کنیم. بهترین هاشون رو هم موقع میوه‌دهی که میشه راحت می چین، می برن. مگه عقلشون کمکه که اینجا رو بهم بزین؟ بین علی‌رغم همه جو محاصره‌ها و قطع ارتباطها، چه جوری راحت و برا میدن؟ اصلاً انگار نه انگار که مشکل سیاسی بین دو کشور وجود داره....

د: خوب، آقای دکتر. اینجا درسته که مخالفی مطالب علمی یاد می گیریم. ولی چه استفاده‌ای ازش میشه؟... خیلی باید ببخشید اینو میگم ولی خود شما با این توانایی‌ها چه مشکل عمدی‌ای رواز صنعت یا هر جای دیگه‌ی کشور حل کردین؟ ا: خیلی ممنون که صریح حرفه‌اتو می‌زنی. البته من خودم فکر نمی کنم از امکاناتی که این جامعه برام ایجاد کرده خوب استفاده کرده باشم. ولی افرادی رو می‌شناسم که بعد از فارغ‌التحصیلی شرکت‌های بزرگی راه انداختن... اگه اینا هم می خواستن برن، واقعاً نمی‌تونم تصور کنم کشور الان چه وضعیتی داشت. نگاه کن همین پل‌ها و تونل‌های عظیم یا شرکت‌های بانکداری الکترونیکی.... بالاخره همین کارها رو هم ایرانیایی که موندن دارن پیش می‌برن... البته کسایی مثل ما که تقریباً همه‌ی وقتی‌شون رو گذاشتند توی دانشگاه.... همینا اونا رو آموزش دادن... بذار حالا که تورک و صریح حرفتو زدی، منم شوخي‌جدي یه نکته روبگم. اگه این استادا هم بعد از فارغ‌التحصیلی رفته بودن خارج و برنگشته بودن، آیا الان شما می‌تونستین اصلاً فکر اپلای کردن رو بکنین؟.... البته اینو انکار نمی‌کنم که بعضی وقتا که می‌بینم خیلی‌ها میرن و بزمی‌گردن، با خودم میگم داری چکار می‌کنی؟ این همه تلاش می‌کنی که چی؟ که بهترین پرورش‌یافته‌های دانشگاه بذارن برن؟ ولی وقتی بعضی از فارغ‌التحصیل‌ها رو می‌بینم که جایی موفق هستن و کمکی به کشور می‌کنن یا تک و توک برمی‌گردن، دوباره انرژی می‌گیرم.

در مورد اینکه گفتی درصد کمی از توانایی‌ها و دانش کسب شده در ایران مورد استفاده است و مقدار زیادیش بی‌صرف میشه، تا حد زیادی قبول دارم اما این جوری به قضیه نگاه کن که در ایران چه قدر می‌تونی موثر باشی و به اصطلاح ضریب تأثیرت چه قدره. در کشورای پیشرفت، اگه تو نباشی، یکی دیگه همون کار را انجام میده و سهم تأثیر تو در پیشرفت جامعه چندان زیاد نیست ولی در ایران اگه همت و تلاش و کمک خدا باشه، حتی یه نفر می‌تونه خیلی در پیشرفت و بهبود جامعه تأثیرگذار باشه. تازه همه‌ی اینا که گفتم وارد بحث عشق به وطن و احساسات ملی و مبحث بسیار مهم

آیا لیاقت اینوندایم که در بین کشورهای توسعه‌یافته باشیم؟ یا باید نیروی انسانی نخبه‌ی ما در خدمت توسعه‌ی بیشتر کشورهای توسعه‌یافته باشیم؟ و تازه بعدش وقتی ما نیاز داشته باشیم، بگن اینو بهتون نمی‌دیم، اون تحریمه...

د: خوب دکتر. درد دل زیاده. منم خیلی وقتیون رو گرفتم. ولی بحث خوبی بود. (با لبخند) فکر کنم تونستم شما رو متقدعد کنم.

ا: بله حتماً همین طوره. البته من وارد مباحثت ایدئولوژیک نشدم. اگه بخوایم وارد اون بحثها بشیم که دیگه شاید نیازی به خیلی از این بحثها نبود. منظورم مسئولیت و دین اصلی انسان در برابر خداونده که همه‌ی نعمت‌های ما از اوست و اینکه تونستیم دانشی کسب کنیم، دانشگاه قبول شدیم، از نعمت سلامت و هوش برخوردار شدیم. هدف آفرینش ما قطعاً نمی‌تونه به مسائل رفاهی و حتی معنوی مربوط به این دنیا محدود بشه و دنیای دیگه‌ای پیش روی ماست که باید در تک‌تک کارهای اون دنیای جاودان رو در نظر داشته باشیم.... به قول مولانا «ماندها م سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا، یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟» اینا سوالاییه که معمولاً آدم‌ها وقتی سنشوون بالا میره باهشون رو بخرو می‌شن. اون وقتی که امکانات بدنی و ذهنی زیادی برashون نمونده..... خیلی حرف زدم.

د: استاد. ببخشید. حالا برای توصیه‌نامه کی خدمت برسم؟ ا: چهارشنبه‌ی آینده بیا بگیر و لی شرط‌یادت نره. د: ممنون.

ا: بله، می‌دونم. اونا دارن بازم از خودشون و حقشون می‌گذرن و در واقع ایثار می‌کنن. اما آیا این دلیل می‌شه که ما حقشون رو نادیده بگیریم و چشممون رو ببندیم، بگیم خوب، حالا که اونا راضی‌ان، ما هم بیخیال؟

د: حالا آقای دکتر، همه هم که نمی‌مونن. بعضیا برمی‌گردن. شما کل‌اً بارفتن خارج و درس خوندن اونجا مخالفین؟...

ا: ... اصلاً... حتی به بچه‌ها می‌گم اگه می‌دونین برمی‌گردین، حتماً برین. اما اگه نمی‌دونین حتماً نرین. مسأله‌ای که هست اینه که آدم آمار اونایی که برزنگشتن رو که می‌بینه، ناراحت می‌شه....

د: اتفاقاً همین. آدم دور و برش رو نگاه می‌کنه می‌بینه همه‌ی دوستاش رفتن. وقتی این جوری می‌شه، آدم احساس می‌کنه داره اشتباه می‌کنه که تا حالا موند.

ا: ببخشید ما که خدای نکرده، بُز که.... بگزیرم بین، مولانا یه داستان داره درباره‌ی تقلید و به اصطلاح امروز جوگیر شدن. داستان خیلی شیرینیه معروفه به داستان «خر برفت». سرچ کن دنبال «صوفی‌ای در خانقه از ره رسید». حتماً این داستان رو بخون....

د: به نظرم اگه ده درصد هم برگردن، خیلی خوبه چون انتقال تجربیات کسب شده از اونجا خیلی بالرزشه.

ا: ولی به نظر من این یه مقدار دلخوش کردن.... یکی از اساتید دانشگاه شهید بهشتی در سال‌های اخیر بررسی خوبی انجام داده بود در مورد مهاجرت نخبگان و تأثیر اون در بهره هوشی در ایران. نشوون داده بود که این پدیده در سال‌های اخیر باعث کاهش میانگین ضریب هوشی ایرانی‌ها شده و این تأثیرش فقط روی نسل موجود نیست بلکه ژن‌های نخبگی رو هم از ایران خارج می‌کنه و ذخیره‌ی ژنتیکی کشور رو فقیر می‌کنه.

د: خوب، مسئول این روند کیه؟ مسئولای کشور لابد خیلی بد عمل کردن که این جوری شده....

ا: خوب بله. مسئولای کشور هم تو این قضیه تقصیر دارن. منم بهت گفتم بعضی از مدیرهای کشور اصلاً عین خیالشون نیست. البته.... بعضی رو هم من می‌دونم واقعاً در حدی که اختیار و توانایی داشتن سعی کردن سیاست‌هایی رو تدوین کنن که تا حدی با این قضیه مقابله کنه. ولی اصلاً فرض کنیم همه‌ی تقصیرها گردن اونا باشه.... آیا این چیزی از مسئولیت ما کم می‌کنه؟... به نظر من اگه بخوایم یه چتر پیدا کنیم که زیر اون تعداد کثیری از ایرانیا رو جمع کنیم، شاید چتری از این بزرگتر نتونیم پیدا کنیم که درد مشترک ما اینه که چرا این قدر عقب افتادیم؟ ما با این سابقه‌ی فرهنگی غنی...



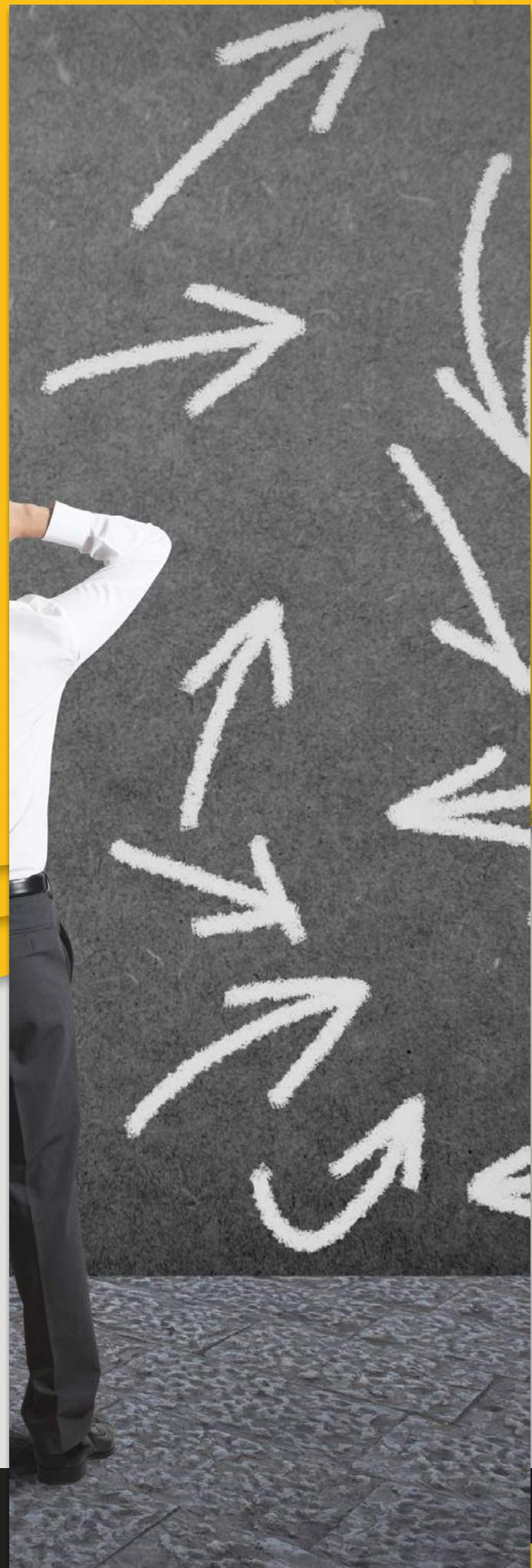
## برای چند دلار بیشتر



سینا بهارلووی | اورودی ۹۱

چه روزگاران معصومانه و حقیری بود وقتی که می‌توانستم اهدافی مهم‌مل را برای خود طرح کنم و با افتخار به دیگران و به خودم بقبولانم که بله! من موجودی هدفمند هستم. هدفی دارم بزرگ! از ساده‌ترین هایش. معدلم بالا شود. تا می‌توانم دانش‌های گوناگون را یاد بگیرم. در یک دانشگاه خوب درس بخوانم. اطلاعاتی که به قطع یقین تا پایان عمر به هیچ کارم نمی‌آید را در حافظه‌ام ذخیره کنم. کارشناس شوم. کارشناس ارشد شوم. دکتر شوم. پسادکتر شوم. چه می‌دانم در گوگل کار کنم. حالا قدیم‌ترهایش و در کودکی که ناسا بیشتر مدبود در ناسا. و همه‌ی این‌ها برای چی؟ برای محترم بودن و جایگاه اجتماعی بیشتر؟ برای پول؟ برای دانش به مثابه‌ی دانش؟ علم برای علم؟ برای آن که روزی شاید همه‌ی این‌ها به من کمک کند که جهان را جای بهتری کنم؟ به دیگران کمک کنم؟ فرد

مفیدی برای کشور، برای مردم یا برای بشریت باشم؟ و این محیط لعنتی دور و اطرافم. اولینش را که خوب به یاد دارم. کلاس اول. وقتی که خانم معلم زیبا و مهربان و عزیزمان امتحانی دشوار گرفت که ترکیبی از ریاضی و دیکته و علوم و... بود و چون من بیست گرفته بودم یک عکس برگردان از یکی از سریال‌های طنز مزخرف روز را بر دفترم چسباند و با تحقیری به بقیه گفت: «این بار فقط به کسی که درس شو خونده از این عکس برگردان میدیم.» آن عکس برگردان و نگاه حسرت‌آمیز دیگران برایم نمادی شد از ارزشمندی‌ام. من ارزشمندترم و مابه‌ازایش پاداشی گرفته‌ام. کودک است دیگر. عقلش درست حسابی نمیرسد. با یک عکس برگردان خود را شاه عالم می‌بیند. با دوتا پفک نمکی سرشن شیره مالیده می‌شود. بخش درنگ اما امتداد این موضوع است. این معلمان هیچگاه پایان نیافتنند. از دبستان به راهنمایی و از راهنمایی به دبیرستان و به کنکور و مشاور و بعد هم به برخی استادی‌تسری یافت. «این درس‌هایی را بخوان تا عکس برگردان و آبنبات چوبی و پفک نمکی بگیری.» فقط کمی پیچیده‌تر شد و البته با حرف‌های انگلیزشی و نصیحت‌های صد من یک غاز تکمیل شد. نمونه‌اش یک فاجعه که از کلاس استارت آپ دانشکده‌ی کامپیوترمان برایم تعریف کردند. «چه کسی تا ده سال دیگر می‌خواهد لامبورگینی سوار شود؟» و خب عده‌ای هم دست بالا برند. خودت را بکش ساعت‌ها کار کن و ایده بزن که





چی؟ که بتوانی لامبورگینی سوار شوی و مانند همان کودک ساده لوح از نگاه حسرت آمیز دیگران لذت ببری. حالا مدل های احمقانه تر شده هست که فکر می کنم شیوع بیشتری دارد. فلانی در گوگل کار می کند. آن هم با چه حسرتی! بدتر از آن دانشجویانی که می خواهند برای سال پاییزی هایشان مسیر زندگی انتخاب کنند. چه چیزی خنده دارتر از این؟ که مثلاً جوانکی بیست و یکی دو ساله فضای حالات را برای یک دانشجوی بخت برگشته سال پاییزی ترسیم کند. «این درس را کم بخوان. آن را زیاد بخوان. نمی خواهد ریاضی بخوانی یا برعکس. ریاضی مهم ترین درس است.» سوال ساده این است که از کجا می دانی؟ چرا تجربه محدود و حقیرت را با چنین قطعیتی می گویی؟ بسیاری از اساتید هم به همین وضع می افتد. مثلاً سوالی که برای من همیشه مطرح بوده است آن است که چرا باید بدانم مدار الکتریکی یا الکترونیکی چیست؟ به چه کارم می آید؟ بی شک اساتید مجبورند دلایلی بتراسند. که بله بالاخره شما مهندس کامپیوتری. باید بدانی یک مدار ساده چیست. ترانزیستور چگونه کار می کند. اما کافیست از یک استاد گروه نرم افزار چند سوال از ترانزیستورها بپرسید. فلان مدار راحل کنید. فکر نمی کنم بتوانند. همین به نظرم کافیست تاثیت کند حتی این دروس به درد فردی که خواهان استاد شدن در حوزه نرم افزار یا یادگیری ماشین و... است هم نمی خورد. احتمالاً اساتید گروه سخت افزار هم می دانند. اما بالاخره سیستمی است که جاریست. در همه جای دنیا هست. آمریکایی ها این چنین می کنند، ما هم باید چنین کنیم. وزارت علوم دستور داده است، پس باید چنین کنیم. حداقل اعتراف هم نمی کنند. سرخستانه موضع خود را حفظ می کنند. بگذریم...

از نقطه ای این سؤال پیش آمد که این اهدافی که طرح کرده ام صحیح اند؟ از نقطه ای دیگر اصلاً درستی و غلطی مطرح نبود. سؤالی جدی تر: آیا اصلاً این اهداف را من طرح کرده ام؟ آیا من نقشی در نظم کلی اشیا و پدیده ها و ارزش ها دارم؟ آیا غایت آدمی پولدار شدن و خانه بزرگ کردن و لامبورگینی خریدن و در گوگل کار کردن و امثال هم است؟ تکرار کلیشه ها و انتخاب یکی از مدل هایی که جلویمان گذاشته اند، بر دگر محض. بدیخت تر اما آن خجستگانی هستند که فکر می کنند از ارزش های جامعه شان بریده اند و مثلاً خیلی از لحاظ اندیشه مستقل شده اند. اما در واقعیت، پذیرش ارزش های آمریکایی- اروپایی- مدرن (البته خودشان ارزش های جهانی و انسانی و بدبیهی و... می نامندش و پرسشگران و مخالفانش را ببر و امل و عقب مانده می دانند) را در دستور کار قرار داده اند و متوجه مانه

حسین که در واپسین لحظه‌ها فرمود «به نام خدا، و اما بعد، گویا هرگز دنیایی نبوده است و تماماً آخرت بوده است.» یا همچون بتهوون که سمفونی خوشبختی اش گوش مردمان را مسحور خود کرد هرچند خود آن را به دلیل که بودنش نشنید. شاید اگر او آنقدر دلیر نبود همچون گابریل فارهی چیره‌دست موسیقی ساختن را ناممکن می‌دانست، یا همچون ناپلئون که اروپا را در آتش سوزاند. یا همچون چمران زندگی مرفه در آمریکا و آزمایشگاه شیک بل را فروگذاشت چرا که هم‌وطنان و هم‌کیشانست بیش از هر زمان به تو نیاز دارند. یا همانند آیت... خمینی چه خوشتان بباید چه نیاید درجایی که تمامی متفکرین، وقوع انقلاب کبیر دیگری در جهان را ناممکن می‌دانند، معادلات جهان و مسلمانان و ایرانیان را یک بار برای همیشه‌چنین دستخوش تغییر و انقلاب کردو دست به ناممکن دیگری زد. اینها پیش و بیش از هر چیزی دلیری می‌خواهد. اما سؤال این است که من چه باید بکنم؟ این یکی دشوارترین سؤال است. کدام غایت و آرمان مرا به دلیری و امیدارد؟ شاید هیچ‌چیز بیش از نادانی از جواب این سؤال، رنج ندهد. جواب من هم به کار دیگری نمی‌آید. تازمانی که آنقدر دلیر نباشم که در راهش قدم بردارم و خود را وقفش کنم.

در این تصورند که بله این انتخاب خودم بوده است. از اینها باید خواهش کرد آخرین باری را که دویا سه ساعت پشت سرهم تفکر کرده‌اند و سعی کرده‌اند افکار خود را منظم کنند به یاد آورند. شاید بتوانند این نکته را دریابند که چشم‌ها و نه اندیشه‌شان این چرخش عقیدتی را به وجود آورده است. بنابراین سگ‌دو زدن و تلاش کردن برای مشتی دلار بیشتر یا برای کسب جایگاه اجتماعی آن طور که جامعه تعریف می‌کند چه ارزشی دارد؟ در این رقابت بیهوده که اگر فردی نباشد فرد دیگری به راحتی جایگزین می‌شود و همان کار را با کیفیتی کم و بیش مشابه انجام می‌دهد، این نوع هدف‌گذاری‌ها به چه کار می‌آید؟ و چرا ارزشمند است؟ توجه کنیم که مسئله حال بهتر یا خوشحال‌تر بودن نیست. این است که بتوانیم خود را قانع کنیم که تلاشمان ارزشمند است، نه با استدلال‌های عاریتی و برگرفته از محیط و تکرار مکراتی که از استاد و پدر و مادر و تلویزیون و ماهواره و... می‌شنویم. با استدلالی که تک‌تک کلماتش را خودمان انتخاب کرده باشیم. بدانیم که هر کلمه و هر بندش چرا در اینجا قرار گرفته است و چرا قابل جایگزینی با چیز دیگری نیست. و اما کدام فضیلت است که ما را در این راه کمک خواهد کرد؟

بدون مقدمه، شجاعت؛ این تاج‌دار تمامی فضایل و آن دیالکتیک ظریف درونش. آیا کسی که خود را از پنجره‌ای به پایین پرتاب می‌کند و حتی عرضه‌ی درست خودکشی کردن را ندارد شجاع است؟ هرگز. بی‌باکی نادان چه دور است از شجاعت. گویا دانایی شرط شجاعت است. و البته چگونه می‌توان بدون شجاعت دانایی داشت؟ چگونه یک بزدل و ترسو می‌تواند به دانایی برسد؟ این دیالکتیک میان دانایی و شجاعت که افلاطون در مکالمه‌ی لاخس به بهترین وجه آن را به تصویر کشیده گویا همچنان لایحل باقی مانده است. بباید اقلأً توجه خود را به دلیری معطوف کنیم. آیا تاب دلیری را داریم؟ آیا می‌توانیم از مزخرفات و ارزش‌های قراردادی و عاریتی دست بکشیم؟ ارزش‌هایی که ممکن است یک خواننده‌ی مبتذل را به عرش اعلا برساند و موسیقی‌دانی چیره‌دست را به ازدوا. آیا انتهای هدفمان لامبورگینی سوار شدن و کد زدن از ساعت ۸ صبح تا ۵ عصر در گوگل است یا بازار، یا همین طور پشت هم درس خواندن و درس خواندن و درس خواندن بدون اینکه دلیل روشی برایش داشته باشیم؟ شاید هم بتوان این اهداف کوکانه را با آرمان‌ها و چشم‌اندازهای گسترشده جایگزین کرد. شاید بتوان همچون عیسی به صحن معبد خدا رفت و فرمود «نوشته شده است که خانه‌ی من خانه‌ی دعا خوانده خواهد شد، اما شما آن را لانه‌ی راهزنان کرده‌اید» یا همچون امام



## دانشکده در یک نگاه



اساتید دانشکده  
رؤسای دانشکده  
ادوار شورای صنفی دانشجویان  
ادوار انجمن علمی دانشکده  
فرماندهان فانوس  
زوج های دانشکده

معرفی شورای صنفی دانشجویان  
معرفی انجمن علمی دانشکده  
معرفی بسیج دانشجویی (فانوس)  
سخن اساتید و مسئولین  
دانستنی های به درد نخور!  
دانستنی های به درد بخور!  
رتبه دانشکده و دانشگاه

- تشکیل گروههای پویش مختلف (کتابخوانی، فلسفه و عکاسی)
  - پیگیری تهیه آبرسانکن، مایکروبویووسینک برای هر طبقه
  - برگزاری کنسرت گروه پالت : شورای ۹۴
  - جمیع آوری جزوای دانشجویان
  - ادامه فعالیت گروههای پویش
  - اکران فیلم
  - انتخاب نشیریه پویش به عنوان سومین نشیریه دانشگاه شورای ۹۷-۹۵ (از آبان تا بهمن منحل بود، با پیگیری دانشجویان از بهمن ماه ۹۵ دوباره برگزار شد، تا اردیبهشت ۹۷ که انتخابات دور بعد بود) :
  - تهیه پیش‌نویس آیین‌نامه‌ی سایت و اعتراض به اتفاقات افتاده در بیانیه‌ای از طرف شورا
  - برگزاری جلسه‌ی هماندیشی شورا و دانشجویان
  - برگزاری همایش کارآموزی
  - پیگیری مشکلات و ندینگ ماشین
  - اکران فیلم
  - کلامی با دانشجویان
- هم دانشکده‌ای‌های عزیز، شورای صنفی بیش از هر کس و هر نهاد وابسته به شماست. تفکرات و دغدغه‌های شما در سمت‌گیری‌ها و اولویت‌بندی‌های شورا تأثیر مستقیم دارد. قدرت شورا مستلزم اهمیت دادن شما به شورا و حمایت از فعالیت‌های شورا است. دانشکده‌ای که شورای قوی‌ای داشته باشد، خواست دانشجو در آن اعمال می‌شود. ساخت و سازها، تخصیص امکانات و فضاهای خریدها و... مطابق اولویت‌های دانشجویان انجام خواهد گرفت اگر دانشجویان به امور صنفی اهمیت دهند و در این حوزه به جای انفعال، به کنش روی آورند. به دانشجویان جدیدالورود امیدواریم (به ویژه دانشجویان ورودی ۹۷ که توانایی زیادی در آنها می‌بینیم) و از آنها تقاضا داریم که خود را کم‌کم به محور فعالیت‌های صنفی دانشکده و دانشگاه نزدیک کنند. در شورا بر روی دانشجویان دغدغه‌مندی که به هر صورتی قصد ایفای نقش در بهبود وضعیت دانشکده و هم‌دانشکده‌ای‌هایشان را دارند، باز است. چه کمک در برگزاری مراسم‌ها باشد، چه انتقال مشکلات، چه نوشت‌در پویش‌ها، چه ارائه‌ی مطلب برای بود شورا و چه انتقاد از عملکرد شورا. خلاصه هرگونه فعالیت صنفی، خریداریم ():
- کلامی با مسئولین**
- در ابتداء، شورای ۹۷-۹۸ از مسئولین دانشکده بابت تلاش‌ها و زحماتشان تشکر می‌کند. اما لازم می‌دانیم این نکته را متنذکر شویم که شورای صنفی تشکلی است که در بستر همکاری و تعامل با مسئولین به فعالیت می‌پردازد و مهم‌تر از آن،

## معرفی شورای صنفی دانشجویان



### معنی

روح شورای صنفی دانشجویان یک پدیده‌ی جهانی است. از آمریکا و فرانسه گرفته تا هند و رومانی. اما کالبدش کشور به کشور متفاوت است. گاهی آنقدر آزادی دارد که مثلا در فرانسه ۱۹۶۸، شورای صنفی دانشجویان دانشگاه سوربون، سلسله اعتراضات مدنی‌ای را جرقه زد که نزدیک بود به براندازی حکومت آن زمان فرانسه منجر شود و حتی رئیس‌جمهور وقت برای چند ساعتی از کشور فرار کرد! در ایران و خیلی از کشورهای دیگر اما، شورای صنفی دانشجویان از فعالیت سیاسی منع شده ولی همچنان، مطابق آیین‌نامه‌ی شورای صنفی دانشجویان مصوب وزارت علوم، ابزار قانونی دانشجویان برای آگاهی‌بخشی به یکدیگر در مورد حقوق و تکالیف دانشجویی، بهبود روحیه‌ی کار جمعی و بهبود وضعیت امور صنفی اعم از امور رفاهی، امور تربیت بدنی و نحوه‌ی ارائه‌ی خدمات آموزشی، همین شورای صنفی است. و این اصلاً کم نیست!

### شورای صنفی از نگاهی دیگر

ساختار شورای صنفی ساختاری سلسله مراتبی است. هرچند که فعالیت‌های شورای صنفی به این ساختار محدود نمی‌شود اما کلیت امر به این صورت است که دانشجویان واحد با رای مستقیم، اعضای شورای صنفی واحد را مشخص می‌کنند (واحد عموماً به معنای دانشکده یا خوابگاه است). اعضای شورای واحد با مسئولین واحد جلساتی خواهند داشت و امور صنفی را پیگیری و منتقل می‌کنند. شورای واحدها، شورای مؤسسه را تشکیل می‌دهند (مؤسسه عموماً به معنای دانشگاه است). و آنها نیز با مسئولین مؤسسه جلساتی را خواهند داشت و همین طور الی آخر... آمار و دست آوردها

شورای ۹۲-۹۱ :

- اعتراض به اینترنت دانشکده

- برگزاری مراسم روز معلم

شورای ۹۳-۹۲ :

- انتخاب نشیریه پویش به عنوان بهترین ویژه‌نامه ورودی‌ها

- برگزاری مراسم جشن عید قربان

- برگزاری جشن ۲۵ سالگی دانشکده

- برگزاری کنسرت چارتار

شورای ۹۴-۹۳ :

- برگزاری کنسرت علیرضا قربانی

## معرفی

در تعریف ساده‌ی انجمن علمی باید گفت «نهادی است مستقل در جهت انجام فعالیت‌های علمی و پژوهشی» که یکی از مهمترین وظایفش پیدا کردن مشتری برای دانشکده‌س. انجمن علمی به عنوان یکی از ۲ تشكیل دانشجویی دانشکده‌س که ۵ عضو اصلی و ۲ عضو علی‌البدل اون هر ساله پس از رای‌گیری از دانشجویان دانشکده مشخص می‌شده و شروع به فعالیت می‌کنه. مهمترین چشم‌انداز انجمن علمی ارتقای سطح علمی دانشکده‌س از راه برقراری ارتباط بین شرکت‌ها و افراد برتر علمی در خارج از دانشکده و دانشجویان داخل اون و همینطور فراهم‌کردن فرصتیه برای پیشرفت. می‌شده گفت نشونه یک دانشکده پویا و موفق، داشتن انجمن علمی پویا و قدرتمنده و به جرئت می‌شده گفت انجمن علمی هر دانشکده نماد اون دانشکده‌س.

## انجمن ازنگاهی دیگر

انجمن علمی در حقیقت راه رسیدن به چیزهاییه که از زندگی معمول دانشجویی به دست نمی‌اد. یه راهه که شما می‌تونید دنبال ایده‌هاتون ببرید و بتونید با تلاش‌تون اون رو به نتیجه برسونید. با اینکه این کار به آسونی انجام نمی‌شده اما حداقل برای یه مدت ارزش تلاش و جنگیدن رو بدون شک داره. از یه طرف

شورای صنفی وسیله‌ی ایجاد فضای هم‌دلی میان مسئولین و دانشجویان و آشنایی بیشتر آنها با واقعیات و مشکلات یکدیگر است. اهمیت دادن هرچه بیشتر به شورا، اهمیت دادن به دانشجویان است. دغدغه‌های شورای صنفی برخاسته از دغدغه‌های صنفی دانشجویان است و خواست شورای صنفی دانشکده در حقیقت خواست حدود ۳۱۰ دانشجویی است که در انتخابات آن شرکت کردن و رأی دادن و همه‌ی دانشجویانی که در مناسبات گوناگون از فعالیت‌های شورا حمایت می‌کنند.

## کلام آخر

فراتر از دانشکده اما، امروز خطری که بیش از هر چیز دانشگاه را تهدید می‌کند و دانشجوی آگاه نباید از آن غافل شود، پولی‌سازی دانشگاه است که از آموزش گرفته تا تغذیه و خوابگاه، گریبان‌گیر دانشگاه و دانشجویان شده. بی‌شباهت به سلطان نیست. آرام و در خفارشد می‌کند، گستردگی و گستردگر می‌شود و وقتی آسیب‌های جدی اش را بروز می‌دهد، دیگر امید چندانی به حیات نیست. یکی از وظایف اصلی فعالان صنفی این است که جلوی این سلطان را قبل از آنکه دیر شود بگیرند. و این امر ممکن نیست مگر به کمک خود دانشجویان.

انوار شورا	حسن ورودی	حسن بذرا	حسن بعد	بازارچه خیریه	مراسم افتخاری	کلاس‌های رفع انتقال
۹۱-۹۲	+	+	-	+	-	?
۹۲-۹۳	+	+	-	+	+	+
۹۳-۹۴	+	+	+	+	+	+
۹۴-۹۵	+	+	+	+	+	+
۹۵-۹۶	+	+	+	+	+	+
۹۶-۹۷	+	+	-	-	+	+
۹۷-۹۸	***	***	***	***	***	?

\* پیش از ۹۶ توسط انجمن علمی برگزار شد.  
\*\* به تینل مصادف با معرفه و معرفت، معرفتی از اسلام مشارقه برگزار شد.  
\*\*\* را پیش از سالگی انجام شد.



امنیت توآمپی تئاتر همین دانشکده با تلاش بچه ها برگزار شد. سال گذشته یعنی دوره دوازدهم اولین دوره مسابقات ملی داده کاوی امیرکبیر (DMC) رو برگزار کردیم و امسال هم در شرف برگزاری دومین دوره اش هستیم. امسال هم قراره برای اولین بار مجموعه سمینارهایی در خصوص تکنولوژی های متن باز تحت عنوان «اوپن فست» برگزار کنیم. (این بخش در اصل جداسدهی «متن باز» از جشنواره «لینوکس و نرم افزارهای متن باز امیرکبیر» هست) برای اولین بار هم دوره های دانشجویی که توی اون ها بچه های کارشناسی میان و تجربیات خودشون در زمینه های مختلف کاری، علمی و ... با بقیه به اشتراک میذارن داره تو دانشکده برگزار میشه که از همینجا به هر کسی که این متن رومی خونه میگیریم و دعوتش می کنیم که بیاد و ارائه داشته باشه. (لینک ثبت نامش توی کانال انجمن هست: دی)

#### دستنیافتنها

شاید خیلی کارا به خاطریه سری سیاستا از این طرف و اون طرف نشه که به آسونی انجام بشه. بعضی وقتا لازمه که دنبال بهدود شرایط باشیم تا چشمون رو به واقعیتا ببندیم.

#### حرف دل با مسئولین

خیلی ای که میان توی انجمن، دفتر کوچیک و نقلی ش میشه خونه دومشون. یه سریا بیشتر از اون که تو اتفاقشون باشن، روی صندلیای انجمن میشین.

این بچه ها انتظار زیادی هم ندارن چون هدفشون از امدن به انجمن چیز دیگه ای بوده ولی خب لازمه که حس کنن بهشون اهمیت داده میشه؛ برای کاراشون، برای زحماتشون، به حرفashون احترام گذاشته بشه، بهشون اعتماد شه. نمی دونین یه توجه ساده کلی انرژی بچه ها رو واسه کار کردن بالا می بره و کیف میکن؛ دی تا اینجا و تو این سالا خیلی کمکا و حمایتا از انجمن شده ولی اینا کافی نیست، بچه های انجمن برای ادامه فعالیتاشون به حمایت های خیلی بیشتری از طرف شما نیاز دارن.

اگه بچه ها بدون دانشکده مثه شیر پشتیشونه دیگه از چیزی ترسی ندارن.

#### حرف دل با بچه ها

بچه های دانشکده، شاید انجمن علمی ظاهرای یک گروه ۵ + ۲ نفره باشه اما باطن قضیه چیز دیگه ایه. برای اینکه انجمن علمی بتونه کارها رو به نحو احسن انجام بده و کلی برنامه هی خفن دیگه برگزار کنه که نه تنها بچه های خودشون کلی ازش سود ببرن بلکه دیگران هم بتونن از این برنامه ها استفاده کنن، به تمام بچه های دانشکده نیاز داره نه فقط این ۵ نفر. دوستان، انجمن علمی دانشکده برای همه هی ما هستش و لطفا اگر ایده های دارین حتما با اعضای شورای

شاید توفضای مدرسه و توفضای معمول دانشجویی، هر کس به دنبال کارای شخصی خودش باشه ولی انجمن یه فرصت خیلی خوبه برای انجام کارای گروهی و کارایی که به نفع کلی آدم دیگه باشه که این می تونه شما رو بعد از دوره کارشناسی از بقیه تمایز کنه. عضویت تو انجمن علمی مسئولیتیه که با وجود فشارایی که داره، اگه درست مدیریت بشه می تونه شما را به خوبی آماده زندگی پر مشغله ای نده کنه. حداقلش اینه که اینجا اگه یه کاری اشتباه هم انجام بشه باز خواست نمیشین. خلاصه اینکه همچین نهاد دانشجویی فعالی یه راهه برای رشد علمی مجموعه و افراد اون، به ثمر رسوند ایده های دانشجویی، شکل گیری شخصیت مسئولیت پذیر و از همه مهم تر تجربه ای لذت بردن از کار گروهی دوستانه.

#### دستاوردها

سیزده سال از تشکیل این نهاد دانشجویی می گذره. آدم های زیادی اومدن و رفتن اما تلاش تک تکشون موفقیت و سربلندی انجمن و دانشکده بوده و بس. انجمن علمی مهندسی کامپیوتر تو دو دوره متوالی هشتم و نهم به عنوان برترین انجمن علمی دانشگاه انتخاب شده و در دوره دهم هم رتبه دوم رو کسب کرده ولی متناسبانه سالای اخیر علی رغم فعالیت بسیار زیاد انجمن علمی دانشکده مهندسی کامپیوتر، دانشگاه دیگه جشن انتخاب انجمن عملی برتر را برگزار نمی کنه! انجمن، هجده دوره مسابقات برنامه نویسی دانشجویی ACM-ICPC رو داخل دانشکده برگزار کرده و حالا اینقدر بزرگ شده که نه تنها این مسابقه هر ساله با همکاری چند دانشگاه مختلف از کشورهای دیگه به صورت مولتی سایت برگزار میشه بلکه دانشگاه های دیگه هم مسابقات انتخابی تیم های برترشون برای حضور تو مسابقات منطقه ای سایت تهران رو مسابقات ما میدون. از افتخارات دیگمون برگزاری ده دوره جشنواره لینوکس و دیگه شده یکی از نمادای دانشکدمون و اینقدر خوب بودیم توبرگزاریش که کلی آدم از جاهای مختلف ایران میان و توش شرکت می کنن. تو دوره نهم مسابقات موبی کد که مسابقه ای تو زمینه طراحی اپلیکیشن های موبایلی بود برگزار کردیم. یه ایده خیلی خوب دیگه ای که توی دوره نهم انجمن شکل گرفت برگزاری مسابقات لیگ برنامه نویسی امیرکبیر (APL) هست که در واقع مسابقه برنامه نویسی ویژه ورودی های جدید محسوب میشه و خداروشکر امسال هم پنجمین دوره اون برگزار شد. توی دوره دهم، دو تا مسابقه خیلی خوب توی سایت دانشکده برگزار کردیم که یکیش طراحی روی بوردهای FPGA و اون یکی طراحی سیستم های دیجیتاله. دوره یازدهم هم یه کنفرانس بین المللی خیلی خفن تو حوزه

اما خوب تمام دنیا دانشگاه‌ها با دانشآموختگانشون کلی کار می‌کنن و کلا شما عزیزان سرمایه‌ی دانشگاه هستین. اما متأسفانه گویا این مسائل زیاد برای دانشگاه ما ارزش نداره: دی. بیان و تجربیاتتون رو تو هر زمینه‌ای که هست و فکر می‌کنین می‌تونین با انتقال دادن شون کمکی به بچه‌های دانشکده بکنید با ما در میون بذارید. در ضمن ما به کمک سید محمد مهدی احمدپناه که همیشه هوای انجمن رو داشته و کلی کمک کرده یک سری ارائه‌های فارغ‌التحصیلان رو برگزار می‌کنیم که امیدواریم بتونیم این سری از ارائه‌هارو خیلی بیشتر از گذشته با حضورتون توانی دانشکده داشته باشیم.

### کلام آخر

به قول یکی از دوستان انجمنی، انجمن علمی جاییه که علی رغم همه‌ی سختی‌ها و بدوبدهاش می‌تونید کلی اتفاقای خوب رو تجربه کنین، کلی دوستای خوب پیدا کنین و یه سال پرخاطره رو برای خودتون بسازین. بدونین که وقتی وارد انجمن می‌شین یه خونواه داره که مته کوه پشتتونه و همه‌ی برای همیشه هواتون رو دارن. این خونواه یه آرزو بیشتر نداره و اون اینه که چراغ این خونه همیشه روشن بمونه. این که مدام پرچم بره بالاتر و بالاتر. اینکه نکنه یه روزی برسه که «کلید خونه به دست ناها لان بیفته» اینم بگم که این نوشه حرف ۱۳ دوره انجمنه، حرف دل حداقل ۶۵ نفره که تو ش عضو بودن و میشه حرف صدها نفر که با جون و دل براش زحمت کشیدن و بزرگش کردن.

انجمن در میون بگذارین تا بتونیم سال به سال برنامه‌های خفن‌تری برگزار کنیم و اشکالات برنامه‌های قبلی رو هم بگیریم. خلاصه که انجمن خودتون رو تنها نذارین! اگر بخواه جز این چیزا از انجمن بگم، خلاصه مطمئن از هر کسی که چه توانی انجمن علمی عضو بوده، چه نبوده و خیلی فعال بوده، از خاطرات دوران کارشناسیشون بپرسین حتماً حتماً یکی از قسمت‌های اصلیش به خاطره‌های برگزاری رویدادهای انجمن برمی‌گردد. راستی، یه تفکری جدیداً او مده که انجمن علمی بودن وقت تلف کردن و از این حرف، از همین تریبون اعلام می‌کنم که حدوداً تمام کسایی که اینجا عضو بودن (بدون اغراق) از خنای دانشکده بودن و همگی به هدف‌هاشون رسیدن. اگر از هرکدوم بپرسین که پشیمونی که عضو بودی و انقدر دنبال این کارها دویدی... قطعاً نه تنها جواب نه نمی‌شنوی بلکه می‌گه تجربیاتی که به دست آورده کلی هم کمکش کرده! خلاصه هر چی از خوبی‌های اینجا بگم کم گفتم، بباید که با هم کلی خاطره خوب بسازیم و کلی کارهای خفن خفن بکنیم و تو شرایطی که متأسفانه مسئولین خیلی به فکر مانیستن، برای پیشرفت خودمون یه قدمی برداریم. به نظرم وقتی که یکم با دانشآموختگان هم صحبت کنیم. دانشآموختگان عزیز، لطفاً هر کجا که هستین چه داخل کشور چه در خارج کشور، می‌دونیم که سرتون خیلی شلوغه و هرکدوم از شما یه جای دنیا دارین کلی کار خفن می‌کنین.



به دنبال ایده بودن و هم همکاری با بقیه و در قالب تیم رشد کردن. فانوس یعنی انجام وظیفه و مسئولیت‌پذیری با وجود همه‌ی فشارها و به معنای واقعی کلمه جایی برای رشد همه‌ی جانبی علمی، فرهنگی، اجتماعی، شخصیتی و... .

در فانوس اختیارات همه‌ی کسان است و کسی بالا نیست. هیچ‌گروهی نمی‌تواند فانوس را تصاحب کند و هیچ‌کس حق ندارد جلوی بقیه را در راه کمک به وطن و انقلاب بگیرد. با این تفاسیر باید گفت فانوس یک تشكل است برای تمام فصول.

#### دستاوردها و آمار

دستاوردهای فانوس را باید به دو بخش تقسیم کرد.

#### دستاوردهای علمی

طرح جامع راه مهندسی: توسط بسیج دانشگاه راه‌اندازی شده و کلیتش روش ساختن مسیر پیش روی دانشجوها، اعم از بازار کار و تحصیلات تکمیلی، با دعوت از فارغ التحصیلان شاغل و کارآفرینان و برگزاری همایش که از نمونه‌های میشه به برگزاری دوره اسکرام مستر حرفه‌ای، آموزش میکروکنترلر، سری سeminarهای امنیت اطلاعات و ارتباطات، سminar محاسبات کوانتومی با مشارکت انجمن رمز ایران و تشکیل کارگروه فجایی برای بررسی فرصت و تهدیدهای فضای مجازی اشاره کرد.

نقش آفرینی تخصصی و مطالبه‌گری: این مسئله که یکی از وظایف مهم بسیج دانشجوییه، در سال‌های گذشته هم صورت گرفته و در سال پیش رو نیز ان شاء‌الله با رویکردهای مختلف چون حمایت از تولید ملی، بومی‌سازی علوم، ارتباط صنعت با دانشگاه و... صورت خواهد گرفت.

از بقیه‌ی فعالیت‌ها میشه به همایش بررسی تحصیل و زندگی در خارج از کشور با حضور اساتید و دانشجویان، برگزاری همایش انتخاب واحد توسط رنک‌های دانشکده در سال ۹۶ و کمک به دانشجویان ورودی جدید، برگزاری کلاس‌های حل تمرین در صورت نیاز مانند حل تمرین ریاضی ۱ و... اشاره کرد. اکران مستندهای علمی با رویکرد اجتماعی فرهنگی مثل مستند میراث آبرتا که با حضور عوامل مستند و اساتید اکران شد و مستند راز دره سیلیکون که مستند ساخته شده توسط BBC در سال ۲۰۱۷ بود و بچه‌های فانوس برای هر دو قسمت این مستند زیرنویس فارسی تهیه کردن، وارد کردن بچه‌ها به بازار کار و برگزاری دوره‌های کارآموزی که توسط ادوار فانوس در شرکت‌های خصوصی یا دولتی انجام میشه

و...



معرفی بسیج دانشجویی (فانوس)

معنی

به نام او

سلام

فانوس (فناوری اطلاعات نرم‌افزار و سخت‌افزار) یا همان بسیج دانشکده، بیشتر از یک تشكل یا گروه، یک تفکر را معرفی می‌کند. تفکری پیشرو و به سمت جلو، تفکر ایشاره و از خودگذشتگی، تفکری که هر وقت مشکلی در جایی از کشور به وجود آمده، وظیفه‌ی خود دانسته حضور داشته باشد. تاریخچه‌ی این تفکر مربوط به این چند سال گذشته نیست: اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کردند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست. (آل عمران ۱۷۳)

فانوس جاییست که به کارها جهت می‌دهد و به اهداف واقعیت. فانوس راه را روشن می‌کند...

#### فانوس برای تمام فصول

فانوس یعنی جایی که هر کاری چندین و چند برابر نتیجه می‌دهد. جایی برای یافتن رفیق‌هایی چون اعضای خانواده، یافتن وظیفه و در یک کلام یافتن همه چیز.

فانوس همچون سیمرغ عطار است؛ داستان سی پرندۀ که به کوه قاف می‌رسند و سیمرغ می‌شوند. تشكلی که تشکیل شده از ماست، فانوس خود ما است. همچون یک چارچوب است که می‌توان هر کار مفیدی را (هر کاری که به رشد انقلاب و بچه‌هایش - بدون هیچ‌گونه فیلتر و برجسب- منجر شود مفید است) که در ذهن می‌گنجد، در بهترین حالت ممکن به سرانجام رساند. کافیست ایده بین اعضا (که بدون هیچ فرم و یا هر چیز دست و پا گیر دیگری عضو شدند) گفته شده و دلایل مفید بودن ایده مشخص شود تا به کمک هم آن ایده تحقق یابد و در این بین مسئول فانوس (که خود اعضا اورا انتخاب می‌کنند و فقط مسئول است و نه رئیس، فقط هماهنگی انجام می‌دهد و نه فرماندهی) به دنبال کارهای مجاز و امکانات باشد. هر فعالیتی (به جز سیاسی‌بازی و حزب‌گرایی که ما همه از آن بیزاریم) یعنی هر نوع فعالیت علمی، فرهنگی و یا فنی ولی بدون موازی کاری. به همین سادگی. جایی که هم می‌توان فکر کردن را یاد گرفت و هم

خروجی اپلیکیشن). در همه جای دنیا پروژه‌های بزرگ منشآشان یکی از آزمایشگاه‌های بزرگ دانشگاه‌های است ولی پایان‌نامه‌های ما گوشی قفسه‌ها خاک می‌خورند تا چه زمان این خاک را سرفه کنند و از آن‌ها استفاده شود. دوم. ارتباط ضعیف با صنعت است که نشانه‌ی بارش کارکردن بسیاری از دانشجویان ارشد و دکتری در همان شرکت‌هایی است که می‌بایست پروژه‌های تحقیقاتی و حتی پیاده‌سازی آنها توسط دانشجویان در داخل دانشگاه اجراشی شود. در واقع به جای اینکه ما بخشی را در دانشکده داشته باشیم که با توجه به علم و حیطه‌ی تخصص اساتید این پروژه‌ها را از شرکت‌ها و سازمان‌های دولتی و حتی دفاعی جذب کند و هر استاد دانشجوهای مورد نیاز آن پروژه‌ها را انتخاب نماید، دانشکده و استاد سهم خود را از حق‌الزحمه‌ی پروژه بردارند و به دانشجو هم حقوقش تمام و کمال پرداخت شود، این شرکت‌های فرصت‌طلب هستند که دانشجویان را به کار می‌گیرند و دانشگاه می‌ماند و حوضش و خیل عظیمی از پروژه‌های دولتی و غیردولتی که روی زمین مانده است و پایان‌نامه‌های خاکی. دانشجو به خاطر درسی که می‌خواند و پروژه‌ای که انجام می‌دهد اصلًاً پولی نمی‌گیرد و یا در بعضی مواقع پول بسیار کمی می‌گیرد و حس بیگاری را شدیداً تجربه می‌کند. در واقع اگر بخواهد خوب درس بخواند باید همچنان وابسته به خانواده باشد و اگر بخواهد از لحاظ مالی تامین باشد نمی‌تواند خوب درس بخواند چون فاصله پروژه‌ها و دروس دانشگاه و صنعت بسیار است. حال با این تفاسیر پیدا کنید پرتفعال فروش را. سوم. وضع اسفبار حمایت دانشکده از استارت‌آپ‌های دانشجویان است. افراد زیادی را دیدیم که ایده‌هاییان به‌خاطر این حمایت ضعیف مُرد، در صورتی که اگر دانشکده چند راهنما را با این تیم‌ها همراه می‌کرد قطعاً درصد قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها می‌توانستند به موفقیت نزدیک شوند و دانشگاه بابت حمایت‌هاییش، درصدی سهام در این مجموعه‌ها داشته باشد. در ابتدای راه حمایت‌ها مالی نیست، البته حمایت مالی نیز در مراحل بعدی نیز لازم است. در این یک مورد دانشگاه‌های دیگر می‌توانند کمی الگوی ما باشند. بابت دسته سوم که از بدو ورود می‌خواهند اپلای کنند واضح است این بیشتریک مشکل فرهنگی است و متأسفانه دانشگاه و مسئولین هیچ کاری در این ۴ سال در راستای مقابله با این تفکر نمی‌کنند و همه‌ی ما من جمله فانوس بابت این مشکل مقصراً هستیم. گویی رسالت دانشگاه‌های ما این است که تبدیل به شرکت پست دانشجویان شوند و اساتید ما همچون

## دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی

یه قسمتیش مربوط می‌شده به اردوها، اردوی مشهد ویژه ورودی‌های جدید اوایل ترم‌های فرد، اردوهای جهادی که تو مناطق محروم کشور مون برگزار می‌شده و انواع کارهای فرهنگی، آموزشی، عمرانی و... رو شامل می‌شده و معمولاً شهریور هرسال هستش. البته نباید از جهادی حاشیه تهران غافل شد، اردوی راهیان نور که اواخر هر سال قبل از عید برگزار می‌شده و فضای دوستانه این اردو باعث شده که به لطف خدا شرکت‌کننده‌های اردو هرساله تعدادشون بیشتر شده، بازدید از خانواده‌ی شهدا، مراکز توابنخشی، مراکز آسایشی و انواع اردوهای تفریحی و زیارتی مثل کویر مرنجاب، مزار شهدا، پینت بال، شمال، کاشان، کوهنوردی در ارتفاعات تهران.

قسمت بعدی شامل تشکیل حلقه‌های کتابخوانی حول موضوعاتی مانند فلسفه‌ی دین، سیرکتب شهید مطهری، طرح کلی اندیشه اسلامی، برگزاری مسابقات کتابخوانی مانند مسابقه‌ی کتابخوانی خاطرات سفیر و بردکرسی‌ها به مناسبت هفته‌ی کتابخوانی، برگزاری جشن‌ها و پخش کردن شیرینی و شربت به مناسبت اعیاد و مناسبت‌های مختلف مثل جشن غدیر و امثال آن، نشریه‌ی علمی-فرهنگی فانوس که تا به حال ۲۳ شماره از این نشریه پخش شده، سیاه پوشی محرم، قرائت زیارت عاشورا و تعظیم شعائر حسینی، پذیرایی و پخش رزق و فضاسازی دانشکده، برنامه‌ی اهدای خون که ترم‌های گذشته توسط بسیج دانشجویی دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر با موفقیت در سطح دانشگاه اجرا شده بود.

و در کل تشکیل یک جمع دوستانه چند بعدی که از همه لحاظ رشد می‌کنن.

## سخنی‌یا مسئولین دانشکده

حرف و درد دل با مسئولین بسیار است و زمان کوتاه. در این چند خط موضوع اپلای دانشجویان را (به عنوان بزرگترین سرمایه‌های کشور عزیزمان) بررسی می‌کنیم، شاید که آگاه شویم.

دانشجوها به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند؛ عده‌ی کمی به دانشگاه‌های خودمان امیدوار هستند، عده‌ای ابتدای این امید را دارند و به مرور در دانشگاه نا امید می‌شوند و عده‌ای از همان ابتدای دوران دانشجویی به دنبال اپلای کردن هستند. برای دسته‌ی اول آرزوی موفقیت و رشد در دانشگاه‌های خودمان را داریم.

اپلای کردن دسته‌ی دوم دلایل مختلفی دارد: اول. دانشجویان پروژه‌های مقطع ارشد و دکترا را نتیجه‌بخش و کاربردی نمی‌دانند (کاربرد نه لزوماً به معنای

گفتیم بنویسیم از امید و بر آن شدیم تا مجموعه‌ای تهیه کنیم از ایده‌آل‌ها، هدف‌ها و چشم‌اندازهایی که اساتید این دانشکده به آینده دارند (البته که فراموش کرده بودیم امید گوهر نایابی شده است) در هر صورت پس از تلاش‌های فراوان به مجموعه‌ی زیررسیدیم. از اساتیدی که به مالطف کردند و برایمان نوشتند بی‌نهایت ممنونیم. از اساتیدی که به مالطف کردند(!) و ننوشتند نیز سپاس‌گزاریم.

### دکتر صبائی

ما برای دانشکده برنامه‌ی راهبردی ۵ ساله تدوین کردیم. در این برنامه چشم‌انداز خودمان را مشخص کردیم. این برنامه در راستای برنامه‌ی راهبردی کلی دانشگاه است. هدف این برنامه این است که دانشگاه بتواند در بین ۲۰۰ دانشگاه برتر جهان قرار گیرد. اکنون رتبه‌ی دانشگاه امیرکبیر بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ است. همچنین دانشگاه برنامه دارد تا به دانشگاه نسل سه تبدیل شود. دانشگاه‌های نسل یک دانشگاه‌هایی بودند که فقط به تربیت نیروی متخصص می‌پرداختند. دانشگاه‌های نسل دو دانشگاه‌هایی هستند که علاوه بر آموزش به پژوهش و حل مشکلات صنعت و انجام پژوهش‌های تحقیقاتی برای پیشبرد علم و دانش نیز قدم بر می‌دارند. به دانشگاه‌های نسل سه دانشگاه‌های کارآفرین گفته می‌شود. یعنی هدف‌شان این است که آن علم و دانش تدریس شده بتواند به محصول قابل عرضه تبدیل شود. از پیشروترین دانشگاه‌های نسل سه دانشگاه استنفورد است که شرکت‌های زیادی از دانشگاه بیرون آمدند. مانند شرکت‌های Google، Sun و hp.

در همین راستا مانیز تلاش کردیم تا در زمینه‌ی آموزشی برنامه‌های آموزشی را بروز کنیم. تغییر برنامه‌ی کارشناسی از کارهایی بوده که در جهت اهداف دانشگاه برای ارتقا به نسل سه انجام شده است. آزمایشگاه‌ها با درس‌ها همگام شده. اعطا‌پذیری بیشتر شده. درس‌های جدیدی نیز اضافه شده‌اند. برنامه‌ی ارشد نیز به میزان خوبی پیشرفت کرده است. دانشگاه‌هایی مثل امیرکبیر که دانشگاه‌های سطح

کاتالیزور با توصیه‌نامه‌هایشان به این فرآیند سرعت بخشدند. حتی اگر مشکلات قبلی (ارتباط با صنعت و...) هم حل بشوند این مشکل تفکری بین بچه‌ها بیشتر طول می‌کشد تا حل شود. در واقع دانشگاه و مسئولین نه تنها آگاهی نمی‌دهند در این زمینه، بلکه بعضی از اساتید حتی دانشجویان کارشناسی را به این امر تشویق می‌کنند، هرچند که اپلای فی نفسه کار اشتباهی نیست و خیلی‌ها اپلای کرده و قوی‌تر برگشته‌اند، اما مشکل این تشویق‌ها تزییق نامیدی است که بخشی از آن هم به سبب خود آن‌ها و فتارهایشان پیش آمده است. اینها همه قسمی از دلایل مرتبط با دانشکده برای اپلای کردن دانشجویان بود که همه و همه از صحبت با خود دانشجویان و اساتید به دست آمده است.

موضوعات دیگر و مشکلاتشان بماند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجله...

فانوس خود را موظف می‌داند که در حل تک‌تک این مشکلات به مسئولین عزیز کمک کند.

«کلکم راعِ و کلکم مسؤول عَنْ رَعِيَّةٍ» همه‌ی شما چون نگهبانان بابت اطرافیاتان مسئول هستید. **حرف دل با بچه‌ها**

گفتن متن معرفی زیاد شده ماهم گفتیم چشم. خلاصه‌اش می‌کنم:

بی‌دغدغه نباشید و بدونید که در نهایت شمایید که قراره آینده روبرو بازیزد، بعضی وقتاً متأسفانه مسئولین همکاری و حمایت لازم رونمی‌کنند پس باید همیشه آماده‌ی شرایط سخت بود و توهمین سختی‌هاست که آدما ساخته می‌شون و عیارشون مشخص می‌شون. سختی‌هایی از جنس اینکه علاوه بر درس خوندن و دغدغه‌های زیاد زندگی، شما کلی فعالیت تو تشکلی مثل فانوس دارید، انواع کارهای علمی، فرهنگی و... و اینا هیچ منافاتی باهم ندارن و همه باعث رشد شخصیتی شما هستن (می‌توانید خروجی‌های سال‌های اخیر فانوس رو ببینید که هر کدوم الان کجان و دارن چیکار می‌کنن).

عزیزی می‌گفت آدم کاراوش که بیشتر می‌شون بیشتر به کاراوش می‌رسد. دل‌سوز و بامعرفت باشید که اینا هم‌ش به بزرگ شدن شخصیت خودتون کمک می‌کنه و اگه تویک کلام خلاصش کنم باید بگم روحیه‌ی بسیجی داشته باشید، فارغ از گرایشات مذهبی و سیاسیتیون.

### کلام آخر

سلسله‌ی موى دوست حلقه‌ی دام‌بلاست هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

مشکل بزرگتر تأمین مالی ساخت این دانشکده است. در گذشته سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی سالی یک پروژه عمرانی قبول می‌کرد و اکنون چند سال است که دیگر هیچ پروژه‌ی عمرانی‌ای را قبول نمی‌کند. یعنی تأمین مالی پروژه‌ها از طریق دولت فعلًاً امکان‌پذیر نیست و بنابراین توسعه‌های عمرانی وابسته به بودجه‌ی تخصیص داده شده به دانشگاه است. با این توضیحات مانیاز داریم تا از روش‌های دیگری برای تأمین مالی استفاده کنیم. چند راه وجود دارد که در حال دنبال کردن آنها هستیم. مثلاً کمک گرفتن از خیرین و یا این که بتوانیم سرویس‌هایی داشته باشیم تا بتوانیم از آنها کسب درآمد کنیم و بتوانیم بودجه را تأمین کنیم. البته این مسیر، راه سختی است که در پیش داریم. در عین حال تلاش ما این است که فضای این جارانیز بهتر کنیم. در حال تکمیل ساخت سالن امتحانات هستیم و طرح نوآوری دانشکده را دنبال می‌کنیم. همچنین از ساختمان بغل نیزیک طبقه را گرفته‌ایم. دانشکده‌ی ما از نظر بسیاری از شاخص‌های ارزیابی بین‌المللی در ایران اول است. از نظر تعداد مقالات، تعداد ارجاعات و.... در یکی دو زمینه از این شاخص‌ها نیز ضعیفتر هستیم، مانند شهرت بین‌المللی و حجم قراردادهای صنعتی. یکی از هدف‌های ما نیز تقویت این زمینه‌هاست.

بنابراین به طور کلی اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم هدف ما و دانشکده این است که در مسیر توسعه و ارتقا به دانشگاه‌های نسل سه به کارمان ادامه دهیم. هم برنامه‌های آموزشی و هم پروژه‌های تحقیقاتی تحصیلات تکمیلی، هم قراردادهای صنعتی و نیز ارتباط با صنعت را افزایش دهیم و بتوانیم فضای زیرساختی و ساختمانی را نیز توسعه دهیم تا بتوانیم فعالیت‌هایمان را بهتر انجام دهیم.

## مهندس عبدی

با توجه به مذاکراتی که با مدیریت دانشگاه داشته‌ایم قرار بر این شده که زمینی برای دانشکده بگیریم و یک دانشکده‌ی جدید تأسیس کنیم که در شان دانشکده‌ی کامپیوتر در ایران باشد (حالا خارج را بررسی نمی‌کنیم). چون من دانشگاه‌های شریف، تهران، علم و صنعت و خواجه نصیر را دیده‌ام که دانشکده‌های خوب و بزرگی دارند. برآورد ما از میزان فضایی که لازم داریم حداقل ۲۰۰۰۰ متر است تا بتواند جوابگوی نیازهای ۲۰ سال آینده دانشکده باشد.

یک هستند، اگر یک برنامه‌ی آموزشی را تغییر دهند و در شورای آموزشی تصویب کنند، دانشگاه‌های دیگر می‌توانند از آنها تبعیت کنند؛ همانطور که اکنون برنامه‌ی ما در چند دانشگاه دیگر نیز در حال اجرا است. از جهت پژوهشی تلاش ما این است که پژوهه‌های ارشد و دکترا را به سمت کاربردی بودن سوق دهیم.

برنامه‌ی دیگر دانشکده تشکیل شورای مشورتی صنعتی (industry advisory board) است تا بتوانیم از صاحب‌نظرانی که در صنعت هستند کمک بگیریم. این شورا در بسیاری از دانشگاه‌های جهان فعال است. این گروه سالی یکی دو بار تشکیل جلسه خواهند داد. در این جلسات ما از صنعت‌گران می‌خواهیم تا درباره‌ی برنامه‌ی آموزشی نظر بدهند. همچنین آنها نیازهای صنعت را در این جلسه عنوان می‌کنند و استادها نیز فعالیت‌های پژوهشی خود را ارائه می‌دهند. این موضوع منجر به سوق پیدا کردن پروژه‌های دانشگاهی به سمت صنعت خواهد شد و نیز امکان حمایت مالی از پژوهه‌ها نیز فراهم خواهد آمد. ان شاء‌الله اولین جلسه‌ی این شورا در نیمه‌ی اول سال بعد اجرا خواهد شد. راه‌اندازی مرکز نوآوری دانشکده در برنامه‌ی ما است. امیدواریم تا بتوانیم آن را به‌زودی تأسیس کنیم. در این مرکز سعی ما بر این است تا به گروه‌ها و پژوهه‌هایی که ایده‌های خامتری دارند، با ساخت‌گیری کمتری جا دهیم تا بتوانند کار کنند و اگر به آن پختگی موردنظر رسیدند آنها را به مرکز بالاور منتقل کنیم. در چند زمینه تخصصی صنعتی نیز برنامه داریم تا تمرکز کنیم. یکی از این زمینه‌ها بحث اینترنت اشیا است. یکی دیگر از این زمینه‌ها فناوری‌های مالی و فینتک است که استارت‌آپ‌های زیادی در دنیا در این زمینه در حال رشد هستند. زمینه‌ی دیگر نیز big data و machine learning است که برنامه داریم تا بتوانیم تمرکز استادهای دانشکده را متمایل به این زمینه‌ها کنیم تا منجر به هم‌افزایی شود. از نظر فضای کاری حدود ۵۵۰۰ مترمربع زیربنا در اختیار ما است و ۱۱۰۰ نفر دانشجو نیز داریم. این یعنی هر دانشجو ۵ مترمربع استانداردها بیان می‌کنند به ازای هر دانشجو حداقل ۱۵ مترمربع فضای باید وجود داشته باشد و ما برای این که به این استاندارد برسیم به فضایی با اندازه‌ی سه برابر فضای موجود نیاز داریم. بنابراین نیاز به ساخت دانشکده‌ای جدید داریم. این موضوع با چند مشکل روبرو است. اول این که دانشگاه لازم است تا زمین خوبی در اختیار ما بگذارد و

### دکتر همایون پور

چشم انداز و اهداف اینجانب طرف ۵ سال آینده:

- ادامه‌ی تدریس در مقاطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی
- مدیریت بهتر فعالیت‌ها، کاهش روزمرگی و تخصیص وقت بیشتر به مطالعات در زمینه‌های تخصصی و عمومی
- تقویت فعالیت‌های ارتباط با صنعت و تلاش در راستای برآوردن نیازهای علمی و صنعتی کشور در زمینه‌های تخصصی خود
- انتشار خروجی فعالیت‌های علمی، تحقیقاتی و ارتباط با صنعت خود در قالب گزارشات علمی، مقالات و کتاب‌های درسی دانشگاهی
- انجام فعالیت‌های فرهنگی

### دکتر زرندی

امیدوارم که در پنج سال آینده مقام‌های بین‌المللی بیشتری کسب کنیم و شاهد موفقیت بیشتر دانشجویان در عرصه‌ی کار باشیم و موضوعات کامپیوترا بیشتری را در دانشکده تحت پوشش قرار دهیم تا بتوانیم به تولید علم و پیش‌برد اهداف کشور کمک کنیم. همچنین انتظار من این است که یک ساختمان جدید برای دانشکده داشته باشیم و تعداد اعضای هیئت علمی نیز افزایش یابد. امیدوارم این روند مهاجرت دانشجویان نیز کاهش یابد.

### دکتر بخشی

شما گفتید چشم‌انداز و هدف ولی من بیشتر آرزو و آمال را می‌گوییم. مانند ۵ سال قبل، امیدوارم بتوانیم تا ۵ سال آینده یک دانشکده در حد نام و اعتبار دانشکده‌ی مهندسی کامپیوترا داشته باشیم. مورد دیگری که امیدوارم اتفاق بیفتد این است که جو علمی دانشجویی با برگزاری سینه‌های متعدد توسط مدعوین، اساتید و بخصوص دانشجویان دکتری فعال‌تر شود.

به دنبال خیر هستیم؛ بهخصوص از بین فارغ‌التحصیلان خودمان که در صنعت فعال هستند تا بتوانند به ما کمک کنند. امید ما این است که حداقل در پنج سال آینده بتوانیم کلاس‌های خودمان را به آنچه منتقل کنیم. نظر من این است که گام‌به گام تغییرات را انجام دهیم تا بتوانیم از ظرفیت‌ها به خوبی استفاده کنیم. تا چند سال آینده که اینجا هستیم برنامه داریم تا دانشکده را گسترش بدیم و طبقه‌ی دوم ساختمان کناری را بگیریم و برخی کلاس‌ها را به آنچه منتقل کنیم تا از نظر آرامش شرایط مناسبی داشته باشند.

گام دیگری که برمی‌داریم جذب اساتید جدید است. یعنی ما باید حداقل ۴۸ استاد داشته باشیم که الان با توجه به استعفا و عدم همکاری و نیز بازنشسته شدن چندی از اساتید باید در این گام قوی‌تر عمل کنیم تا بتوانیم جایگزین برای استادهای قدیمی پیدا کنیم. امیدواریم بتوانیم فضای استخر را که اکنون نیمه‌کاره است، تمام کنیم و بخش IOT دانشکده در آن قسمت فعال شود تا بتوانیم پروژه‌های صنعتی در این زمینه داشته باشیم. یکی دیگر از کارهایی که می‌خواهیم انجام دهیم ایجاد سالن امتحانات است که ظرفیت آن حدود ۱۵۰ نفر است و نیز برای سینه‌های نیز می‌توانیم از آن استفاده کنیم. قولی که قبل‌آمدیم و نتوانستیم انجام دهیم هم این است که بتوانیم فضای بزرگتری به انجمن علمی و شورا اختصاص دهیم تا بتوانند فعال‌تر باشند و جلسات‌شان را در فضای بهتری دایر کنند. همین الان جشنی که در حال انجام است مرهون خدمات این گروه‌هاست و من اعتقادم این است که همه‌ی بچه‌هایی که از قدیم در انجمن علمی و شورای صنفی بودند، اکنون در صنعت از مدیران موفق هستند. به عنوان نمونه آقای مظاہری، مدیر عامل توسعه تکنولوژی ترابی و یا آقای قنادپور و یا آقای بنایی از کسانی هستند که در ایران مانند و اکنون در صنعت جزو فعالان هستند.

### دکتر راستی

به امید آنکه دانشکده‌ی مهندسی کامپیوترا دانشگاه صنعتی امیرکبیر یک دانشکده پیشرو در کارآفرینی در حوزه‌ی فناوری اطلاعات و ارتباطات باشد و هر دانشجویی کارآفرین بزرگ گردد.

## دانستنی‌های به درد نخور!

- در حدود سال ۷۳ قسمتی از امکانات دانشکده شامل چند کامپیوتر پنتیوم ۶ و یک پنتیوم ۷۰ بوده است.
- در سال ۷۷ کدهی دانشکده راه‌اندازی شد.
- در سال ۷۷ هرگونه استفاده از سرویس‌های اینترنت از قبیل IRC، FTP، Mail، Telnet، Web و... ممنوع بوده و با متخلفین به شدت برخورد می‌شده است!
- در سال ۷۷ تیم فوتبال دانشکده اولین برد خود را کسب کرد.
- در سال ۷۹ دانشجویان خواهان ریاست دکتر صاحب‌الزمانی بودند، چون در آن زمان سن ایشان به دانشجوها نزدیک‌تر بود!
- در سال ۷۹ معدل دانشکده مشروط بود.
- تا حدود سال ۸۰ انتخاب گرایش بعد از گذراندن ۶۵ واحد عمومی انجام می‌شد. (هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش!!)
- در سال ۸۰ کامپیوترهای مربوط به اینترنت جدا بودند.
- در سال ۸۰ در طبقه‌ی همکف دستشویی جدیدی تاسیس شد.
- تا حدود سال ۸۲ گرایشی به نام فناوری اطلاعات در دانشکده موجود نبود.
- در سال ۸۶ گروه بازی‌سازی فعالیت خویش را آغاز کرد.

## دانستنی‌های به درد بخور!

### سال ۸۷-۸۸:

- برگزاری اولین جشنواره‌ی لینوکس توسط انجمن علمی دانشکده (دوره‌ی با ۱۲۰ نفر شرکت کننده)
- برگزاری اردوی شیراز (شورای صنفی دانشکده)
- برگزاری افطاری سالانه دانشکده (شورای صنفی دانشکده)
- برگزاری جشن ۲۰ سالگی دانشکده (شورای صنفی دانشکده)
- برگزاری جشن بیست‌سالگی اینترنت (انجمن علمی و شورای صنفی)
- برگزاری کنفرانس ملی انجمن کامپیوتر ایران (توسط دانشکده و با همکاری انجمن علمی و شورای صنفی)
- کسب مقام اول تیم SOS دانشکده‌ی کامپیوتر در مسابقات رباتیک خوارزمی
- کسب مقام اول تیم SOS دانشکده‌ی کامپیوتر در مسابقات رباتیک جهانی
- آغاز برگزاری دوره‌های آموزشی انجمن علمی (کانون آموزش)

### سال ۸۹-۸۸:

- برگزاری اردوی یک روزه‌ی علمی بازدید از دیتابیس پارس آنلاین (انجمن علمی)
- برگزاری دومین جشنواره‌ی لینوکس (سه روزه‌ی ۲۵۰ شرکت کننده)
- برگزاری دوره‌ی مسابقات هوش مصنوعی AUTC (انجمن علمی)
- برگزاری دوره‌های آموزشی (انجمن علمی)
- برگزاری جشن دهه ۷۰‌ای‌ها

کسب مقام اول رباتیک شبیه‌سازی امداد توسط تیم IranOpen در مسابقات SOS در ایابی تعدادی از دانشجویان دانشکده به المپیاد مهارت کشوری افزایش اقدامات دانشجویان برای ادامه تحصیل در کشورهای خارجی

### سال ۹۰-۸۹

برگزاری کنفرانس ملی و بین‌المللی آموزش الکترونیک (E-learning) (توسط دانشکده با همکاری انجمن علمی و شورای صنفی)  
برگزاری جشن عید قربان توسط شورای صنفی دانشکده  
برگزاری جشن روز معلم با حضور استاد دانشکده (شورای صنفی)  
برگزاری سومین جشنواره لینوکس (دوروز با ۲۱۰ نفر شرکت کننده)  
برگزاری دهمین دوره مسابقات ACM (انجمن علمی)  
کسب مقام اول تیم های والیبال و فوتسال دختران دانشکده  
کسب مقام اول تیم PMP دانشکده در مسابقات ACM غرب آسیا  
درخشش دانشجویان دانشکده در المپیاد کامپیوتر کشور  
نصب شیشه بین میزها و افزایش دوربین ها در سایت دانشکده کامپیوتر  
ایجاد سالن مطالعه خواهان و برادران  
قهرمانی تیم والیبال پسران دانشکده  
بهره برداری از ابر رایانه (پژوهشی ملی)  
اختیاری شدن درس زبان مашین برای گرایش نرم افزار  
بهبود نوسازی آزمایشگاه های دانشکده کامپیوتر

### سال ۹۱-۹۰

برگزاری یازدهمین دوره مسابقات ACM (انجمن علمی)  
برگزاری مراسم انارخوان شب یلدا (شورای صنفی)  
برگزاری اولین جشنواره بازی سازی دانشگاه امیرکبیر  
برگزاری مراسم روز معلم (شورای صنفی)  
کسب رتبه اول المپیاد دانشجویی کشوری توسط آقای مهران کاظمی  
کسب مقام دوم تیم SOS در لیگ شبیه‌سازی امداد هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی ربوکاپ آزاد ایران ۲۰۱۲ IranOpen  
کسب مقام سوم SOS در لیگ شبیه‌سازی امداد شانزدهمین دوره مسابقات جهانی ربوکاپ RoboCup Mexico ۲۰۱۲  
چهارمین دوره جشنواره لینوکس (انجمن علمی)  
تشکیل رسمی پژوهشکده رباتیک دانشجویی (تیم های رباتیک دانشگاه) به ریاست دکتر شیری (از استاد دانشکده کامپیوتر در آن زمان)

### سال ۹۲-۹۱

برگزاری مراسم افطاری (شورا صنفی)  
برگزاری دوازدهمین دوره مسابقات ACM (انجمن علمی)  
برگزاری اولین کارگاه ملی رایانش ابری (انجمن علمی)  
برگزاری مراسم روزهای معلم (شورای صنفی)  
برگزاری اولین دوره مسابقات هوش مصنوعی امیرکبیر AAI ۲۰۱۳  
برگزاری مراسم انارخوان شب یلدا (شورای صنفی)  
برگزاری اولین دوره مسابقات عامل های هوشمند امیرکبیر (انجمن علمی)

برگزاری پنجمین دوره‌ی جشنواره‌ی لینوکس امیرکبیر (انجمن علمی)  
برگزاری اولین دوره‌ی جشنواره‌ی ساخت بازی‌های رایانه‌ای امیرکبیر AUT game festival (انجمن علمی)  
کسب مقام اول رقابت فنی ورتبه‌ی سوم در لیگ شبیه‌سازی امداد هشتمین دوره‌ی مسابقات بین‌المللی ربوکاپ آزاد ایران- IranOpen- ۲۰۱۳ توسط تیم SOS دانشکده

کسب مقام دوم تیم SOS در لیگ شبیه‌سازی امداد هفدهمین دوره‌ی مسابقات جهانی ربوکاپ Netherland ۲۰۱۳ RoboCup نصب RFID به روی درب‌های کلاس‌های دانشکده و عدم امکان استفاده از کلاس‌های دار ساعت غیر آموزشی

### سال: ۹۲-۹۳

برگزاری مراسم ورودی توسط شورای صنفی، انجمن علمی و فانوس  
برگزاری مراسم عید قربان (شورای صنفی)  
برگزاری مراسم انارخوان شب یلد (شورای صنفی)  
برگزاری کنسرت گروه موسیقی چارتار (شورای صنفی با همکاری کانون موسیقی دانشگاه)  
برگزاری بازارچه‌ی خیریه به نفع کودکان کار در ایام محرم (شورای صنفی)  
برگزاری جشن ۲۵ سالگی دانشکده و گردهمایی فارغ‌التحصیلان (شورای صنفی)  
برگزاری دومین دوره‌ی مسابقات هوش مصنوعی امیرکبیر AAIc ۲۰۱۴ (انجمن علمی)  
برگزاری سیزدهمین دوره‌ی مسابقات ACM انتخاب منطقه‌ی غرب آسیا (انجمن علمی)  
برگزاری ششمین دوره‌ی جشنواره‌ی لینوکس امیرکبیر (انجمن علمی)  
برگزاری مسابقات ایده‌پردازی و برنامه‌نویسی اندروید- ایران موبی کد ۲۰۱۴ (انجمن علمی)  
برگزاری اولین دوره‌ی لیگ برنامه‌نویسی ACM مخصوص ورودی‌های جدید  
از سرگیری چاپ نشریه‌ی پویش  
قرارگیری دانشکده در لیست ۱۵۰ دانشکده‌ی برتر کامپیوتر در جهان در رتبه‌بندی شانگهای  
انتخاب پویش به عنوان بهترین ویژه‌نامه‌ی ورودی‌های جدید  
کسب عنوان برترین انجمن علمی دانشجویی دانشگاه  
کسب رتبه‌ی دهم المپیاد دانشجویی کشوری توسط آقای آرش رستگاری  
کسب رتبه‌ی پنجم مسابقات ACM منطقه‌ای غرب آسیا توسط تیم AUT Safe Men و عدم اعزام تیم به فینال مسابقات جهانی به علت برخی ناهمانگی‌ها  
کسب مقام قهرمانی تیم SOS در لیگ شبیه‌سازی امداد هجدهمین دوره‌ی مسابقات جهانی ربوکاپ Brazil ۲۰۱۴ RoboCup-  
کسب مقام قهرمانی تیم SOS در لیگ شبیه‌سازی امداد نهمین دوره‌ی مسابقات ربوکاپ آزاد ایران- IranOpen- ۲۰۱۴  
کاشت نهال خرمالوبه مناسبت ۲۵ امین سالگرد تاسیس دانشکده توسط دانشجویان و اساتید خرابی لوله‌کشی طبقه‌ی اول دانشکده و آبریزش سقفی دفتر انجمن علمی و شورای صنفی  
حضور کارمندی به عنوان مسئول برقراری نظم در سایت

### سال: ۹۴-۹۳

برگزاری کنسرت پالت (شورای صنفی)  
کاهش میانگین رتبه‌های ورودی به دانشکده به صورت چشم‌گیر و ادامه‌ی این روند در سال‌های آینده  
تغییر چارت آموزشی دانشکده  
برگزاری چهاردهمین دوره‌ی مسابقات ACM (انجمن علمی)

### سال: ۹۵-۹۴

پایان دوره‌ی ریاست دکتر رحمتی و شروع دوره‌ی ریاست دکتر صبایی

تعمیر دستشوابی‌های دانشکده

برگزاری مسابقات برنامه‌نویسی ACM برای اولین بار به صورت بین‌المللی و با همکاری دانشگاه TU آلمان  
حذف کامل گرایش فناوری اطلاعات در مقطع کارشناسی  
برگزاری هشتمین دورهٔ جشنوارهٔ لینوکس (انجمن علمی)

سال: ۹۶-۹۵

برگزاری افطاری دانشکده (شورای صنفی)

جایگزین مسئولی برای سایت دانشکده و برگزار کردن مسئولان دانشجویی آکواریوم  
برگزاری نهمین کنفرانس بین‌المللی فناوری اطلاعات و دانش (دانشکده)  
بستن آزمایشگاه‌های زیرزمین و شروع فعالیت‌های ساخت و ساز دانشکده  
حذف شدن گرایش‌های ورودی‌ها  
عوض شدن چارت آموزشی

برگزاری شانزدهمین دورهٔ مسابقات ACM (انجمن علمی)

برگزاری نهمین دورهٔ جشنوارهٔ لینوکس (انجمن علمی)

سال: ۹۷-۹۶

انتقال سالن مطالعه خواهان و برادران به طبقه چهارم و نیم طبقه پنجم ساختمان بغل دانشکده  
احداث راهرویی به ساختمان بغل دانشکده در طبقه‌های استادی و ارشد جهت بزرگ‌تر کردن فضای دانشکده  
اضافه شدن دوست یعقوب برقی (یعنی یعقوب قهقهه) به جمجم دانشکده  
دفتر آقای خنداب تبدیل به سالن امتحانات شده و سپس به طبقه دوم روبروی کلاس ۲۰۳ منتقل شد.  
آمفی تئاتر برای تعمیرات به مدت ۱۰ ماه تعطیل شد.

اولین سالی که مبانی برنامه‌نویسی و برنامه‌نویسی پیشرفته توسط مهندس پوروطن دیگه ارائه نشد.

ساختن دو کلاس جدید ۲۰۴ و ۲۰۵ با امکانات جدید در انتهای راهروی طبقه دوم

برگزاری هفدهمین دورهٔ مسابقات ACM (انجمن علمی)

برگزاری دهمین دورهٔ جشنوارهٔ لینوکس (انجمن علمی)

تاریخچه‌هایی که دیگر نداریم:

تاریخچه‌ی آزمایشگاه SOS:

کسب مقام سوم در جام جهانی ریوکاپ در سال ۲۰۰۳

کسب مقام اول در بخش زیرساخت جام جهانی ریوکاپ در سال ۲۰۰۴

کسب مقام چهارم در جام جهانی ریوکاپ در سال ۲۰۰۷

کسب مقام اول در جام جهانی ریوکاپ در سال ۲۰۰۹، آلمان

کسب مقام اول در مسابقات رباتیک ملی خوارزمی در سال ۲۰۰۹

کسب مقام اول در مسابقات ملی رباتیک جوان خوارزمی در سال ۲۰۱۰

کسب مقام سوم در جام جهانی ریوکاپ سال ۲۰۱۲، مکزیک

کسب مقام دوم در جام جهانی ریوکاپ در سال ۲۰۱۳، هلند

افتخارات ربات‌های خانگی

راهیابی به فینال و کسب مقام پنجم جهان در مسابقات ریوکاپ در سال ۲۰۰۸، چین

کسب مقام اول در مسابقات IranOpen در سال ۲۰۰۹

کسب مقام اول در مسابقات AUTCUP در سال ۲۰۱۰

کسب مقام دوم در مسابقات AUTCUP در سال ۲۰۱۲

## رتبه‌ی دانشکده و دانشگاه

رتبه‌بندی شانگهای که با پشتیبانی دولت چین در سال ۲۰۰۳ آغاز شد یکی از رتبه‌بندی‌های برتر است که دانشگاه‌ها را در زمینه‌های مختلف تخصصی (ریاضیات، فیزیک، علوم و مهندسی کامپیوتر و...) مورد بررسی قرار می‌دهد.

مواردی که در رتبه‌بندی دانشکده‌های علوم و مهندسی کامپیوتر تاثیرگذارند عبارتند از: PUB, CPCI, IC.

- Award: اساتیدی که برنده‌ی جایزه‌ی تورینگ شده‌اند.

- TOP: مقالاتی که در مجله‌های معتبر منتشر شده‌اند.

- PUB: مقالاتی که در SCI قرار گرفته‌اند.

- IC: شماره‌مکاری‌های بین‌المللی در تهیه مقالات علمی

- CPCI: نسبت ارجاع‌ها به مقالات منتشر شده درباره یک موضوع مشخص از یک نهاد علمی در بازه زمانی ۲۰۱۴-۲۰۱۶ به متوسط ارجاع‌ها به مقالات در زمینه‌ی علمی و سال یکسان

ابتدابه بررسی رتبه‌ی دانشگاه صنعتی امیرکبیر می‌پردازیم:

### Amirkabir University of Technology



اما دانشکده‌ی مادر این رتبه‌بندی چه جایگاهی دارد؟!

151-200	Western University	
151-200	Xiamen University	
151-200	Yale University	
201-300	Amirkabir University of Technology	
201-300	Autonomous University of Barcelona	
201-300	Beijing Normal University	

طبق این رتبه‌بندی در طی پنج سال گذشته (۲۵-۳۰) سالگی دانشکده شاهد کاهش ۱۰۰ اتایی رتبه دانشکده هستیم. اگر بخواهیم وضعیت دانشکده‌مان در هر کدام از معیارهای ذکر شده را با دانشگاه‌های برتر کشور و جهان مقایسه کنیم به جدول زیر می‌رسیم:

	Amirkabir (201-300)	Sharif (201-300)	MIT (1)	Stanford (2)	Toronto (11)
Awards	0	0	100	46.3	26.7
TOP	28.7	13.3	100	85.2	56.6
IC	48.3	52.5	68.7	65.4	74.5
CNCI	46.2	45.2	58.4	63.2	56.8
PUB	51.9	46.3	76	69.5	58.2

امتیازهای به دست آمده در بخش‌های IC, CNCI و PUB نسبت به دانشگاه‌های مطرح جهان وضعیت مناسبی دارند و امیدواریم در سال‌های آتی شاهد بهبود و پیشرفت ملی و جهانی دانشکده باشیم.

## اساتید دانشکده

- دکتر سید مجید نور حسینی، از سال ۸۴
- دکتر محمد مهدی عبادزاده، از سال ۸۴
- دکتر علیرضا باقری، از سال ۸۴
- دکتر علیرضا هاشمی گلپایگانی، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا زرندي، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا شهریاری، از سال ۸۶
- دکتر شهرام خدیوی، از سال ۸۸**
- دکتر مریم امیر مزلقانی، از سال ۹۰
- دکتر بهادر بخشی سراسکانزود، از سال ۹۱
- دکتر مهدی راستی، از سال ۹۱
- دکتر احمد نیک آبادی، از سال ۹۱
- دکتر محمود ممتاز پور، از سال ۹۳
- دکتر سید رسول موسوی، از سال ۹۴
- دکتر مریم امیر حائری، از سال ۹۴
- دکتر احسان ناظر فرد، از سال ۹۴
- دکتر سعیده ممتازی، از سال ۹۵
- دکتر حامد فربه، از سال ۹۶
- دکتر امیر کلباسی، از سال ۹۷
- دکتر رضا صفابخش، از سال ۶۸
- دکتر محمد رضا میبدی، از سال ۷۱
- دکتر حسین پدرام، از سال ۷۱**
- دکتر احمد عبدالله زاده بارفروش، از سال ۷۱
- دکتر محمد رضا رزازی، از سال ۷۲
- دکتر بابک صادقیان، از سال ۷۲
- دکتر مهدی شجری، از سال ۷۳
- دکتر محمد رحمتی، از سال ۷۳
- دکتر محمد مهدی همایون پور، از سال ۷۴
- دکتر محمد کاظم اکبری فتیده‌ی، از سال ۷۶**
- دکتر مرتضی صاحب‌الزمانی، از سال ۷۶
- دکتر سیاوش خرسندی، از سال ۷۷
- دکتر مهدی صدیقی، از سال ۸۰
- دکتر احمد آقا کارдан، از سال ۸۱**
- مهندس بهمن پوروطن، از سال ۸۲**
- دکتر مسعود صبائی، از سال ۸۲
- دکتر مهدی دهقان تخت فولادی، از سال ۸۳
- دکتر مهران سلیمان فلاخ، از سال ۸۳
- دکتر سعید شیری قیداری، از سال ۸۴**

## رؤسای دانشکده

دکتر کریم فائز از سال ۶۷ تا ۷۱

دکتر رضا صفابخش از سال ۷۱ تا ۷۶

دکتر محمدمهدی همایون پور از سال ۷۶ تا ۷۹

دکتر محمدکاظم اکبری فتیده ای از سال ۷۹ تا ۸۵

دکتر محمد رضا رزازی از سال ۸۵ تا ۸۷

دکتر حسین پدرام از سال ۸۷ تا ۹۱

دکتر مرتضی صاحب الزمانی از سال ۹۱ تا ۹۴

دکتر محمد رحمتی از سال ۹۴ تا ۹۵

دکتر مسعود صبائی از سال ۹۵ تا کنون

## ادوار شورای صنفی دانشجویان

شورای ۷۲: جهان‌شاه کبودیان

شورای ۷۳: مرتضی آزادکیا، کامبیز آبروم، فربد محسنی مهر، امین‌احمد تقی‌زاده، شهرام خدیوی، ابراهیم اقبال اخلاقی

شورای ۷۴: مصطفی ساسانی، مرتضی محمودزاده، خانم‌شهرکی

شورای ۷۵: خانم کمالی، حسن خوش‌چین، مرتضی محمودزاده، امین چاروشه، مینا رحیمی، محمد مظاہری، رضا رجایی

شورای ۷۶: محمد مظاہری (دبیر شورا)، افشین اقبال‌گلی رسولی، رضا رجایی، مهدی کاظمی، پریسا کارشناس، آرش سیف‌هاشمی، نسیم ناجی

شورای ۷۷: فاطمه رحیمیان (دبیر شورا)، علی حاجی‌زاده، حمید‌رضا مختاریان، امید ترابی، محمد رضا خجسته، مهسا صابر، علی بخت همت

شورای ۷۸: سید حامد قنادپور (دبیر شورا)، علیرضا بذرافشان، نسیم ناجی، مهرتاش قربانیان، محمد شیبانی، سام فرخی، امیر خیامی، پدرام تدینی، ترکل گرشاسبی، شیرین فخری

شورای ۷۹: رضا فرید (دبیر شورا)، پدرام تدینی، محبوبه مقدم، شیرین فخری، مرتضی خسروجردی

شورای ۸۰: پدرام تدینی (دبیر شورا)، وحید غفاری‌پور (بخش پژوهشی)، امید امام جمعه، حمید‌رستمی

شورای ۸۱: سید علی مرتضوی، یاشار دارابیان، آرش آرمون، جواد عزالدین

- شورای ۸۴: یاشار دارابیان، آرش آرمون، جواد عزالدین
- شورای ۸۵: حمیدرضا حسینی، بابک هاشمی، پژمان طوقیا، علی ابراهیم زاده، شبیم ابوقداره، کورش مشگی
- شورای ۸۶: نوید شکوفا، بهزاد چیت ساز، پویان زمانیان، مینا شیروانی، محمد ظاهری، حمیدرضا حسینی، فردین دشتی، ایمان صدقی، حامد غفاری
- شورای ۸۷: سحر صمیمی، امین شیرزاد، پویان زمانیان، آرمین سلیمی بدر، حسین علی شیرعلی شهرضا، امید بنایی، محمد ظاهری، حبیب بهاری نیا
- شورای ۸۸: مهسا اسماعیلی، سامان بناب، احسان میرسعیدی، امین شیرزاد، بهناز حسن شاهی، پویان زمانیان
- شورای ۸۹: امید بنایی، میلاد ایران نژاد، امیر پورافشار، زهرا سیادتی، مهسا شفاهی، بهزاد چیت ساز، مینا مزیدی
- شورای ۹۰: مسعود وفابخش، حسن شاورانی، رضا آگاهی، ایمان زعیم، رامتین باقری، امید فکورفر، هومن حبیبی
- شورای ۹۱: مسعود وفابخش، هومن حبیبی، یاسمین مرادی، سارا کریمی، امید فکورفر
- شورای ۹۲: کیوان ساسانی، آزاده فرشاد، محمد قریشی، سهیلان ادعاییان، محمد جواد هاشمی
- شورای ۹۳: مهدی ریبع یگانه (دبیر شورا)، رستام عین زاده، هستی شریفی، سجاد رهنما، رضوان احمدیان
- شورای ۹۴: رضا عباسی (دبیر شورا)، سینا بهارلویی، فاطمه هاشمی، رضا دانشور، عارف حسینی کیا
- شورای ۹۵-۹۶: محسن صادقی گرمارودی (دبیر شورا)، حامد حیدریان، فاطمه سادات شهرآبادی (آموزش)، ماهین میرشمس (فرهنگی)، محمد مهدی معماری پوری (ورزش)، سید مرتضی مجتبوی (مالی)، محمد باقر عابدی سقا (صنفی و فرهنگی)
- شورای ۹۷: سید مرتضی مجتبوی (دبیر شورا)، سید مصطفی مشکاتی (آموزش)، فاطمه شیرازمیهن (مالی)، روزبه قاسمی (روابط عمومی)، سروش برمکی (صنفی)، امیر محمد جلیلی (ورزش)، پارسا انعامی (فرهنگی)

## ادوار انجمن علمی دانشکده

انجمن اول:

مهدی ناصری (ورودی ۸۲)، مهنوش موحدی، مهدی علی زاده (ورودی ۸۳)، سمانه طاهری (ورودی ۸۲)، علی شریف رضویان (ورودی ۸۲)، مصطفی عارفیان (ورودی ۸۲)

انجمن دوم:

محمد ترک یلماز، مهدی رعایایی، حجت جشن نیلوفر، وحید طباطبایی (ورودی ۸۴)، مهسا اسماعیلی (ورودی ۸۵)

انجمن سوم:

حجت جشن نیلوفر (ورودی ۸۳)، آرزو موقر، محمد پیرنیا، کاوه تقی پور، پریسا کاغذگران (ورودی ۸۴)

انجمن چهارم:

آرزو موقر (ورودی ۸۴)، امید بنایی (ورودی ۸۵)، حسین هامونی (ورودی ۸۵)، عباس تهرانی فر (ورودی ۸۵)، احسان عظیم زاده (ورودی ۸۵)

انجمن پنجم:

سید سلیم ملکوتی (وروودی ۸۷)، رامتین مهدی زاده (وروودی ۸۷)، نیما مختاریان (وروودی ۸۷)، علیرضا مرادی (وروودی ۸۷)، فربا اسماعیلی (وروودی ۸۷)

انجمن ششم:

محمد مزرعه (وروودی ۸۸)، اشکان یوسف پور (وروودی ۸۸)، ماکان طیبی (وروودی ۸۸)، مهدی پدرام (وروودی ۸۸)، طناز سارابی (وروودی ۸۸)

انجمن هفتم:

محمد فرهودی (وروودی ۸۷)، ماکان طیبی (وروودی ۸۸)، ملیکه سادات موسوی (وروودی ۸۹)، یاسمین جلالی (وروودی ۸۹)، محمد اعتمادی (وروودی ۸۹)

انجمن هشتم:

امید فکورفر (وروودی ۸۹)، فرناز یوسفی (وروودی ۹۰)، سینا شیخ الاسلامی (وروودی ۹۰)، سینا تقوا (وروودی ۹۰)، امیرحسین ناطقی (وروودی ۹۰)

انجمن نهم:

سعید آرزومند (وروودی ۸۹)، سینا شیخ الاسلامی (وروودی ۹۰)، فرناز یوسفی (وروودی ۹۰)، سید محمد مهدی احمدپناه (وروودی ۹۰)، هانیه یزدی زاده (وروودی ۹۱)

انجمن دهم:

آرمن باشی زاده (وروودی ۹۰)، پانته آحبابی (وروودی ۹۱)، محمد رجبی (وروودی ۹۲)، سعید دادخواه (وروودی ۹۲)، سینا مهدی پور (وروودی ۹۳)

انجمن یازدهم:

سپهر صبور (وروودی ۹۲)، مانا پوستی زاده (وروودی ۹۳)، امیر حقیقتی (وروودی ۹۳)، رستا معین زاده (وروودی ۹۲)

انجمن دوازدهم:

سید سینا ملکوتی (وروودی ۹۴)، نیما توسلی (وروودی ۹۴)، مهتاب فرخ (وروودی ۹۴)، کیمیا رضایی مقدم (وروودی ۹۳)، مهشید علی نوری (وروودی ۹۲)، آیسان آقازاده (وروودی ۹۳)

انجمن سیزدهم:

سید نوید کرمی نژاد (وروودی ۹۴)، زهرا یوسفی (وروودی ۹۵)، سپیده ملانوروزی (وروودی ۹۴)، عیسی کرامتی نژاد (وروودی ۹۵)، اشکان میرزا حسینی (وروودی ۹۵)

## فرماندهان فانوس

میثم رستم نژاد (وروودی ۹۱)

سید محمد غفاریان عنبران (وروودی ۸۳)

مهدی امینی (وروودی ۹۲)

رضا گران محمدی (وروودی ۸۵)

امیر احمد حبیبی (وروودی ۹۲)

حامد مشایخی (وروودی ۸۸)

محمد مهدی آقاجانی (وروودی ۹۳)

محمد رضا پیروزی (وروودی ۸۹)

سینا ترکاشوند (وروودی ۹۵)

مصطفی بایگان (وروودی ۹۰)

## زوج های دانشکده

- ۱۸. علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۷۷)
- ۱۹. سید علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۸۰)
- ۲۰. علی امینی فر (۷۸) و الناز عبد‌الله زاده (۷۸)
- ۲۱. مهدی آذر می (۷۹) و شبنم ابوقداره (۷۹)
- ۲۲. بابک بهساز (۷۹) و فرزانه میرزا زاده (۷۹)
- ۲۳. سید علی رکنی دزفولی (۸۰) و مرجان نوراللهی (۸۰)
- ۲۴. پیمان امامیان (۸۰) و آیدا تووقی (۸۰)
- ۲۵. مهدی نبیونی (۸۰) و دل آسا آقامیرزا (۸۱)
- ۲۶. نرمن پاشاپور (۸۰) و معین حسینی (ارشد ۸۱)
- ۲۷. گلنوش سعیدی نژاد (۸۰) و علی حسینی نژاد (۸۲)
- ۲۸. نسترن مرادزاده فرید (۹۲) و حمید رضا رمضانی (۹۰)
- ۲۹. اتوسا احسانی (۹۳) و قادر ابراهیم پور (ارشد ۹۱)
- ۳۰. هانی حجت انصاری و نیلوفر محبی
- ۳۱. محمد پیشکی (۸۹) و ریحانه عسگری (۸۹)
- ۳۲. محمد مزرعه و مرجان مودی
- ۳۳. فاطمه صالحی (۹۳) و حسام اکبری (۹۰)
- ۳۴. سارا واسعی (۹۳) و امید توکلی (۸۹)
- ۳۵. زهرا سادات نجم آبادی (۹۲) و محمد علی ساجدی (۹۲)
- ۳۶. صدف طایفه (۸۷) و سید سلیم ملکوتی (۸۷)
- ۱. سیاوش رحیم‌خانی (۶۷) و چکامه مرتضی‌نیا (۶۸)
- ۲. سپیده میراعلایی (۷۱) و مهدی شجری (ارشد ۶۹)
- ۳. شیوا زابلی (۷۴) و آرش طیبی آذر (۷۰)
- ۴. پریسا کارشناس نجف‌آبادی (۷۴) و مهدی سیروس نجف‌آبادی (۷۳)
- ۵. مینا رحیمی (۷۳) و حسن خوش‌چین (۷۳)
- ۶. شهریار پورآذین (دکترا ۷۴) و مهرنوش شمس فرد (دکترا ۷۴)
- ۷. اکرم خدادادی (۷۴) و ناصر رحمتی (۷۴)
- ۸. مسعود پشمچی (۷۶) و ناهید صفاری (۷۶)
- ۹. محمد هزاره سلطانی (۷۵) و هدیه رزا زان (۷۵)
- ۱۰. فاطمه رحیمیان (۷۵) و امیرحسین پی‌براه (۷۵)
- ۱۱. شاهین ضرگامی (۷۵) و سوده فاضلی (۷۵)
- ۱۲. معصومه جباری فر (۷۵) و علیرضا شاملی (۷۵)
- ۱۳. حمید صفائی (۷۵) و مهتا امیرزاده (۷۶)
- ۱۴. امیرحسین بلالی (۷۶) و محدثه سوفالی (۷۶)
- ۱۵. آمنه محبوبی (۷۶) و احسان لواسانی (۷۶)
- ۱۶. بهرنگ عاصمی (۷۷) و محبوبه مقدم (۷۶)
- ۱۷. سعیده انوری (۸۱) و محمد اعتماد (۷۶)

# ۹۰ جشن

شورای صنفی دانشکده کامپیوتر - سال ۱۴۲۷

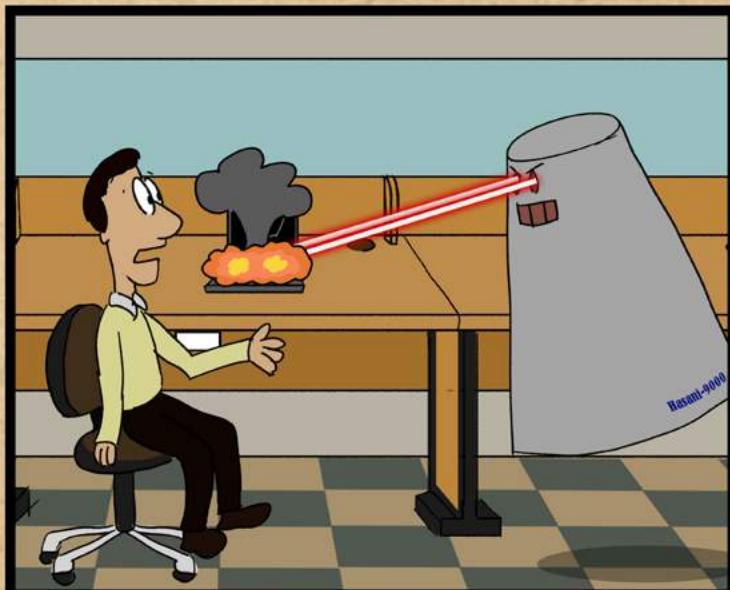






اینها سایت دانشگاهی، دانشجوها معمولاً بین کلاس‌شون میان اینها که هون آموزش همیشه یه چوری درسا، رو میهینه که همه روزی ۷ ساعت وقت قالی دارن همیشه جمعیتش بالغ بر ۳۰۰ نفره

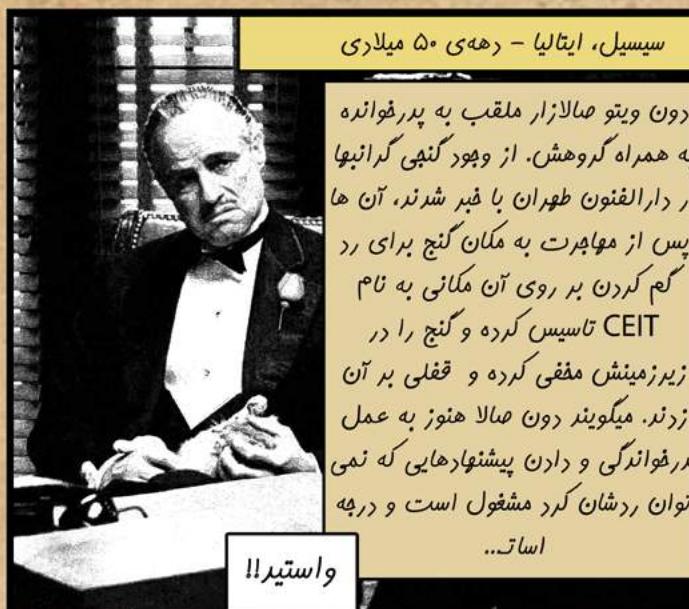


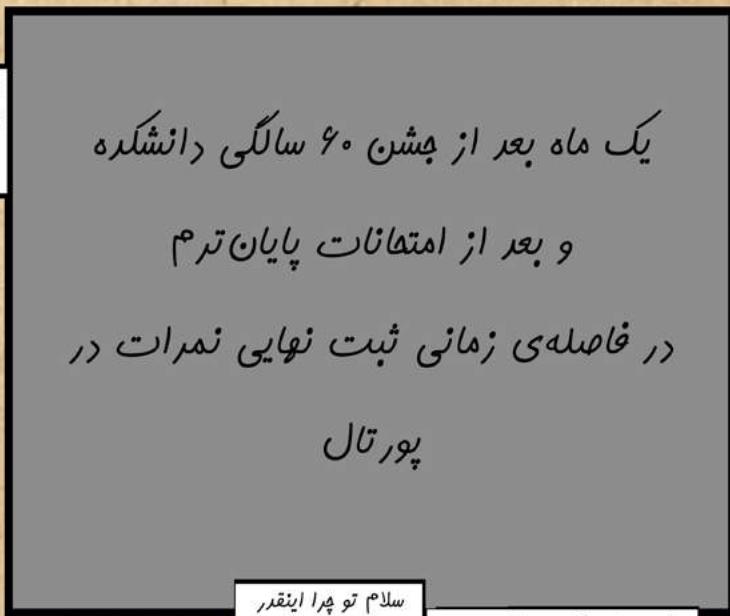






# بخشن سوم: CEIT تاریخچه‌ی







یک سال بعد  
بعد از پایان کارشناسی



HELLO STUDENTS, I'M DR. POURAVATAN



پایان



از تمامی افراد زیر (به ترتیب حروف الفبا) بابت همهی زحماتشان در برپایی جشن سی سالگی دانشکده متشکریم. در صورتی که نامی را فراموش کرده ایم، ما را ببخشید.

### حامیان برنامه

با تشکر ویژه از حامیان این برنامه که بدون حمایت های آنها برگزاری این مراسم ممکن نبود.



دانشگاه صنعتی امیرکبیر  
(پارک تکنیک تهران)



دانشکده مهندسی کامپیوتر  
و فناوری اطلاعات



### اساتید و مسئولین

دکتر بخشی  
دکتر راستی  
دکتر زرندی  
دکتر صاحب‌الزمانی  
دکتر صبائی  
مهندس عبدالی  
دکتر همایون‌پور  
خانم قرایی  
خانم حسنی  
آقای خلیلی‌خو  
آقای احمدی  
آقای صمدی  
آقای اسماعیلی  
آقای عبدالوند



پرینیان صبائی  
منیره صفری

محمد مهدی صفری  
عرفان عابدی  
محمد باقر عابدی سقا  
سپهر عسگریان  
مریم علی‌کرمی  
فاطمه‌زهرا علی‌نژاد  
امیر رضا غفوری  
مسعود غیاثی  
مهتاب فرخ  
کسری فرخی  
مینا فریدی  
روزبه قاسمی  
بهار کاویانی  
عیسی کرامتی‌نژاد  
سید نوید کرمی‌نژاد  
سینا گنجی  
سپیده گلچین‌راد  
تهمینه محاطی  
فائزه محمدی  
محسن محمدی  
مریم محمدی اردھالی  
علی محمدی  
سید مصطفی مشکاتی  
مریم معصومی  
سپیده ملانوروزی  
سید سینا ملکوتی  
نگین موسوی  
شقایق مؤمن‌زاده  
اشکان میرزا‌حسینی  
ماهین میرشمسم  
اسماعیل نادری بنی  
فاطمه نژادیان  
علی نظری  
فاطمه هاشمی  
علی یزدانی  
زهرا یوسفی

### دانشجویان

مریم ابراهیم‌زاده  
سید محمد مهدی احمدپناه  
محمد ابراهیم‌ادیب‌زاده  
محمد جواد اردستانی  
محمد اژدری  
کیان آق‌اعلی‌اکبری  
آیسان آقا‌زاده  
محمد رضا امینی  
پارسا انعامی  
علی ایزدی  
امیر محمد جلیلی  
آرمن باشی‌زاده  
علیرضا بختیاری  
آریا بنایی‌زاده  
سروش برمنکی  
امیرحسین بهشتی‌قادی  
سینا ترکاشوند  
علیرضا توکلی  
امیر احمد حبیبی  
فرانک حسینی  
علیرضا حیدری  
آرمن خواجه‌افضلی  
مریم دزفولی  
علی دقیقی  
امیرحسین دهقان  
امین رشیدی‌بیگی  
حسام رضایی  
الهه رنجبری  
کوروش روحی  
ریحانه سلیمانی  
ماهوش سیاوش‌پور  
رعنا شمیم‌نسب  
کیمیا شیخی  
فاطمه شیرازمیهن  
سعیده صادقی‌پور  
محسن صادقی گرمارودی  
مریم صافی اصفهانی



دانشگاه صنعتی امیرکبیر  
(پلی تکنیک تهران)



دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات  
دانشگاه صنعتی امیرکبیر



دانشکده مهندسی  
کامپیوتر و فناوری اطلاعات

۱۳۹۷-۱۳۶۷

